

اقتصاد

اقتصاد

دکتر حامد ذوالفقاری



Economic
Climate

مقدمه:

کتاب پیش رو با یک بهانه به نگارش درآمد. درخواست یکی از دوستان جهت برگزاری سمیناری تحت عنوان «هوش مالی» در موسسه‌ای که جوانان پرشور را برای راه اندازی کسب و کارهای اینترنتی آماده می‌کرد. هدف از برگزاری این سمینار، آشنا کردن دانش‌آموختگان با فضای حاکم بر اقتصاد بود تا قایق کسب و کارشان در گرداب تلاطمات اقتصادی ایران و جهان خرد و نابود نشده و اندک سرمایه و امید و نیروی جوانی‌شان در مقابل جریان های پول و سرمایه دچار بحران و خزان نگردد. هر قدر جلوتر می‌رفتم بیشتر به این درک می‌رسیدم که اتمسفر ذهنی دانش‌آموختگان با باطن مقوله اقتصاد توسعه فاصله معناداری داشته و این مهمترین عاملی است برای باقی ماندن در وضعیت عدم توسعه‌ی که تاکنون نیز به همین منوال گذشته است. نسل‌هایی بی‌اطلاع از ممارست‌ها، مجاهدت‌ها و تلاش‌های شبانه روزی و بی‌وقفه ممالک جهان اول که چگونه این ملل افسار اقتصاد دنیا را بدست گرفته و یکه تازی می‌کنند. و چه آسان است نتیجه تمامی عقب ماندگی‌ها و فلاکت‌ها را به گردن عامل بیرونی غیر خود انداختن. اینگونه بود که مصمم شدم تا در حد سواد و بینش خود از علم اقتصاد و مقوله توسعه، نسبت به نگارش کتاب حاضر مبادرت نمایم. توسعه ای که بدون شناخت عوامل آن، بدون معرفت نسبت به جریان های پشت پرده مالی و اقتصادی حاکم بر دنیای امروزی و بدون توجه به ساختارها و نهادهای حاکم بر روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی کشورمان امکان پذیر نمی باشد. در مباحث توسعه‌ی اقتصادی، جدا کردن عوامل اجتماعی شکل‌گیری توسعه و صنعتی شدن خیانتی بس بزرگ است که نتیجه‌ای جز درجا ماندن ندارد. بینشی متأثر از

مطالعه کتاب ارزشمند "جامعه شناسی نخبه کشی" به قلم استاد فقید "علی رضا قلی" که به گمان بنده از نوادر و نخبگان جامعه شناسی معاصر ایران بود - چه حیف که عجل توفیق بهره بیشتر از آن بزرگوار را از ما گرفت و بزرگترین خسران برای هر جامعه ای از دست دادن چنین ذخایر ارزشمند فکری ست - که در سن ۱۶ سالگی با آن آشنا شدم و تا به امروز بارها مرور کرده و هنوز هم با هر بار مطالعه عمق و تأثیر آن را حس می‌نمایم. کتابی که یکبار مطالعه آن بر هر ایرانی خواهان تجدد و توسعه واجب بوده که توسعه بدون شناخت عوامل آن، خیالی بس بیهوده است.

هر تلاشی بدون معرفت به آن، نتیجه‌ای جز گرفتار شدن در چرخه‌ای معیوب و سردرگمی و یاس نخواهد داشت. به نظر نگارنده، برای رسیدن به آمالمان یعنی تبدیل شدن به جامعه‌ای صنعتی، پویا و متمدن، راهی جز درک جریانات اقتصادی جهان پیرامونی، در کنار شناخت علل جامعه شناختی عقب ماندگی‌های قرون اخیرمان نداریم. انطباق استراتژی‌های توسعه‌ای با قالب‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هر ملتی، متضمن موفقیت بوده و بسیار ساده انگارانه است که برخی به دنبال الگوبرداری صرف از نقشه راه ژاپن، چین یا هر کشور دیگری می‌باشند.

به همین جهت این کتاب را در ۳ بخش به نگارش درآوردم . بخش نخست که مربوط به مباحث بنیادین و اساسی در سطوح اقتصاد ملی و بین المللی است که دانستن آن برای ورود به دنیای کسب و کار چه در بخش داخلی و چه در تجارت خارجی سودمند است. در این قسمت به منظور ارتقا سطح آگاهی عمومی از علم اقتصاد سعی شده که مطالب بصورت ساده و قابل فهم اما ریشه ای با

رویکرد نگاه همه جانبه و در راستای پاسخگویی به چرایی و چگونگی روابط حاکم بر اقتصاد جهانی عنوان گردد. زیرا وظیفه اجتماعی هر شهروندی در جامعه مدرن ایجاب می‌کند خود را مجهز به دانش روز نماید تا در نهایت برآیند حاصل از آن، نیروی بالقوه‌ای شود به جهت توسعه ارکان اجتماع اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی. مادام که عامه مردم خود را به چنین سلاحی مجهز ننمایند و خود را در مقابل حرکت‌ها و جریان‌های اجتماعی مسئول ندانند، وضع به همین منوال است که شاهدیم. مردم باید بدانند چه چیز را مطالبه نمایند و مطالباتشان به بیراهه نرود و یا نتوانند به بیراهه ببرند، که همین ناآگاهی موجب سوءاستفاده از مردم این سرزمین در طول تاریخ شده است. اگر در جوامع اروپایی و غربی پیشرفت و توسعه ای دیده می‌شود تماماً به لحاظ سطح دانش عمومی و سازه‌های فکری شان بوده است.

این کتاب به گونه‌ای به نگارش درآمده که مخاطب آن عموم علاقه مند به اقتصاد و توسعه بوده و صرفاً مختص به اقشار دانشگاهی نیست و با ذکر مثال‌هایی که در زندگی کنونی‌مان جاری است، سعی در انتقال مباحث به سهل‌ترین روش ممکن داشته‌ام.

بخش دوم خلاصه ای ست از کتاب "جوزف استیگلیتز" بنام "جهانی سازی و مسائل آن" که توسط نشر نی منتشر گردیده است. در این کتاب استیگلیتز با توجه به دانش و تجربه خود در سطوح بالای مدیریتی بانک جهانی، مساله جهانی سازی و نقش روابط موجود در سازمان های بین المللی در ایجاد نظم نوین اقتصاد در دنیا را به چالش کشیده است. با توجه به آنکه استیگلیتز با حسن نیت و صداقت و به دور از سیاست بازی‌ها و منفعت طلبی های مرسوم

در انتشار اطلاعات، این کتاب را به رشته تحریر درآورده است. بنده نیز بر خود لازم دانستم چکیده ای از مطالب ایشان را بصورت فصلی از کتاب خود بیاورم که به راستی کمتر اقتصاددانی در جهان توانسته در خصوص ساز و کارها و ضعف های روابط اقتصاد بین الملل به مانند استیگلیتز حق مطلب را ادا نماید.

در نهایت بخش سوم مربوط است به نگاهی جامعه شناسانه در باب توسعه که شاه کلید و زیربنای تمامی جنبش های توسعه طلبانه در زمینه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. این بخش خلاصه و برداشتی از کتاب ارزشمند "اگر نورث ایرانی بود" استاد فقید "علی رضاقلی" است که بر نقش حیاتی توجه به قالب های اجتماعی در تحقق توسعه و موفقیت در جامعه تأکید می کند. امید است که تک تک ما ایرانیان بر حسب وظیفه اجتماعی که عهده داریم و لزوم پاسخگویی به نسل های آینده، فرهنگ عمومی خود را با سلاح کتاب و مطالعه، به شناخت و معرفت لازم جهت توسعه تجهیز نماییم.

حامد ذوالفقاری

فصل اول : مفاهیم اقتصادی

قسمت اول : معجزه رشد پول

برای درک بهتر این موضوع ، تصور کنید ۱۵ سال پیش با دوستی به قصد خرید گوشی تلفن همراه به بازار موبایل رفته اید. پس از انتخاب آخرین مدل از تلفن همراه ، دوستان در هنگام پرداخت متوجه می شود که کارت بانکی خود را به همراه ندارد و شما از کارت خودتان جهت پرداخت استفاده می کنید و مبلغ ۱ میلیون تومان کارت کشیده و خارج می شوید. قرار براین میشود که ایشان تا فردا مبلغ ۱ میلیون تومان را به حساب شما واریز نماید اما دوست شما فراموش کرده که این پرداخت را انجام دهد و شما نیز از سر رفاقت ، طلبتان را به رویش نمی آورید. حال در سال ۱۴۰۰ ، پس از گذشت ۱۵ سال ، دوستان ناگهان به یاد بدهی اش به شما می افتد و به شما مراجعه و در صدد جبران برمی آید. خوب فکر کنید ، به نظر شما ، چه مبلغی بر روی چک خود بنویسد و به شما تحویل دهد که شما احساس خوبی داشته باشید؟ کمی تامل کنید و سپس ادامه مطالب را بخوانید .

من همیشه این مثال را در کلاس هایم مطرح می کنم و جواب ها عموماً تکراری است . یکی از شاگردان می گوید به قیمت یک گوشی آخرین مدل روز که مثلاً آیفون به ارزش حدوداً ۴۵ میلیون تومان ، دیگری می گوید بیشترین افزایش قیمت را طلا داشته و باید معادل یک میلیون تومان طلا به قیمت سال ۸۴ بدهد و نفر بعد می گوید میانگین قیمت مسکن در زمستان ۸۴ در تهران حدود ۶۵۰۰۰۰ تومان به ازای هر متر مربع بوده ولی در سال ۱۳۹۹ حدود ۲۳

میلیون تومان یعنی ۳۵ برابر شده پس باید ۳۵ میلیون تومان بپردازد . پس با این نتایج اگر دوستان مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان چک بنویسد و به شما تحویل دهد ، بسیار مسرور می شوید . حال اگر ۵۰۰ میلیون تومان بنویسد چه ؟ یقینا بسیار او را دوست می دارید . حال اگر یک میلیارد تومان بنویسد چه ؟ احتمالا به این فکر می افتید که چرا بیشتر قرض نداده اید . بله درست است . این مبلغ با سرعت رشد ۴ درصدی پول در طول یک ماه، جور در می آید . به جدول زیر با سرمایه ۱ میلیون تومان و رشد ماهیانه ۴٪ و فرمول سود مرکب توجه فرمایید .

ماه	سرمایه(تومان)	ماه	سرمایه(تومان)	ماه	سرمایه(تومان)
۱	۱,۰۴۰,۰۰۰	۷	۱,۳۱۵,۹۳۲	۱۳	۱,۶۶۵,۰۷۴
۲	۱,۰۸۱,۶۰۰	۸	۱,۳۶۸,۵۶۹	۱۴	۱,۷۳۱,۶۷۶
۳	۱,۱۲۴,۸۶۴	۹	۱,۴۲۳,۳۱۲	۱۵	۱,۸۰۰,۹۴۴
۴	۱,۱۶۹,۸۵۹	۱۰	۱,۴۸۰,۲۴۴	۱۶	۱,۸۷۲,۹۸۱
۵	۱,۲۱۶,۶۵۳	۱۱	۱,۵۳۹,۴۵۴	۱۷	۱,۹۴۷,۹۰۰
۶	۱,۲۶۵,۳۱۹	۱۲	۱,۶۰۱,۰۳۲	۱۸	۲,۰۲۵,۸۱۷

مشاهده می کنید که اگر سرمایه شما ماهیانه فقط ۴٪ رشد کند و شما به سود آن دست نزنید و ماه بعد مجددا ۴٪ بر اصل و سود سرمایه تان اضافه شود ، سرمایه شما پس از ۱۸ ماه (یک سال و نیم) ۲ برابر می شود . حال با علم به

آنکه ۱۵ سال یعنی ۱۰ دوره ۱,۵ ساله ، بنابراین پول شما ۱۰ مرتبه رشد ۲ برابری کرده است .

دوره های ۱,۵ ساله	سرمایه (میلیون تومان)	دوره های ۱,۵ ساله	سرمایه (میلیون تومان)	دوره های ۱,۵ ساله	سرمایه (میلیون تومان)
۱	۲	۵	۳۲	۹	۵۱۲
۲	۴	۶	۶۴	۱۰	۱۰۲۴
۳	۸	۷	۱۲۸		
۴	۱۶	۸	۲۵۶		

شگفت آور است . نه ؟ به همین خاطر عنوانش را معجزه رشد پول گذاشتم . پول با همین سرعت و فرمول رشد می کند . اگر شما این فرمول را بدانید ، دیگر برای ثروتمند شدن عجله نمی کنید . سرعت رشد ابتدایی خیلی جذاب و چشم گیر نیست ولی در بلند مدت بسیار شگفت انگیز خواهد شد و به ۲ عامل بستگی دارد . یکی میزان سود و دیگری تعداد تکرار شوندهی آن و نکته حیاتی آن نه در میزان سود، بلکه در تعداد تکرار شدن هاست . شما لزومی ندارد که در معاملات خود در بازار، به دنبال سودهای ۱۰ الی ۲۰٪ باشید . کافی است در هر معامله فقط و فقط ۱٪ و یا کمتر سود کنید . اگر در یک معامله ۱ میلیونی در یک روز فقط ۱۰۰۰۰ تومان سود کنید و این کار را هر روز فقط یک بار تکرار کنید و ۲۰ روز کاری در ماه داشته باشید ، در آخر ماه حدود ۲۲٪ سود برده اید و سود سالانه حدود ۱۰۸۷٪ و طی ۱۵ سال مبلغی هیجان انگیز!!!

این استراتژی چند نکته دارد. اول این که امروزه، راز موفقیت در کسب و کار بر مبنای سود اندک و فروش بسیار، استوار است. زیرا هم موجب سودهای مرکب معجزه آسا می شود و هم با این کار هر روز بخش بیشتری از سهم رقیبان سنتی را با سود بسیار اندک به دست آورده و از آن خود کرده اید. نکته بعدی آن که در آمد خود را بجای مصرف می بایستی در سرمایه گذاری مجدد صرف نمایید ولی پس از مدتی اندازه آن بازار، کفاف حجم سرمایه شما را نمی دهد و در اینجا BUSINESS SIZE که یکی از نکات کلیدی در کسب و کار است مطرح می شود. یعنی شما اگر سرمایه اندکتان را در یک بازار بزرگ وارد کنید و یا بالعکس، سرمایه کلانتان را در یک بازار با ظرفیت پایین سرمایه گذاری نمایید، در هر ۲ صورت سرمایه تان بازدهی مطلوب را نخواهد داشت. پس توازن بین سرمایه و اندازه بازار نیز از موارد اساسی سرمایه گذاری می باشد. در این خصوص خاطره ای به ذهنم خطور کرد. مدتی به عنوان مدیر سرمایه گذاری یکی از پروژه های عظیم که آن زمان دومین پروژه ی بزرگ اداری تجاری کشور محسوب می شد، مشغول به فعالیت بودم. پروژه ای با موقعیت و امتیازات استثنایی. روزهای ابتدایی کارم به دعوت مجمع سهامداران به اتاق کنفرانس رفتم جهت معارفه و آشنایی با مدیران پروژه. پس از معرفی ابتدایی، یکی از مدیران کم حوصله و عجول بی مقدمه سوالی اساسی و کلی را مطرح کرد. وی پرسید به نظر شما مشکل کندی پیشرفت پروژه چیست؟ جواب هم به تناسب سوال، اساسی و کلی بود که شاید می بایستی نتیجه ی ساعت ها کار کارشناسی و دقیق و موشکافانه در همه ابعاد مطرح می شد، تا حق مطلب ادا شود. ولی این سوال یک جواب ریشه ای داشت که مهم ترین عامل هم بود. در جواب به

آن مدیر گفتم مشکل این است که ساینز جیب سهامداران به ساینز پروژه نمی خورد! به ناگهان مدیر عجول از جا برخواست و با صدایی بلند عنوان کرد که شما دارید به سهامداران توهین می کنید. یعنی در اندازه ی این پروژه نیستیم؟ که بنده به ایشان گفتم منظورم اندازه ی جیب سهامداران بود و نه خود سهامداران. به راستی نیز همینگونه بود، تامین سرمایه، با توجه به تمکن مالی سهامداران که عمدتاً کارمند و یا بازنشسته بودند بسیار کند پیش می رفت و طبق گزارشی که در همان جلسه ارائه دادم، اگر ۶ ماه دیگر تاخیر خارج از برنامه می داشتیم (که البته به چندین سال هم رسید) پروژه از توجیه اقتصادی خارج می شد و چنین نیز شد. پس تناسب اندازه کسب و کار با میزان سرمایه درگیر، بسیار حیاتی است و مساله بعدی تامین سرمایه است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

حال سوال این است که با فرمول فروش زیاد و سود اندک، به یاد چه کسب و کارهایی می افتید؟ یقیناً مظهر این کسب و کارها، بازارخرده فروشی های بزرگ مثل هایپرمارت می باشد. کسب و کارهایی که هر روز در حال بلعیدن کسب و کارهای کوچک محلی و کسب سهم بیشتری از بازار هستند. مثل وال مارت در آمریکا و یا هایپر مارکت ها در ایران که توسعه ی روزافزون آنها را با راه اندازی شعب متعدد شاهد هستیم و تمرکز این مؤسسات بیشتر بر روی تعداد دفعات خالی و پر شدن قفسه های فروشگاهیشان است تا میزان حاشیه سود فروش کالاها و با همین فرمول سود اندک و فروش بسیار، چنان رشد سرمایه ای را تجربه می کنند که فروشگاه هایشان دیگر کفاف این حجم از سرمایه را ندارند.

زیرا ظرفیت خرید هر محله ای مقدار ثابتی است و بالا بردن فروش، مستلزم افزایش فضای فروشگاه‌های و پوشش دادن محله‌های بیشتر است.

حال فرض کنید به جای افزایش فضای فیزیکی که کاری زمان بر و پرهزینه است، فروشگاه‌های بر بستر وب راه اندازی کنید و با هزینه‌ی به مراتب کمتر و به وسعت کلیه‌ی شهرها و حتی روستاهای ایران آن را توسعه دهید. به همین دلیل است که یکی از ثروتمندترین افراد جهان، جف بزوس، مالک بزرگ‌ترین فروشگاه خرده‌فروشی جهان به نام آمازون است و یا در ایران فروشگاه‌های اینترنتی، امثال دی‌جی کالا بسیار سود ده و پویا هستند. پس با فرمول جادویی فروش بسیار بر مبنای سود اندک، علاوه بر اینکه هر روز رقیبتان را پشت سر گذاشته و سهم بیشتری از کیک بازار را از آن خود می‌کنید، پس از مدتی به عنوان فرد یا شرکت تاثیر گذار در آن بازار، قدرت مانور بیشتری پیدا می‌کنید. در نتیجه با آگاهی و صبوری و رعایت ۲ نکته زیر صاحب سرمایه‌ی هنگفتی خواهید شد. نکته‌ی اول لزوم سرمایه‌گذاری مجدد با هر آنچه کسب کرده‌اید و نکته‌ی دوم در نظر گرفتن اندازه بازار مورد نظر و توجه به تناسب میزان سرمایه درگیر با ظرفیت آن کسب و کار است.

قسمت دوم : مفهوم ارزش کالا (رابطه بین نقدینگی و تورم)



مفروض است که در یک جزیره ، دو نفر زندگی می کنند . یکی ۱۰۰ تومان دارد و دیگری ۱۰۰ عدد لیوان . قاعدتا قیمت هر لیوان ۱ تومان است . (رابطه بین نقدینگی و ارزش کالا) .

حال شخصی که پول دارد شروع به چاپ پول کرده و اکنون در جزیره ۳۰۰ تومان پول ولی با همان ۱۰۰ عدد لیوان موجود است . پس ارزش هر لیوان ۳ تومان می باشد (رابطه بین افزایش نقدینگی و تورم) .

حالت سوم اینکه ۱۰۰ تومان پول در جزیره ثابت است . و فرد مالک لیوان ها شروع به تولید لیوان کرده و تعداد لیوان به ۲۰۰ عدد می رسد . حال ارزش یک لیوان ۵ ریال است به عبارتی ارزش کالا نصف می شود . (تورم منفی)

اکنون با این مثال می توان تورم ایجاد شده در کشور را به راحتی درک کرد . جزیره را کشور ، ۱۰۰ تومان پول را نقدینگی و لیوان ها را مجموع کالا و خدمات GDP در اقتصاد یک کشور فرض کنید . اصلی ترین عامل ایجاد تورم در کشور ، بی نظمی مالی دولت یا همان کسری بودجه است که با خلق پول توسط بانک مرکزی به جهت جبران کسری بودجه آغاز می شود و در ادامه با افزایش پایه پولی (یا به اصطلاح پول قدرتمند) ، شاهد افزایش چندین برابری نقدینگی

در کشور می باشیم. با افزایش نقدینگی در جزیره قطعا شاهد افزایش قیمت لیوان ها (کالاها و خدمات) خواهیم بود. به همین سادگی. (به جهت درک راحت تر مخاطب، مفاهیم ساده سازی شده در صورتیکه مساله تورم و سایر مسائل اقتصادی، متاثر از بسیاری از فاکتورها می باشند)

متهم ردیف دوم در مساله تورم ، سیستم بانکی مان است. خلق حدود **؟؟؟؟** **میلیارد تومان** فقط در یک روز از محل سود بانکی به نقدینگی کشور که از عوامل رشد نقدینگی و در نتیجه افزایش تورم است.

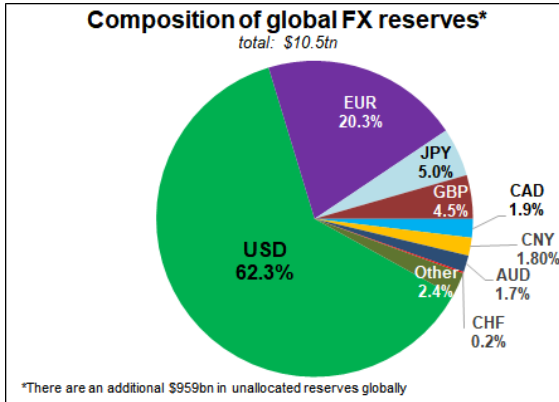
در ادامه به تاثیر تورم بر نرخ ارز خواهیم پرداخت ولی ذکر این نکته ضروری است که قدرت خرید و کیفیت معیشت مردم مستقیما به سطح قیمت ها و تورم وابسته است و نه قیمت ارز. ما به ریال خرج میکنیم و نه با دلار . تورم است که قیمت ارز را تعیین میکند و نه بلعکس. تورم ناشی از سوء مدیریت در بخش پولی و مالی (ریالی) در سطح کلان اقتصاد. متاسفانه قالب مردم بر این باورند که نرخ دلار بر قیمت کالاها تاثیر می گذارد و به همین خاطر است که عادت کرده ایم روزمان را با اطلاع از نرخ ارز آغاز کنیم و کمترین توجهی به بودجه بندی و شلختگی مالی دولت و سیستم بانکی نداریم و همین عدم آگاهی موجبات سوء استفاده و فریب جامعه را فراهم می آورد.

حال چه باید کرد و راه حل چیست ؟ در ادامه به آن پرداخته خواهد شد .

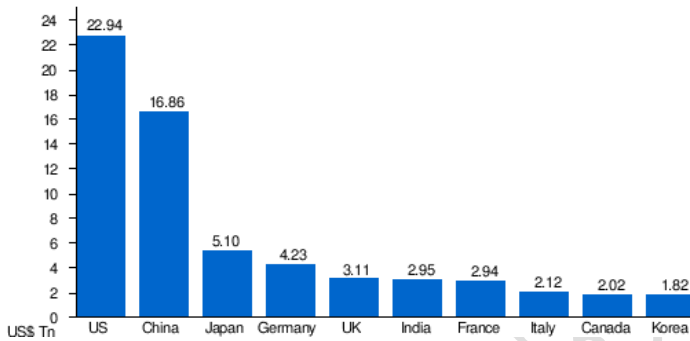
قسمت سوم : داستان دلار

کشورهای دنیا برای معامله با یکدیگر به ارز واسط نیاز دارند . اکنون ۶۲ % دلار ، ۲۰ % یورو ، ۵٫۷ % یین ژاپن ، ۴٫۴۳ % پوند استرلینگ و حدود ۰٫۸ % سایر

ارزها مثل یوان چین و دلار کانادا و استرالیا و فرانک سوئیس در مراودات تجاری بین‌المللی سهم دارند.



تجارت دنیا به طور متوسط سالی ۱۰٪ رشد می‌کند. پس سالی ۱۰٪ به دلار بیشتری نیاز است. در نتیجه آمریکا می‌بایستی وارداتش بیشتر از صادراتش باشد تا بتواند به بهانه پرداخت قرض به دنیا، دلار تزریق نماید. پس در اینجاست که متوجه می‌شویم، آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند برای سال‌ها تراز منفی تجاری داشته باشد و اقتصادش پا بر جا بماند. اثر این عمل بر اقتصاد آمریکا از سال ۱۹۳۱ به بعد به میزان حدود ۵٪ از کل تجارت دنیا بوده به عبارتی آمریکا به این میزان، از دنیا کالا وارد می‌کند و به جایش کاغذ می‌دهد. اثر این عمل در کنار سطح بالای تولید ناخالص ملی آمریکا است که چنین رفاهی را برای مردم ایالات متحده به ارمغان آورده است.

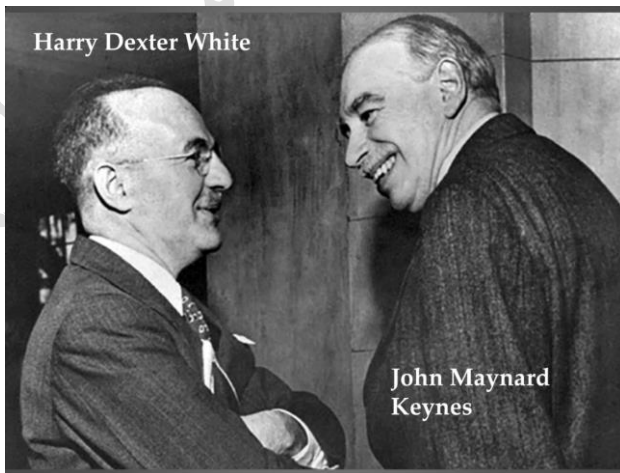


Largest economies by nominal GDP in 2021- wikipedia

گویی آمریکا سالانه حدود ۵٪ از دنیا مالیات اخذ می نماید . شاید از خود بپرسید که این امتیاز و حق ، چگونه به آمریکا تعلق گرفته است ؟ به اواخر جنگ جهانی دوم و موقعیت برتر آمریکا در مناسبات جهانی به عنوان پیروز مطلق جنگ باز می گردیم . (۱ تا ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۴ شهرک برتون وودز در نیوهمپشایر آمریکا ، هتل ((لونت واشینگتن)) .



گردهمایی ۷۳۰ نماینده از ۴۴ کشور نیروهای متفکین به منظور برگزاری کنفرانس بین‌المللی اقتصادی که بعداً به کنفرانس برتون وودز معروف شد، جهت نهایی ساختن طرح‌هایی بود که برای اقتصاد بین‌المللی پس از جنگ ریخته شده بود. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، بعنوان قدرت برتر نظامی، اقتصادی، سیاسی مطرح شد و سیستم اقتصادی جهان براساس اندیشه‌های هری دکستر وایت (نماینده آمریکا در این کنفرانس) و جان مینارد کینز (نماینده انگلستان) یکی از اقتصاددانان برجسته قرن بیستم، مطرح و تصویب گردید. بدین‌گونه ساختار و نظم اقتصادی جهان پس از جنگ جهانی دوم، بر پایه سیستم آمریکایی اقتصاد آزاد جهانی شکل گرفت. این موافقت‌نامه با تأسیس قوانین، نهادها و فرایندهایی به منظور تنظیم نظام پولی بین‌المللی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بازسازی و توسعه جهان پس از جنگ را بنیاد نهاد.



نماینده ایالات متحده آمریکا ((هری دکستر وایت)) یک یهودی و فارغ التحصیل هاروارد بود و از مسئولان عالی رتبه خزانه داری آمریکا به شمار می رفت . همچنین بعدها در هنگام راه اندازی ((صندوق بین المللی پول)) مدتی مدیر آن به شمار می رفت . وی در این اجلاس پیشنهاد استفاده از دلار را بعنوان ارز مینا برای مبادلات بین المللی مطرح کرد . بزرگترین استدلال تیم آمریکایی که نمایندگان سیاسی فدرال رزرو به شمار می آمدند ، برای طرح این پیشنهاد این بود که با توجه به تجربه رکود بزرگ ۱۹۲۹-۱۹۳۹ و همچنین ویرانی های حاصل از جنگ و بدهی های کشورهای اروپایی و نیز نوسانات چند باره پوند استرلینگ در خلال جنگ اول و پس از آن نوسان و ناپایداری چند باره ارزهای آنان دور از انتظار نیست که این امر به تجارت جهانی لطمه خواهد زد و رکود دهه ی قبل را مجدداً تکرار خواهد کرد . به همین دلیل پیشنهاد کردند قیمت دلار با مقدار معینی طلا برابر شود و میزان طلای مورد نیاز برای کل این دلارها را نیز تضمین کردند . در نقطه مقابل ((کینز)) نماینده انگلیس اصرار داشت پول بین المللی بنام ((بنکور)) - bancor - ایجاد شود و مبنای معاملات جهانی قرار گیرد . اما شرایط کشورهای شرکت کننده در آن برهه خاص از جنگ به گونه ای نبود که در برابر پیشنهاد آمریکا مقاومت کنند چرا که از یک سو ضمن این که به این کشور مقروض بودند ، به وام های مجدد جهت بازسازی کشورهای جنگ زده شان نیز نیاز داشتند ، از سوی دیگر اگر پیشنهاد ایالات متحده تصویب نمی شد ، و این کشور از ادامه جنگ با متحدین صرفه نظر می

کرد ، ممکن بود تراز قدرت طرفین کاملا بر هم بخورد و سرنوشت جنگ تغییر کند .

پرونده ی جادوی پول و بانک ، خبرگزاری الف . ۲۰ آذر ۹۶

currency-war.ir جنگ ارزی

بدین ترتیب برگزاری این کنفرانس ، نوعی گروکشی از سوی هیئت حاکم آمریکا هم محسوب می شد . که در نهایت پیشنهاد ایالت متحده تصویب شد . با این قید که جهت رفع نگرانی های مطرح شده توسط کینز ، و با توجه به اینکه در آن زمان ۲/۳ ذخایر طلای جهان در اختیار آمریکا بود ، هیئت آمریکایی تعهد کرد طلا را پشتوانه دلار قرار دهد و نرخ برابری هر اونس طلا در برابر ۳۵ دلار حفظ شود .

مبنا بودن دلار در مبادلات بین المللی ، دو نتیجه شگفت انگیز سیاسی و اقتصادی در پی داشت . عایدی ای که به هژمونی سیاسی و سیطره اقتصادی فدرال رزرو آمریکا بر کل جهان طی دهه های آینده تاکنون منتهی شد .

بعد سیاسی

بزرگترین مزیت در بعد سیاسی این بود که " نظام پرداخت دلار " در تمام دنیا ساری و جاری شد . نظام پرداخت در هر کشوری توسط بانک مرکزی آن کشور تعیین می شود و هرگونه نقل و انتقال پول در بانک ها با اطلاع و تحت سیاست بانک مرکزی صورت می گیرد . دلار نیز از این قاعده مستثنی نیست و هرگونه نقل و انتقال دلاری ذیل " نظام پرداخت دلار " لاجرم به اطلاع فدرال

رزرو می رسد. این شرایط چند ابزار کنترل سیاسی را در اختیار فدرال رزرو قرار می دهد:

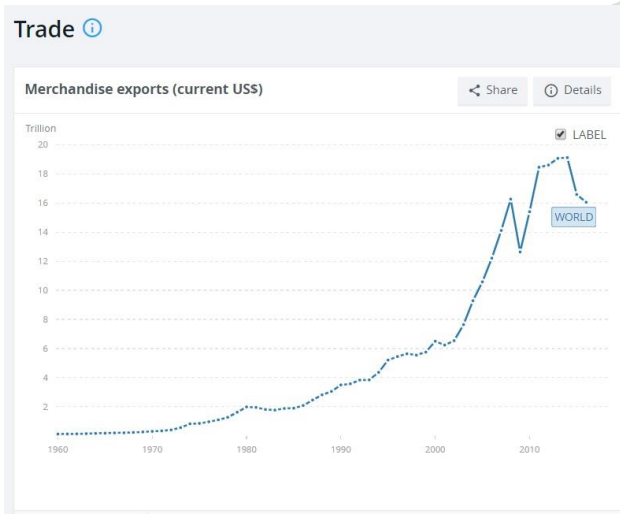
اول اینکه آمریکا با این حربه می تواند نقل و انتقال پول و در نتیجه تجارت بین الملل یک کشور را دقیقاً رصد کرده و در صورت لزوم بصورت یک جانبه با تصویب قوانین داخلی اش محدود کند. دومین ابزار کنترل سیاسی، توان مسدود کردن دارایی های یک کشور است و سومین ابزار صدور تورم به سایر کشورها با انتشار دلار بدون پشتوانه مازاد بر نیاز است.

بعد اقتصادی

با جهان روا شدن دلار در بعد اقتصادی اتفاق مهمی رخ می دهد. برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید؛ در صدور کالا از چین به روسیه، تاجر چینی روبل روسیه را قبول ندارد و یوان چین یا دلار آمریکا را می پذیرد؛ از سوی دیگر تاجر روس، یوان در اختیار ندارد و ناچار است به دلار - یا هر ارز مبنای دیگر - معامله کند. این شرایط موجب می شود دولت روسیه به فراخور میزان واردات کشورش همواره به مقدار قابل توجهی «دلار مبادلاتی» نیاز داشته باشند؛ اما آمریکا این دلارها را مجانی در اختیار کشورها قرار نمی دهد، بلکه در ازای آن کالا یا خدمات وارد می کند.

آمریکا با این حربه توانست علاوه بر مبادلات داخلی آمریکا، به اندازه کل مبادلات بین المللی برای دلار تقاضا ایجاد کند، که این به معنای ورود بدون زحمت این حجم از ثروت (کالا و خدمات مازاد بر تولید آمریکا) به این کشور (به نفع مالکان فدرال رزرو) بود. در عین حال آمریکا با بکارگیری ترفندهای دیگری

– که در ادامه خواهد آمد – توانست حجم مبادلات بین‌المللی را طی هفت دهه تا حدود ۴۰۰ برابر افزایش دهد، که این به معنی عایدی ۴۰۰ برابری دلار مبادلاتی برای اقتصاد آمریکا و خصوصاً فدرال رزرو بود. این میزان تنها از ۱۹۶۰، رقمی معادل ۱۵۴ برابر بوده است.



روند رشد تجارت جهانی؛ منبع: بانک جهانی

کینز در کنفرانس برتون وودز، از این عایدی سرشار مطلع بود؛ یکی از

مقامات ارشد بانک مرکزی انگلیس می‌گوید:

« یکی از دلایلی که برتون وودز اتفاق افتاد این بود که ایالات متحده بوضوح قدرتمندترین کشور به شمار می‌رفت و نهایتاً می‌توانست اراده خود را به دیگران - از جمله انگلیس که کاملاً ناامید بود - تحمیل کند.»

در آن زمان یکی از مقامات ارشد بانک مرکزی انگلیس، معامله برتن وودز را «بزرگترین ضربه به بریتانیا در کنار جنگ» توصیف کرد، عمدتاً به این دلیل که در آن به‌نحوی قدرت مالی از انگلستان به ایالات متحده منتقل شده بود. «وقتی کینز به انگلستان بازگشت، خبرنگاری از وی پرسید: «آیا شما عظمت بریتانیای کبیر را زیر پا گذاشتید و قرار است بزودی بریتانیا یکی از ایالت‌های آمریکا شود؟» وی پاسخ داد: «حتی چنین شانس هم وجود ندارد!»

شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی برای ایجاد «تقاضای روزافزون دلار»

این کنفرانس، دلار را هم‌تراز با طلا و بهتر از آن قرار داد؛ چرا که دلار از طلا نیز انعطاف‌پذیرتر بود. پس از موفقیت در برتون وودز، آمریکایی‌ها تلاش زیادی بکار بردند تا نهادهای دیگری برای تقویت و تثبیت جایگاه دلار شکل بگیرد. هری دکستر وایت، رسماً لزوم گسترش تجارت بین‌المللی را خاطرنشان می‌کرد؛ وی معتقد بود باید همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی را افزایش داد؛ چرا که: «فقدان درجه بالایی از همکاری اقتصادی بین کشورهای برجسته ... به ناچار به جنگ اقتصادی منجر می‌شود که می‌تواند زمینه‌ساز جنگ نظامی باشد». در ادامه به سه نهاد بزرگ که با محوریت «دلار» و به تعبیر بهتر با محوریت حاکمان فدرال رزرو تأسیس شدند اشاره می‌شود.

نهاد اول



**International
Monetary
Fund (IMF)**

یکی از این نهادها «صندوق بین‌المللی پول» بود که در اول مارس ۱۹۴۷، ظاهراً برای کمک به کشورها برای بهبود تراز پرداختها و تثبیت نرخ ارزهایشان ایجاد شد. در اصل این نهاد بین‌المللی برای توسعه تجارت بین‌المللی و بازسازی زمینه‌های تجارت حول نظام پرداخت دلار شکل گرفت، چرا که رشد تجارت بین‌المللی، رشد تقاضای دلار را در پی داشت. مهمترین مؤلفه و قانون این صندوق این بود که تغییر بیش از ۱۰ درصدی نرخ ارزها به مجوز این صندوق نیاز داشت.

نهاد دوم



**THE
WORLD
BANK**

نهاد دوم «بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه» بود؛ این بانک در پاسخ به درخواست کشورهای اروپایی برای دریافت وام به‌منظور ترمیم خرابیهای جنگ تأسیس شد و یک دهه بعد با تأسیس «بانک جهانی» یکی از ۵ نهادی - و شاید

اصلی‌ترین آنها – بود که ادغام شده و این بانک را تشکیل دادند. این بانک در ابتدا عملاً تمام فعالیت خود را بر بازسازی اروپا متمرکز کرد و پس از آن تاکنون مهم‌ترین وظیفه این بانک اعطای اعتبار و وام به کشورهای در حال توسعه بوده است.

سومین نهاد



General Agreement on Tariffs and Trade

یک سال پس از برتون‌وودز، آمریکا متحدان خود را به برگزاری یک کنفرانس تجاری و تشویق آنها به کاهش تعرفه‌های تجاری دعوت کرد. نتیجه این تلاشها در سال ۱۹۴۸ به تشکیل «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت» یا گات منجر شد. این سازمان در سال ۱۹۹۵ با سازمان تجارت جهانی جایگزین شد. این نهاد از بدو تأسیس همواره تلاش کرد با حذف موانع تعرفه‌ای بین کشورها، تجارت بین‌المللی را گسترش دهد. در نتیجه این تلاشها تعرفه‌های تجارت

بین‌المللی، به کمتر از یک پنجم تعرفه‌های سال ۱۹۴۸ کاهش یافته و همانطور که ذکر آن رفت حجم تجارت بین‌المللی (ارزش صادرات کل جهان) به حدود ۴۰۰ برابر آن زمان رسید. بدین ترتیب آمریکا با محوریت فدرال رزرو، با تأسیس نهادهای بین‌المللی، بدون تحمل هزینه، تقاضا برای دلار را افزایش داد، و به تبع آن دایره نفوذش را میان کشورها عمیقاً گسترش داد و به ترویج دلار پرداخت.

((پرونده جادوی پول و بانک)) خبرگزاری الف - ۲۰ آذر ۹۶

گام چهارم

Marshall Plan (1948)



طی شش سال جنگ جهانی دوم، اروپا خسارات سنگینی را متحمل شد و زیرساخت‌ها و ویران گشت. مزارع و شهرها نابود شدند، مراکز صنعتی بمباران شدند و میلیون‌ها غیرنظامی کشته یا بیمار شدند. آسیب‌های وارده شدید بود و اکثر کشورها منابع کافی برای کمک به مردم خود نداشتند. از سوی دیگر، وضعیت ایالات متحده متفاوت بود. از آنجا که هزاران کیلومتر از محل تنازع فاصله داشت، تنها کشوری بود که در طول جنگ رنج زیادی نبرد.

در واقع وضعیت تاریک اقتصادی و از هم گسیختگی اجتماعی جوامع اروپایی به همراه خطر قریب‌الوقوع همه‌گیری کمونیسم در قاره سبز، انگیزه‌های کافی را در اختیار ایالات متحده برای کمک به بازسازی اروپا قرار می‌داد. جرج اف. کنان دیپلمات بلندپایه آمریکایی درباره شرایط پس از جنگ و طرح جرج مارشال وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده اینگونه اظهار نظر می‌کند: "اروپا در وضعیت آشفته‌ای قرار داشت. کسی می‌بایست کاری می‌کرد. اگر او (مارشال) ابتکار عمل را به دست نمی‌گرفت، کس دیگری این کار را می‌کرد."

طرح مارشال (Marshall Plan) عنوان موفقیت‌آمیزترین پروژه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است. این طرح به بسیاری از کشورهای اروپای غربی کمک کرد تا اقتصاد خود را پس از جنگ بازسازی کنند. ایالات متحده و تیم سیاست خارجی جرج مارشال در مسیر خلق جهان پس از جنگ درصدد حذف عوامل بروز دو جنگ جهانی و معضلات اقتصادی ناشی از آن بودند. در عین حال این طرح یک برنامه‌ریزی بلند مدت برای خلق یک بازار توانمند برای خرید محصولات آمریکایی بود که عملاً از تسلط کمونیسم در اروپا جلوگیری می‌کرد.

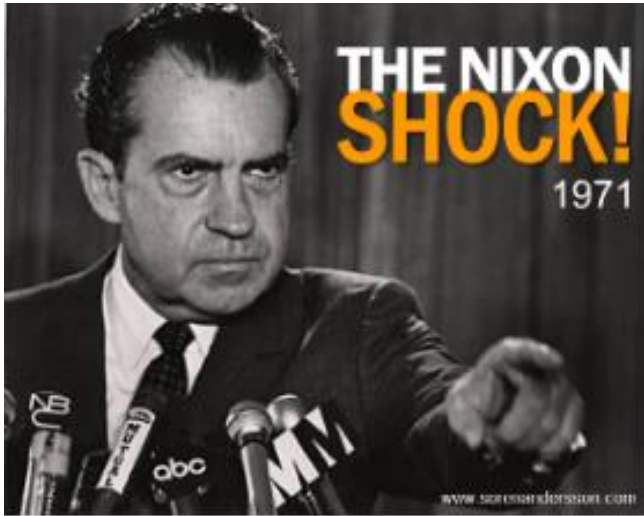
fa.wikipedia.org/wiki/طرح_مارشال

طرح مارشال که در ظاهر طرحی خیرخواهانه و انسان دوستانه جهت کمک به متحدین اروپایی ایالات متحده می‌نماید ولی در باطن آخرین قطعه پازل جهت هموار شدن راه برای نظم کنونی و تقویت برنامه‌ها و سازمان‌های طراحی

شده در برتون وودز بود. همه نهادهای فوق در واقع برای افزایش تقاضای دلار تأسیس شدند. عرضه دلار در بازار جهانی به چند روش انجام می‌شود، که مهمترین آنها شامل اعطای وامهای دلاری به سایر کشورها، و همچنین خرید کالا و خدمات توسط آمریکا از کشورهای دیگر است (به زبان ساده آمریکا می‌تواند بسیار بیش از تولید اقتصاد خود مصرف کند). این مزیت دلار برای آمریکا خود را بروشنی در کسری تراز تجاری (واردات بیش از صادرات) این کشور نشان می‌دهد؛ که در بخشهای بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

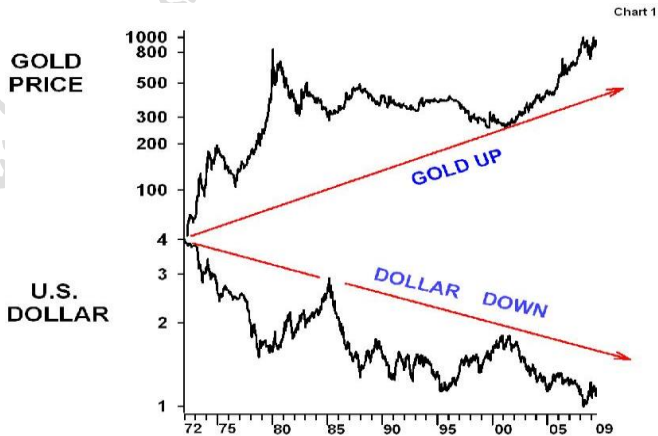
((پرونده جادوی پول وبانک)) خبرگزاری الف ۲۰ آذر ۹۶

در نهایت تمامی معادلات به گونه ای رقم خورد که دو کشور چین و هند بعنوان دو ابر قدرت اقتصادی دنیا که تا قبل از سال ۱۸۷۰، سهم ۷۰ درصدی از GDP دنیا را داشتند، در سال ۱۹۵۰ و بعد از جنگ جهانی دوم، GDP آمریکا به میزان ۳۵٪ کل جهان و به اندازه مجموع چین، هند، ژاپن و شوروی رسید و اینگونه ایالات متحده آمریکا بر مناسبات اقتصادی و سیاسی جهان مسلط گشت.

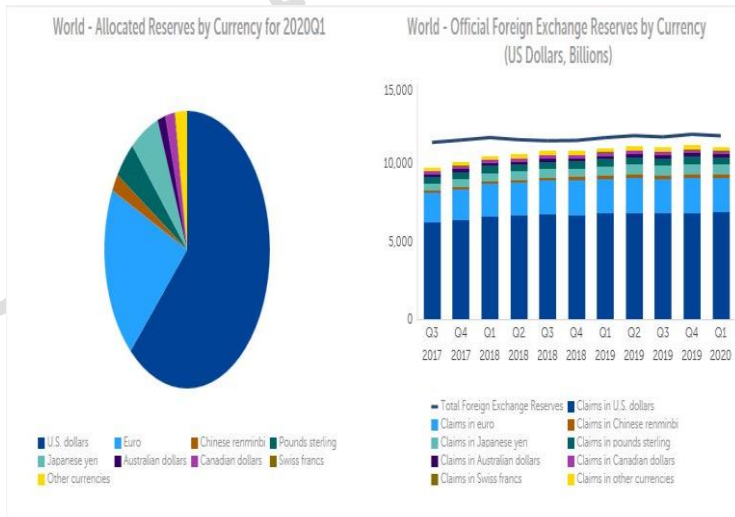


تا سال ۱۹۷۱ هر اونس طلا معادل ۳۵ دلار بود. در این سال ها گرایشی در اروپا شکل گرفت که این کاغذ را بدهند و طلا بگیرند. در نتیجه پوشش طلای آمریکا از ۵۵٪ به ۲۲٪ در سال ۱۹۷۰ رسید. از طرفی هزینه جنگ ویتنام بر اقتصاد آمریکا سنگینی می کرد. در پاسخ به این وضع، در ۱۵ آگوست ۱۹۷۱ ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا، در یک پیام تلویزیونی بطور یک جانبه تعهد کشورش را به رابطه ی میان ارزش دلار و طلا زیر پا گذاشت و اعلام کرد که از این پس پشتوانه دلار، طلا نیست. این جریان به نام شوک نیکسون معروف شد. زیرا تصمیم بدون مشورت با اعضای نظام پولی بین المللی صورت پذیرفت. آمریکا برابری هر اونس طلا با ۳۵ دلار را ملغی اعلام کرد. تا بتواند بدون نگرانی از میزان ذخایر طلای خود، دلار جدید در جهان منتشر کند.

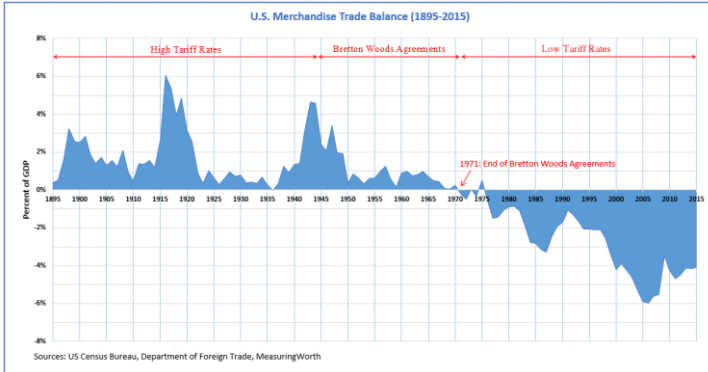
آمریکا تا سال ۱۹۷۱ متناسب با رشد اقتصادی جهان به بازارهای مالی بین المللی دلار تزریق کرد . ولی از ۱۹۷۱ به بعد متناسب با نیاز خودش شروع به عرضه دلار کرد . با این کار، آمریکا صادر کننده تورم به دنیا گردید . به گونه ای که طلا از ۳۵ دلار در سال ۱۹۷۱ تا لحظه نگارش این متن به ۱۹۹۰ دلار رسیده است .



شاید از خود بپرسید که چرا کشورهای دنیا ، باز این انحصار را پذیرفتند. ابتدا کشورهای اروپایی نارضایتی خود را با پیشنهاد چند طرح مطرح نمودند ، ولی راه به جایی نبردند . شاید بزرگترین دلیل آن این بود که بخش عمده ذخایر مالی کشورهای طی قریب به ۳ دهه صنعت و تجارت دلار بوده و کتمان دلار به منزله بی ارزش کردن ذخایر خود می بود . دیگر کشورها در تله اقتصادی آمریکا گرفتار شده بودند . نقشه فدرال رزرو و خاندان پر قدرت روتشیلدها به بار نشست بود. بعدا کشورهای اروپایی با به وجود آمدن پول واحد به نام یورو ، حدود ۲۰٪ از سهم بازار ارز های واسط را از آن خود کردند .



نمودار تراز تجاری آمریکا

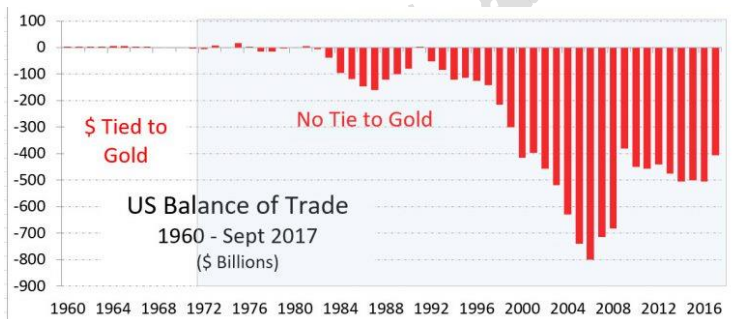


قسمت اول نمودار تراز تجاری آمریکا ، مربوط به سال های ۱۸۹۵-۱۹۴۴ است ؛ دوره ای که تعرفه های تجاری بالا و جنگ ارزی برقرار بود که همین جنگ ارزی را یکی از عوامل جنگ های جهانی می دانند . قسمت دوم مربوط به سال های ۱۹۴۵-۱۹۷۱ پس از توافق نامه برتون وودز و پایان جنگ جهانی دوم و شروع سلطه ی دلار بر جهان است. در این نظام هر کشوری می بایست نرخ مبادله ارز خود را به طلا گره زده و ثابت نگه دارد . یکی از وظایف آن جلوگیری از جنگ ارزی بین کشورها و آغاز تنش ها بود .

قسمت سوم با شوک نیکسون در سال ۱۹۷۱ آغاز شده و تا امروز که آمریکا براساس نیاز خود دلار به جهان عرضه می کند ادامه می یابد. کاهش تعرفه های تجاری فی مابین کشورها جهت رشد تجارت و افزایش تقاضای دلار و همچنین شناور شدن بسیاری از ارزهای ثابت از خصوصیات این دوره می باشد .

اقتصاد آمریکا چگونه اداره می شود ؟

از نمودار تراز تجاری آمریکا متوجه می شویم که آمریکا با تراز منفی تجاری یعنی واردات بیش از صادرات ، خود را به دنیا مقروض می کند . این کسری ارزی تجاری را با دلار پرداخت می نماید . یعنی عده ای در دنیا کار می کنند و کالا و خدمات تولید می کنند و به آمریکا صادر می نمایند و آمریکا در قبال آن کاغذ چاپ می کند و بدهی خود را می پردازد . این کسری تجاری آمریکا عمدی است تا بهانه ای برای تزریق دلار مورد نیاز دنیا فراهم شود .



برای مثال تولید کالا و خدمات را در سال ۲۰۱۶ میلادی بررسی می نمایم . کسری تجاری آمریکا بالغ بر 500 B\$ است . کل GDP دنیا معادل 76.336 B\$ (76.336 TRILLION) که حدود ۴۰٪ آن تجارت است . (تقریباً ۳۰ هزار میلیارد دلار) که حدوداً ۶۲٪ با دلار است . تقریباً ۱۹۰۰۰ میلیارد دلار . در سال ۲۰۱۶ رشد اقتصادی جهان معادل ۳.۴٪ بود. یعنی ۳.۴٪ نیاز به دلار جدید از سهم بازار ۱۹۰۰۰ میلیاردی تجارت با دلار . چیزی در حدود 646 B\$

. یعنی اگر آمریکا در سال ۲۰۱۶، ۶۴۶ میلیارد دلار کالا یا خدمات دریافت کند ، و با چاپ اسکناس پرداخت نماید ، هیچ اتفاقی نمی افتد !!!
 آمریکا با این روش ، طی سالیان متمادی حجم بزرگی از کالا ، خدمات ، طلا ، کارخانه ها ، معادن ، نفت جهان را خریداری کرده و هزینه های جنگ هایش را در جهان پرداخت می نماید .

دلار چاپ شده چگونه وارد اقتصاد آمریکا می شود ؟

۱- خزانه داری ایالات متحده اوراق قرضه دولتی را صادر می کنند .
 ۲- فدرال رزرو با دلار چاپ شده، اوراق قرضه را از خزانه داری خریداری می کند.
 ۳- خزانه داری ، دلار را به وسیله بودجه به بازار آمریکا وارد می کند .
 در سال ۲۰۱۸ ، بانک مرکزی آمریکا حدود ۲۳۳ میلیارد دلار اسکناس جدید چاپ کرده که حدود ۷۵٪ اسکناس های جدید جایگزین اسکناس های قدیمی یا آنهایی شده که قرار است از چرخه اقتصاد خارج شوند .
 در اینجا یک نکته قابل بررسی است ، کل حجم دلار کاغذی جهان در سال ۲۰۱۶ حدود ۷۶۰۰ میلیارد دلار است. اگر آمریکا می خواست ۵۰۰ میلیارد دلار کسری تجاری خود (یا به عبارتی بدهی خود) را با چاپ پول پرداخت نماید ، یک تورم شگفت انگیز در دنیا بوجود می آمد که می توانست اقتصاد دنیا را به ورطه‌ی نابودی بکشاند . طبق آمار رسمی فدرال رزرو در این سال مبلغ ۲۱۳ میلیارد دلار پول کاغذی چاپ شده که ۷۰٪ آن جهت جایگزینی اسکناس های قدیمی یا آن هایی مصرف می شود که قرار است از چرخه خارج شوند . پس

بصورت دلار کاغذی چیزی در حدود ۶۴ میلیارد دلار وارد بازار جهانی شده است . پس بقیه کسری چگونه پرداخت می شود ؟

مابقی این مبلغ بصورت اوراق قرضه آمریکا پرداخت می گردد . گویی آمریکا از صاحبان کالا و خدمات در جهان (مثل چین ، ژاپن ، و) پول قرض می کند . و با همان پول کالا و خدمات را از آنها خریداری می کند . این نظام پولی یک جانبه، بخش قابل توجه ثروت هر کشور را به سمت آمریکا روانه می کند . اکنون با انباشتی از اوراق قرضه آمریکا در دنیا مواجه هستیم . بدهی های انباشته خارجی آمریکا به حدود ۲۱۰۰۰ میلیارد دلار رسیده است . و تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۱۹ در همین حدود میباشد . در دنیا کشوری که بدهی های خارجی اش از ۳۰٪ GDP اش تجاوز نماید ، بعنوان یک کشور پرسریک برای قرض دادن شناخته می شود . در حالیکه آمریکا برابر ۱۰۰٪ GDP خود مقروض است ولی کشورها بعلت وابستگی به اقتصاد آمریکا و بزرگی این اقتصاد(حدود ۲۳.۶٪ از کل GDP دنیا) تجارت با آمریکا را ادامه می دهند . زیرا برای تولیدات خود نیاز به بازار پر مصرف آمریکا دارند . تا اینجای کار ، ظاهر عیان اقتصاد آمریکاست . ولی یک نکته اساسی در این سیستم وجود دارد

شما فرض کنید که دنیا ریال ایران را بعنوان ارز بین المللی قبول داشت . در چنین شرایطی اگر ایران می خواست مبلغ زیادی را به ازای کسری تجاری خود به دیگر کشورها پرداخت نماید . چه اتفاقی در ایران می افتاد ؟

یک بار دیگر به جزیره ی مورد مثال ابتدای مباحث می رویم . قرار است بخش بزرگی از نقدینگی از جزیره مان خارج شود . بعلت واردات بیشتر از

صادرات ، ریال به شدت کم می شود و در نتیجه قیمت کالا (لیوان ها) به شدت کاهش پیدا می کند . این تورم منفی می تواند منجر به نابودی اقتصاد شود . همانقدر که ابر تورم ها برای یک اقتصاد مضر است ، تورم منفی نیز خطرناک است . پس آمریکا نمی تواند به همین راحتی قرض خود را پرداخت کند . می بایستی معادل بدهی خود ، پول وارد آمریکا و سپس خارج شود . ورودی سرمایه غالباً می بایستی به صورت سرمایه خارجی و غیر آمریکایی باشد و خروج آن نیز نه به صورت صرفاً خروج از کشور ایالات متحده بلکه عمدتاً بصورت سوختن و نابودی سرمایه درون اقتصاد آمریکا صورت می پذیرد . بدین ترتیب خللی در سیستم اقتصادی آمریکا به وجود نمی آید .

حال این پول و سرمایه چگونه و با چه مکانیزمی وارد آمریکا می شود؟ جواب این است اگر با زبان خوش آمد که هیچ وگرنه به زور می آید . استیگلیتز می گوید : دنیا به گونه ای اداره می شود که مقصد نهایی سرمایه کسانی که در دنیا مازاد در آمد دارند آمریکاست . زبان خوش یعنی جذابیت های اقتصادی در ایالات متحده تا سرمایه های مازاد در دنیا به سمت این اقتصاد روانه شود . مانند جذابیت سود بانکی دهه ۸۰ میلادی ، بازار بورس دهه ۹۰ آمریکا ، و بازار مسکن ابتدای قرن ۲۱ . در طول ۳۰ سال در آمریکا در هر دهه یک جذابیت و در نتیجه حباب ایجاد کردند . زمانی که دیگر موقعیت ها و حباب های جذاب آمریکا جواب ندهد ، ناامنی ایجاد می کنند . شعار American Safe یعنی امنیتی در آمریکاست که در هیچ جای دنیا نیست . آمریکا در جهان ناامنی ایجاد می کند تا سرمایه داران و مردم سرمایه هاشان را به آمریکا و انگلیس ببرند . حال با سرازیر

شدن سرمایه بیش از ظرفیت اقتصاد در بازارهای آمریکا حباب ایجاد می شود و این حباب آن جذابیت را برای سرمایه گذاران خارجی ایجاد می کند .
 سال ۱۹۸۰ میلادی ، سود سپرده های بانکی آمریکا به میزان ۲۰٪ رسید .
 این بازار چنان جذابیتی برای سرمایه داران بوجود آورد که سرمایه ها را از کل دنیا به سمت بانک های آمریکایی روانه ساخت .



در روز دوشنبه ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ که به دوشنبه سیاه معروف شد ، ارزش بورس های مهم دنیا ۲۰٪ سقوط کرد . علت اصلی این بحران ، افزایش شدید سرمایه گذاری های بین المللی در بازارهای سرمایه آمریکا بود . یعنی حباب و روزی این حباب تخلیه خواهد شد . حباب در اقتصاد یعنی افزایش قیمت ها به میزان بیشتر از ارزش واقعی و عایدی آن . مثلاً زمانی که شما ملک و مستغلاتی دارید که عایدی درآمد یا اجاره اش با ارزش اسمی آن مطابقت ندارد یعنی قیمت آن حباب دارد و از این پس آن ملک ارزش خرید نداشته و با عدم استقبال از خرید آن ، لاجرم قیمت آن ملک (چه مسکونی ، تجاری ، یا کارخانه) کاهش خواهد یافت .

جذابیت سود بانکی دهه ۸۰ میلادی، بازار بورس پر بازده دهه ۹۰ آمریکا و بازار مسکن رو به رشد ابتدای قرن ۲۱ ایالات متحده، همگی از جنس جذب سرمایه بوسیله جذابیت های بازارهای مالی و سپس سقوط آن بازارها و سوختن سرمایه ها بوده است. حال فرض کنید، اگر این موارد برای ورود سرمایه به آمریکا دیگر کاربردی نداشته باشد، به قول استادی خیلی اتفاقی در مناطقی از جهان که دارای رشد اقتصادی خوب و انباشت سرمایه بوده اند، ناامنی اتفاق می افتد. ظهور داعش در سال ۲۰۱۳ که موجب خروج مقادیر زیادی از سرمایه از منطقه ثروتمند نفتی و گازی گردید و همچنین بحران کودتایی ۲۰۱۶ ترکیه و سایر بحران های جهانی حتی بیشتر از نیاز ۵۰۰ B\$ به اقتصاد آمریکا سرازیر کرد.

سیکل ادوار تجاری آمریکا و جهان

از جنگ جهانی اول تا به امروز اقتصاد آمریکا ۹ برابر حبایی شده است. برای درک بهتر اصطلاح حبایی شدن بورس، توجه نمایید که هر گاه ارزش بازار بورس در آمریکا از ۱۰۰٪ تولید ناخالص داخلی GDP بیشتر شود، فدرال رزرو اعلام می کند که اقتصاد حبایی شده است.

GDP: تولید ناخالص داخلی (مجموع تمامی کالاها و خدمات نهایی تولید شده در داخل مرزهای یک کشور)

TMC: Total Market Capitalization مجموع ارزش بازار (در بازار سهام، ارزش بازار شرکت ها معادل ارزش بازار کل سهام منتشر شده آن شرکت است که از ضرب تعداد سهام یک شرکت بر قیمت هر سهام به دست می آید. در نتیجه با افزایش قیمت سهام یا انتشار سهام بیشتر، ارزش بازار افزایش خواهد

یافت . بنابراین ارزش بازار در دوران رکود ، کاهش می یابد و در دوران رونق بازار افزایش می یابد .

با توجه به نسبت TMC/GDP هرگاه این نسبت بیشتر از ۱ باشد ، یعنی تولیدات بیشتر از ارزش واقعی آنها ارزش گذاری شده است . پس قیمت ها حباب دارند و زمانی که این نسبت کمتر از ۱ باشد ، یعنی ارزش گذاری بازار کمتر از ارزش واقعی آن می باشد. هرگاه بورس یک کشورحبابی شود ($TMC/GDP > 1$) آن اقتصاد با مشکل روبه رو می گردد . زیرا با گران شدن محصولات و خدمات تولیدی ، توان رقابت با دیگر کشورها را از دست می دهد . پس راه حل آن است که این حباب قیمت ها ترکانه شود تا دوباره سطح قیمت ها کاهش یابد و توان رقابت با دیگر تولید کنندگان در سایر کشورهای رقیب حفظ شود و ظرفیت برای فعالیت های اقتصادی مجدداً باز گردد . ۹ بار اقتصاد آمریکا حبابی شده و فدرال رزرو به میزانی نرخ بهره را بالا می برد تا حباب را بترکاند .

Economic Bubble



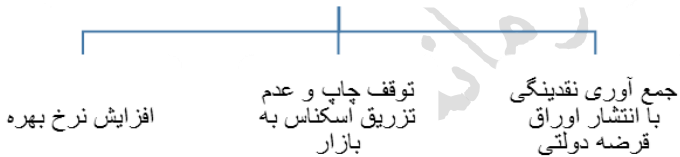
در این نقطه است که دوران رکود با کاهش تقاضا و سطح قیمت ها آغاز می گردد . حال مکانیزم شروع دوران رکود را با هم بررسی می کنیم .

سیاست های انقباضی:

ابتدا چاپ اسکناس متوقف می شود و دولت فدرال آمریکا برای تامین هزینه های عموماً بیشتر از مالیات های دریافتی خود و همچنین جمع آوری اسکناس و نقدینگی از بازار سرمایه در راستای سیاست های انقباضی اقتصادی ، اقدام به انتشار اوراق قرضه توسط خزانه داری آمریکا می نماید و با فروش آن در داخل و خارج از آمریکا خود را مقروض می نماید . سپس فدرال رزور طی یک بازه زمانی ، هر چند ماه یک بار اقدام به افزایش نرخ بهره (سیاست های انقباضی) می کند . با افزایش نرخ بهره ، فعال اقتصادی دیگر نمی تواند ، با تسهیلات گران و بهره بالا اقدام به توسعه و سرمایه گذاری در کسب و کار خود نماید . در نتیجه موجب کاهش ورودی پول در کسب و کارها و در نهایت در بدنه ی مدیران ، کارمندان ، و کارگران می شود . با کاهش درآمدها ، پاداش ها و یا حتی تعدیل نیروها ، جامعه به سمت حذف هزینه های غیر ضروری می رود . با کاهش تقاضا و قدرت خرید مردم و افزایش عرضه کالا و خدمات توسط شرکت هایی که قبلاً وام گرفته اند و می خواهند با تسویه آن از دست تسهیلات گران رهایی یابند ، بازار هر روز شاهد افزایش بیشتر کالا و خدمات و در مقابل کاهش تقاضا می باشد . این ۲ عامل عمده به همراه کاهش نقدینگی در بازار سرمایه موجب خالی شدن حساب قیمت ها می گردد . توجه به این نکته ضروری است که فدرال رزور در یک پروسه چندین ماهه و با گام های حدود ۰,۲۵٪ اقدام به افزایش نرخ بهره از حدود ۰,۵٪ به ۲,۵٪ می نماید . زیرا خالی شدن حساب قیمت ها می بایستی تدریجی و به دور از هیجانات بازار انجام پذیرد که کسب و کارها مجال تطابق خود را با دوران رکود داشته باشند و صدمات کمتری به اقتصاد و اشتغال وارد

شود. کما اینکه افزایش بیکاری، ورشکستگی برخی شرکت ها و کسب و کارها و کاهش درآمدهای عموم و قدرت خرید مردم از پیامدهای ورود به دوران رکود است ولی این اتفاق از جنس راه حل است.

ریزش بازارها و ورود به دوران رکود اقتصادی



با ورود به دوران رکود شاهد کاهش تولیدات و در نتیجه کاهش تقاضا برای انرژی و در نهایت کاهش قیمت نفت و گاز و حامل های انرژی و مواد معدنی و ... می باشیم. در آن سو با کاهش درآمدهای مردم، کمتر کسی اقدام به خرید ملک جهت افزایش بنا و یا کیفیت املاک خود دارد و لذا بازار مسکن نیز شاهد رکود و کاهش قیمت ها می باشد. کاهش درآمد و سوددهی شرکت ها، به سبب کاهش تقاضا، ریزش شاخص های بورس را به همراه دارد.



در مجموع اثر افزایش نرخ بهره ، کاهش تقاضا و نقدینگی ، ریزش بازارهای سرمایه ، خالی شدن حساب قیمت ها و درنهایت ورود به دوران رکود می باشد . باید توجه داشت که دوران رکود نمی تواند خیلی طولانی باشد زیرا در این دوران قدرت خرید و سطح زندگی مردم پایین آمده و شرکت ها و کسب و کارها درگیر مشکلات خود بوده و بازار سرمایه روزهای خوبی را تجربه نمی کند و خبری از نشاط در اقتصاد کشور نمی باشد . حال پس از کاهش نسبت TMC/GDP و به وجود آمدن فضا برای رشد مجدد اقتصاد ، دولت ها با اتخاذ سیاست های انبساطی ، شرایط ورود به دوران رونق اقتصادی رافراهم می نمایند .

سیاست های انبساطی :

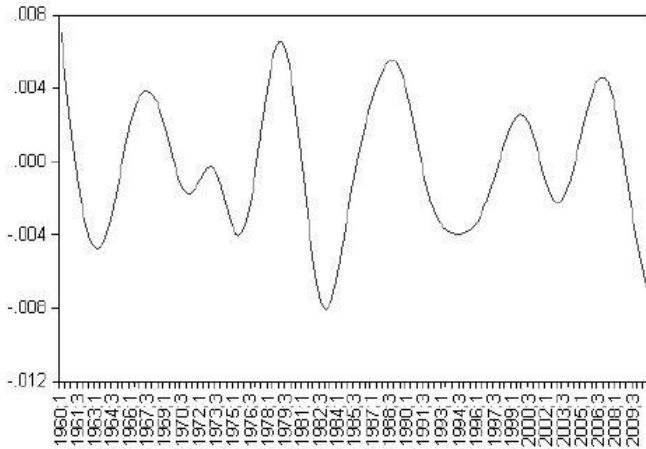
فدرال رزرو ، با کاهش پلکانی و تدریجی نرخ بهره ، ناقوس پایان دوران رکود و شروع نشاط در بازار سرمایه را به صدا در می آورد . آمریکا که خود را با تراز منفی تجاری و واردات بیشتر از صادراتش و همچنین انتشار اوراق قرضه ، بدهکار دنیا کرده بود ، با چاپ اسکناس ، نسبت به پرداخت بدهی خود به بازار داخلی و خارجی اقدام می نماید . چاپ پول دیگر یک اصطلاح است ، و سیستم تزریق پول دلار آمریکا بصورت الکترونیکی انجام می پذیرد ، بدون استفاده از هیچ گونه کاغذی . در واقع تنها ۳٪ ذخیره پولی آمریکا ، بصورت فیزیکی وجود دارد و ۹۷٪ آن بصورت یک عدد در حساب های بانکی در کامپیوترها وجود دارند و مابه ازای فیزیکی ندارند . اینگونه آمریکا بدهی خود را پرداخت می نماید و در عین حال با تزریق نقدینگی موجب افزایش سطح قیمت ها و در نتیجه شروع دوران رونق در اقتصاد می گردد .

همزمان با کاهش نرخ بهره ، اخذ وام کم بهره برای فعال اقتصادی توجیه پیدا کرده و خون در رگ های شرکت های تشنه به جریان می افتد . با افزایش قدرت خرید و نقدینگی در جامعه و در نتیجه افزایش تقاضا ، شاهد افزایش تولید در بخش کالا و خدمات می باشیم . درخواست برای مواد معدنی و انرژی افزایش یافته و قیمت حامل های انرژی همچون نفت و گاز صعودی می شود . با ورود نقدینگی و عرضه پول در اقتصاد ، شاهد افزایش سطح قیمت ها و طبعاً "صعود شاخص ها در بورس می باشیم .

به زبان ساده ، آمریکا با واردات مازاد ، خود را بدهکار دنیا می کند . در این حین ، ایالات متحده به قدری نرخ بهره را بالا می برد تا قیمت ها بریزند . با این کار پول هایی که در زمان رونق به بازار آمریکا سرازیر شده اند را می سوزاند . در نتیجه نقدینگی و پول در دنیا کاهش می یابد و آمریکا ظرف چند سال پول چاپ می کند تا کسری پول جهان را جبران نماید . با این کار بدهی خود را به جهان پرداخت می نماید .

به این سیکل های رکود و رونق اقتصادی ، سیکل های ادوار تجاری گفته می شود .

نمودار ۱. ادوار تجاری اقتصاد آمریکا (۱۹۶۰-۲۰۱۰) بر اساس فیلتر HP



اگر دوره تجاری را بین دو نقطه حسیض در نظر بگیریم، بر اساس نمودار (۱) شش دوره تجاری (میانگین هر دوره ۷/۸۳ سال) قابل شناسایی است که می‌توان نقاط چرخش (نقاط اوج و حسیض)، مربوط به هر دوره تجاری را بر اساس زمان و توالی وقوع در جدول (۱) نشان داد.

جدول ۱. فهرست نقاط اوج و حسیض اقتصاد آمریکا بر اساس فیلتر HP

طی دوره ۱۹۶۰-۲۰۱۰

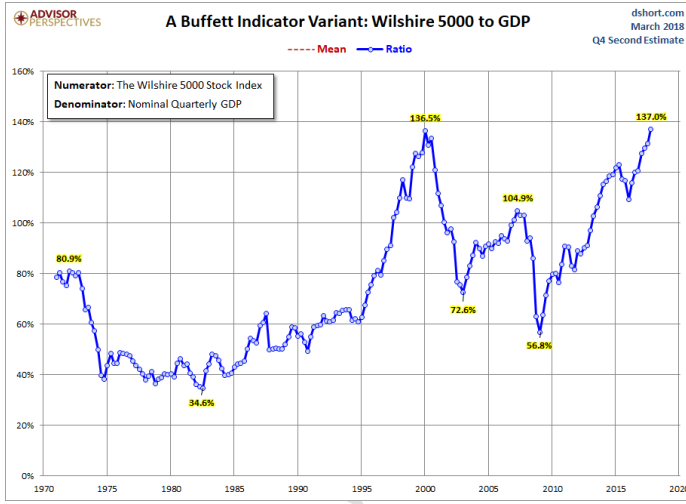
سال	۱۹۶۰	۱۹۶۳	۱۹۶۸	۱۹۷۱	۱۹۷۳	۱۹۷۵	۱۹۷۹	۱۹۸۳	۱۹۸۹	۱۹۹۴	۲۰۰۰	۲۰۰۳	۲۰۰۷
نقطه اوج													
نقطه حسیض													
نقطه اوج													
نقطه حسیض													

مأخذ: محاسبات تحقیق



مشاهده میشود میانگین هر دوره حدوداً ۴ سال رکود و ۴ سال رونق می باشد.

TMC/GDP



عملکرد صحیح چیست ؟

یک اقتصاد خوب ، یک فعال اقتصادی موفق ، باید بتواند تشخیص بدهد ، اقتصاد در چه مرحله ای از سیکل می باشد و رفتارش را با آن منطبق نماید. یعنی در حالت رونق به فکر رکود باشد و در حالت رکود خود را برای دوران رونق آماده نماید . کمپانی های موفق بین المللی در شرایط رونق و قبل از رسیدن به پیک و حباب قیمت ها ، کسب و کار خود را برای دوران رکود آماده می کنند . یعنی درست زمانی که اکثر شرکت ها در حال توسعه و افزایش دفاتر و جذب نیرو بوده و خود را درگیر تسهیلات بانکی می نمایند، آنها شروع به کاهش هزینه ها ، دفاتر و موجودی انبار خود می کنند . با این کار بخش عمده سرمایه

درگیر خود را در بازار نقد کرده و حدود ۲۵٪ از دارایی اش را به اوراق قرضه آمریکا تبدیل می نماید. به عبارت دیگر درست زمانی که دیگران در بحبوحه گرمای بازار با درگیر کردن تمامی سرمایه شان در پی کسب سود حداکثر می باشند، کمپانی ها و موسسات اقتصادی موفق، خود را برای شروع بحران آماده می کنند.

حال فرض کنید گراف TMC/GDP نقطه اوج خود را طی کرده و روند نزولی آغاز شده است. شرکت های بی توجه و ناآگاه از فرآیندهای بازار، مجبورند هر روز با کاهش قیمت و همچنین تسهیل شرایط برای خریداران، محصولات و خدمات خود را در یک رقابت نفس گیر جهت نقد کردن سرمایه درگیرشان در بازار عرضه نمایند. تلاشی که در بیشتر مواقع بعلت رقابت سنگین بی اثر بوده و راهی جز ورشکستگی به همراه ندارد. به هر میزان که شرایط اینگونه کسب و کارهای گرفتار در مشکلات اقتصادی دردناک و ناامید کننده است، در آن سو، وضعیت فعالین اقتصادی آشنا به بازی های اقتصادی بین المللی خوش آیند و مطلوب به نظر می رسد. زمانی که سطح قیمت ها به پایین ترین حد خود رسیده و پول نقد ارزش بسیار بالایی پیدا کرده است و ابتکار عمل در معاملات به دست دارنده ی سرمایه نقدی می باشد، آنها وارد بازار شده، اوراق قرضه آمریکا را که در حالت رونق خریداری کرده بودند را به پول نقد تبدیل کرده و شروع به خرید و سرمایه گذاری می نمایند. فرض کنید، خدمات یا املاکی که در دوران رونق به قیمت مناسب به نقدینگی تبدیل کرده بودند را به نصف قیمت و با شرایط عالی می توانند مجدداً تهیه نمایند. فرض کنید با ورود به دوران رکود، شاهد افزایش ۳۰٪ ارزش دلار به اضافه ۴۰٪ کاهش قیمت

های جهانی باشیم ، پس در زمانی که اکثر فعالین اقتصادی شاهد ذوب شدن دارایی هایشان هستند ، این افراد ، شاهد رشد ۷۰٪ دارایی هایشان می باشند .

کشورهایی مانند چین و ژاپن ، با خرید بخش زیادی از اوراق قرضه آمریکا خود را به خوبی برای دوران رکود آماده می کند . نکته اساسی آنکه ادوار تجاری - رونق و رکود - برای اقتصادهایی است که از تمامی ظرفیت های اقتصادی خود بهره برده اند و به اصطلاح لیوان اقتصادشان لبریز شده است. در مقابل ، اقتصادهایی که تا رسیدن به ظرفیت های بالقوه خود فاصله دارند می توانند از عوارض دوران رکود اجتناب کرده (با به حداقل برسانند) و رشد اقتصادی خود را حفظ نمایند به شرط آنکه عملکرد درستی داشته باشند مانند چین .

ما چگونه عمل می کنیم ؟

وقتی اقتصاد آمریکا و به دنبال آن جهان وارد سیکل رونق می شود ، با گران شدن نفت و انرژی ، درآمد سرشاری به سمت کشورهای نفت خیز و دارای منابع زیر زمینی سرازیر می شود . در این مواقع ، سیاست این کشورها می بایستی ذخیره درآمدهای مازاد - فلسفه وجودی حساب ذخیره ارزی - و هزینه ی آن جهت سرمایه گذاری در زمان رکود اقتصاد جهانی باشد . یعنی درست زمانی که سطح قیمت ها به پایین ترین حد خود رسیده و مذاکره برای سرمایه گذاری و اخذ امتیاز به نفع خریدار می باشد . ولی متأسفانه به علت بی تدبیری و عدم وجود یک نقشه راه و سیاست کلان اقتصادی منسجم ، با افزایش درآمدهای نفتی ، فضای اقتصادی مان - البته در ظاهر و با تزریق پول های بدون زحمت- و با واردات محصولات خارجی به بهای نابودی تولید داخلی ، سبک زندگی غربی را

تمرین می کنیم . این گونه زیستن هم به مزاج فرهنگی جمعی ما خوش می آید و هم مطلوب مدیرانی است که از اقتصاد فقط هزینه کردنش را می دانند . به همین خاطر است که صدایی از جایی به نشانه اعتراض بلند نمی شود . صداها زمانی به هوا برمی خیزد که با شروع دوران رکود ، دیگر درآمدهای نفتی کفاف سبک زندگی مصرفی ما را نمی دهد . این چرخه همیشه و طی حداقل ۱۰۰ سال اخیر تکرار شده و حاصلی جز نابودی تولید داخلی و افزایش بیکاری و مشکلات اجتماعی و اقتصادی نداشته و چه افسوس که ما را به فکر چاره نیانداخته است .

دقیقا در زمانی که کشورهای صنعتی در حال تولید حداکثری محصولات خود بوده و نیاز به افزایش تقاضای کل جهانی را دارند - اوج زمان رونق - ما در زمین آنها بازی کرده و با تمام توان نسبت به هزینه درآمدهایمان جهت واردات کالاهای مصرفی خارجی مجاهدت ها می کنیم . این بی تدبیری ها مخصوص ما نبوده و شامل سایر کشورهای عقب مانده و حتی اروپای شرقی و جنوبی نیز می شود . در حوزه اروپای شرقی و جنوبی ، دولت ها اوراق قرضه منتشر می کنند و کشورهای صنعتی مانند آلمان و فرانسه ، آنها را خریداری کرده و در اصل به آنها وام می دهند و در مقابل آنها نیز با واردات محصولات تولیدی کشورهای صنعتی به افزایش تقاضای کل کمک می کنند .

قسمت ۲

حال که داستان دلار و سیاست ها اقتصادی کاپیتالیسم و سرمایه داری آمریکایی و غربی را مرور کردیم لازم می‌دانم قبل از پرداختن به چند و چون بازی های پشت پرده دولت ها ، ابتدا برخی از مفاهیم اساسی موثر بر اقتصاد کلان را به زبان بسیار ساده و قابل فهم عموم مطرح نمایم. از جمله نرخ ارز، نرخ بهره ، بهره وری ، تامین مالی، سیستم بانکداری.

نرخ ارز Exchange rate

در خصوص نرخ ارز یا به عبارتی ارزش پول ملی به ذکر چند مثال تاریخی می پردازم. بعد از جنگ جهانی اول و شکست آلمان ، به موجب معاهده ورسای و بند معروف به « تقصیر جنگ»، غرامت سنگینی به این کشور تحمیل گردید.(حدود ۱۳۲ میلیارد مارک) آلمان برای پرداخت بدهی اش مجبور به چاپ پول بدون پشتوانه گردید که این کار موجب سقوط شدید ارزش پول ملی اش شد. با کاهش ارزش پول یک کشور ، صادرات به سایر کشورها، اقتصادی تر و وادرات به آن کشور گران ترمی شود که در نهایت به نفع صنعت داخلی و اشتغال خواهد بود اما در مقابل به علت تورم داخلی ، کاملاً ضد رفاه بوده و موجب کاهش قدرت خرید مردم آن کشور می گردد. حال قدرت صادراتی هیچ کشوری به آلمان صنعتی با پول بی ارزشش نمی رسید. در نتیجه کشورهای صنعتی دیگر همچون فرانسه ، انگلیس و آمریکا که با شروع رکورد بزرگ دهه ۱۹۳۰ و بیکاری گسترده تحت فشار بودند، با کاهش ارزش پول ملی خود و وضع تعرفه های تلافی جویانه به صدور بیکاری به خارج از مرز های خود اقدام کردند. عملی که پی در پی با

عکس العمل طرف مقابل خنثی می شد و این کار به اندازه ای ادامه پیدا کرد که در نهایت تجارت جهانی با اختلال مواجه گردید. به این مسابقه ی کشورها در جهت کاهش ارزش پول ملی و افزایش قدرت صادراتی و تجاری خود ، جنگ ارزی می گویند. به داوری بسیاری از کارشناسان، جنگ ارزی زمینه ساز جنگ جهانی بعدی شد.

کشوری که در اصلاح نرخ ارز خود تأخیر نماید ، اقتصادش و در نتیجه امنیت ملی اش به مخاطره می افتد. اتفاقی که متأسفانه بخاطر سیاست های پوپولیستی اغلب دولت ها در ایران ، نظام اقتصادی ، اشتغال و توسعه ای را با خطرات جدی و در بعضی مواقع جبران ناپذیر مواجه کرده است.

قابل کتمان نیست که وضع غرامت سنگین برای آلمان پس از جنگ جهانی اول که همگی آگاهانه می دانستند خارج از توان اوست و تحمیل صلح نامه ورسای که موجب تحقیر ملت آلمان گردید ، زمینه ساز روی کار آمدن نظامی فاشیستی به رهبری هیتلر گردید که در نهایت وی تمامی پرداخت های غرامت را از سال ۱۹۳۳ ملغی کرد ، کاری که به عنوان عملی میهن پرستانه و قابل تحسین در آلمان دیده شد.

نرخ بهره

در قسمت های قبل دیدیم که هرگاه ارزش گذاری یک کالا بیش از ارزش واقعی آن باشد ، می گوئیم قیمت آن کالا حباب دارد. (ارزش واقعی یک کالا یا خدمات ، بستگی به عواید آن در مقابل هزینه اش دارد . مثلاً در مورد مغازه و یا کارخانه ای که عایدی اش با سرمایه در گردشش همخوانی ندارد می گوئیم

قیمت آن مغازه یا کارخانه حباب دارد و این حباب در نهایت می ترکد و هرکالایی ارزش واقعی خود را پیدا میکند _ اصلاح قیمت اتفاق می افتد. _ در خصوص اقتصادهای ملی نیز هرگاه میزان TMC / GDP بیشتر از ۱ باشد می گوییم قیمت ها حباب دارند و می بایستی این حباب ترکانده شود. پیچ تنظیم این حباب که در دست بانک های مرکزی می باشد، نرخ بهره است . نرخ بهره برای شکستن و یا ایجاد حباب در اقتصاد است .

در قسمت های ابتدایی چگونگی مکانیزم تاثیر افزایش و کاهش نرخ بهره در ورود به دوران رکود و یا رونق اقتصادی را مشاهده کردید . این ابزار بسیار کار آمد ، موجب هدایت بازارها و اقتصاد در مسیر درست خود بدون دخالت مستقیم حاکمیتی در شبکه نیرو های بازار است. ابزاری که از آن در ایران بخاطر عدم استقلال بانک مرکزی در تصمیم گیری ها ، به درستی استفاده نمی گردد و یکی از عوامل عدم کارکرد صحیح اقتصاد در ایران شناخته می شود و در ادامه توضیح خواهیم داد که بهره وری پایین ، چگونه موجب بالا ماندن نرخ بهره می گردد.

بهره وری

تا دهه ۸۰ شمسی، تورم موجب افزایش دارایی و ثروت مردم و رونق کسب و کارها بود ولی در سال های اخیر به علت افزایش رقابت ، تورم باعث افزایش هزینه فعال اقتصادی شده است زیرا به میزان تورم نتوانسته افزایش قیمت در کالا یا خدمات بدهد، پس می بایستی بهره وری افزایش یابد. بهره وری در هر اقتصاد نه یک ژست علمی، بلکه یک ضرورت انکار ناپذیر است که عدم توجه به آن موجب نابودی و عقب ماندگی تاریخی در اقتصاد هر کشوری میگردد.

حال به ذکر چند مثال در خصوص عوامل بهره وری و تاثیرات آن بر اقتصاد کل می پردازم:

تکنولوژی

نقش تکنولوژی در جهت کاهش هزینه های تولید و افزایش توان رقابت غیرقابل انکار است. عدم به روز رسانی صنایع در زمینه های تکنولوژی ساخت و اداره امور همگام با علوم مدیریتی نوین ، موجب کاهش شدید امکان رقابتی با سایر شرکت های خارجی گردیده به گونه ای که طی سالیان گذشته ، ایران بسیاری از بازارهای صادراتی خود را به شرکت های رقیب خود واگذار کرده است. در اینجا توجه شما را به گزارش تلخی جلب می کنم که بازتاب واقعیت های صنعتی و اقتصادی کشورمان است.

مدیر مالی یکی از شرکت های معدنی مهم کشور در مصاحبه ای می گوید :

" صادرکنندگان کنسانتره سنگ آهن به دلیل محدودیت های موجود ، انگیزه قیمت گذاری و فروش خارجی را از دست داده اند و با لغو عوارض تنها یکی از محدودیت های پیش روی آنها مرتفع می شود. حال آنکه با توجه به هزینه هایی همچون هزینه حمل، تخلیه و بارگیری و بیمه زمینه مساعد برای صادرات وجود ندارد.

مدیر مالی "... در پاسخ به این سوال که آیا در بازارهای خارجی تقاضای کافی برای سنگ آهن تولید شده توسط تولیدکنندگان داخلی وجود دارد یا خیر، گفت: متأسفانه از یک سو طرح های توسعه ای افزایش ظرفیت تولید شرکت های خارجی تولید کننده سنگ آهن در کشورهایی چون استرالیا و برزیل به

بهره برداری رسیده و از سوی دیگر به واسطه‌ی کاهش تولید فولاد، تقاضا برای خرید سنگ آهن کم شده است، از این رو می‌توان گفت در بازارهای خارجی تقریباً هیچ تقاضایی روی زمین نمی‌ماند و با افزایش عرضه مواجه هستیم. علاوه بر این، شرکت‌های تولیدکننده داخلی از توان رقابت با تولیدکنندگان خارجی برخوردار نیستند و رقابت سختی در بازارهای بین‌المللی وجود دارد و هنوز محدودیتهایی برای عرضه محصولات در کشورهای خارجی وجود دارد، مگر اینکه قیمت‌های جهانی روند صعودی به خود گرفته و انگیزه برای افزایش صادرات ایجاد شود. بر این اساس می‌توان گفت در صورت لغو عوارض صادرات سنگ آهن تنها فرآیند فروش خارجی تسهیل می‌یابد و بسیاری از محدودیت‌ها کماکان پابرجاست."

چقدر دردآور است که مدیر مالی یک بنگاه اقتصادی بزرگ به جای پرداختن به عوامل عقب ماندگی از رقبا و تلاش و برنامه ریزی برای افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید واحد خود، تنها به آرزوی افزایش قیمت‌های جهانی بسنده میکند!!! مشت نمونه خروار.

فعال اقتصادی باید بداند اگرچه تورم داخلی تمامی هزینه‌های سوء مدیریت و تولید آنها را پوشش می‌دهد و مصرف‌کننده می‌بایستی توان تمامی اشتباهات او را بپردازد - مانند صنعت خودروسازی داخلی - ولی این داستان در بازار بین‌المللی به گونه دیگری است و قدرت لابی‌گری و انحصارات فقط کارکرد داخلی خواهند داشت. کارکردی که با افزایش قدرت بخش خصوصی، حذف انحصار و کاهش قدرت حاکمیتی در اقتصاد، به مرور رنگ خواهد باخت و برنده بازی، شرکت‌های پیشتانز با بهره‌وری بالا می‌باشد.

مثال دیگر:

حال فرض کنید شبکه ریلی کشور، از فن آوری موج چهارم در جابه جایی افراد بهره می برد. آیا با وجود سیستم حمل و نقل ریلی با سرعت 500 km/h که شهرهای اقماری را به فاصله کمتر از ۱۵ دقیقه به تهران متصل میگرد، قیمت املاک و زمین در پایتخت به همین میزان بود؟
 املاکی که در بعضی مواقع قیمت آنها به بیش از ۴ برابر قیمت از گرانترین محله های آمریکا (بورلی هیلز) می رسد. این عدم توازن در قیمت ها به فقدان بهره وری در اقتصاد بر می گردد.

خواب سرمایه

متوسط زمان احداث ساختمان در کشوری مانند ژاپن، ۳ ماه است در صورتیکه در ایران این پروسه به طور متوسط ۱۸ ماه به طول می انجامد. پس در این مورد ما ۶ برابر بیشتر از ژاپن به سرمایه و وام نیازمندیم. پس خواب سرمایه مان ۶ برابر بیشتر از ژاپن می باشد. این عدم استفاده از تکنولوژی و علم مدیریتی نوین موجب افزایش نرخ بهره بانکی می گردد زیرا منابع دیرتر آزاد می شوند و در نتیجه با تجمع فشار تقاضا، فشار بر روی منابع پولی افزایش یافته (تامین مالی گران می شود - افزایش نرخ بهره-) و در پروژه ای که می بایستی برای یک دوره، $X\%$ بهره بانکی اعمال شود، در ایران می بایستی $6X\%$ بهره پرداخت گردد. (هزینه بالای تولید)

بهره وری پایین ← افزایش خواب سرمایه ←
 فشار بر تامین مالی کل ← افزایش نرخ بهره ← هزینه تولید بالا (تورم)
 . ← عدم توان رقابت با دیگران

این عدم توان رقابت موجب از دست دادن بازارهای بین المللی در خارج و همچنین به صرفه شدن واردات کالاهای خارجی به داخل و در نهایت نابودی صنایع ، بنگاه ها و اشتغال در کشور می گردد.

راه حل چیست؟

تنها راه ، افزایش بهره وری و رفع سوءمدیریت در اداره کشور و منابع موجود است. هیچ راه دومی متصور نمی باشد. تا به امروز تجربه تاریخی کشورمان نشان داده که افزایش بهره وری جز با مجاهدت ، از خود گذشتگی ، تلاش شبانه روزی و برنامه ریزی دقیق حاصل نخواهد شد. این امر در حال حاضر از برآیند فرهنگ آماده خواری و روحیه واسطه گری و راحت طلبی ایرانی (چه در سطح مسئولین و چه در سطح عامه مردم) زاده نمی شود و حیف و میل منابع محدود کشور توسط مجریان امور (چه عمدی و چه سهوی ، چه بی بهره و چه بهره مند از وضع موجود) تنها یک گزینه را باقی میگذارد : و آن افزایش نرخ ارز است .
 زیرا باتوجه به فرمول:

$$P^* \cdot e > p$$

P^* قیمت کالا خارجی

e نرخ ارز

p قیمت کالا داخلی

همواره قیمت ریالی یک کالای خارجی می بایستی بیشتر از کالای داخلی باشد تا کالای داخلی توان رقابت با رقیب خارجی خود را داشته باشد. از آنجا که ما تا کنون نتوانسته ایم بهره وری (چه در بخش تولید و چه در بخش مدیریتی) را افزایش دهیم با افزایش هزینه های تولید مواجه هستیم (تورم). پس تنها دو راه باقی می ماند:

۱- افزایش نرخ ارز : با توجه به فرمول $p^*.e > p$ و با فرض آنکه قیمت کالای خارجی ثابت باقی مانده است، لذا با افزایش p - قیمت تمام شده کالای داخلی - ، تنها راه، افزایش نرخ ارز جهت باقی ماندن در رقابت با رقبای خارجی است. یعنی مهم نیست که ما چقدر اشتباه می کنیم زیرا به همان میزان نرخ ارز خود را اصلاح می نماید.

۲- در بسیاری از مواقع دولت ها در راستای سیاست های پوپولیستی خود جهت جلب رضایت مردم (خصوصاً دوره اول ریاست جمهوری) با در اختیار داشتن ارز های نامحصل همچون ارز ناشی از فروش نفت، گاز و انواع مواد خام معادن و... از افزایش نرخ ارز به صورت مصنوعی جلوگیری کرده (بیماری هلندی) و این امر موجب می گردد هزینه واردات کالای خارجی کاهش یافته و قیمت کالای داخلی که بخاطر عدم بهره وری در اقتصاد کل افزایش یافته است ، توان رقابتی خود را از دست داده و صنایع و اشتغال قربانی سیاست های درون گروهی احزاب حاکم گردد.

با مرور بر قیمت ارز در ادوار حاکمیتی دولت ها (دوره اول و دوم) کاملاً قابل لمس است که دولت ها در دوره اول با استفاده از ارزهای نامحصل، سعی در آرامش در فضای اقتصادی ، ارزی و تامین کالاهای بازار با واردات بیش از حد

داشته اند که در این دوره ، شاهد نابودی صنایع و بنگاه های داخلی می باشیم و به محض اخذ رأی مجدد از مردم در دور دوم ، فشار افزایش نرخ از روی ارز برداشته می شود و این افزایش قیمت بصورت انفجاری در جهت جبران ۴ سال گذشته عمل می نماید. در این دوره ، با افزایش نرخ ارز، واردات غیر اقتصادی شده و تولید داخلی توجیه پیدا می کند و کارگاه ها و صنایع شروع به راه اندازی مجدد و تولید و حتی صادرات می نمایند.

اما ذکر این نکته ضروری است که عدم امنیت در فضای کسب و کار و نوسانات و بحران های شدید اقتصادی ناشی از عملکرد سیاسی دولت ها ، ضربات جبران ناپذیری را بر پیکره صنعت ، تجارت و درنهایت اشتغال و رشد اقتصادی و توسعه کشورمان زده و خواهد زد به گونه ای که رمق و انگیزه ای برای فعال اقتصادی (خصوصاً در بخش تولید) باقی نخواهد گذاشت.

حال به بررسی فرمول محاسبه اصولی نرخ ارز می پردازیم:

نرخ ارز به میزان تفاوت تورم خارجی با داخلی می باشد . (که همین اختلاف تورم خارجی با داخلی ناشی از تفاوت راندمان در اقتصاد های مختلف است که هرچه بهره وری پایین تر باشد ، قیمت تمام شده بیشتر و در نتیجه تورم بالاتر خواهد بود). فرض کنید در سال گذشته تورم خارجی ۵٪ و تورم داخلی ۱۵٪ بوده . در نتیجه ارز می بایستی به میزان $10\% = 15 - 5$ افزایش یابد . در غیر این صورت خرید از خارجی باصرفه تر می شود ، پس با افزایش واردات ، تولید نابود می شود.

با این تفاسیر می توان قیمت واقعی ارز را محاسبه نمود . پس یکی از وظایف مهم دولت ها ، جلوگیری از تورم است که با افزایش بهره وری و اتخاذ

سیاست های پولی و مالی صحیح می توان به این مهم دست پیدا کرد. (در ادامه در خصوص سیاست های پولی در قسمت سیستم بانکی توضیح داده می شود).

نرخ بازده سرمایه گذاری (IRR)

با توجه به آنکه این کتاب را جهت افزایش آگاهی اقتصادی عموم به نگارش در آورده ام و اکثر مخاطبین از فعالان اقتصادی حال و یا آینده می باشند لذا ذکر مبحث نرخ بازده سرمایه گذاری IRR که به کرات در مباحث اقتصادی با آن مواجه می شوید را خالی از لطف ندیدم.

در طول تاریخ کشاورزان ابتدا به زمین های حاصلخیز رجوع می کنند و بعد به زمین های سنگ لاهی. در این زمین ها باید کار بیشتری کرد، پس بازده سرمایه گذاری کاهش می یابد زیرا به سرمایه و زمان بیشتری نیازمند است. به همین خاطر است که سرمایه در دنیا به سمت اقتصاد های بکر و نو ظهور حرکت می کند. جای امیدواری است که یکی از همین اقتصاد هایی که تا به امروز ظرفیت هایش بلا استفاده مانده است، اقتصاد کشور عزیزمان است که آینده ای روشن برای فعالین اقتصادی جوان و آتیه دار متصور می باشد. شرط تحقق چنین شرایطی رها شدن اقتصاد از دست انحصارات و رانت ها است که این امر نه به اختیار منتفعین از وضع موجود بلکه از سر جبر و طی فرآیندی رخ می دهد که نتیجه ی خالی شدن از منابع حاصل از فروش نفت و گاز و خام فروشی و... است و انتقال تدریجی از بخش دولتی به بخش خصوصی کارا با بهره وری بالا را به دنبال خواهد داشت. همین امر موجب وابستگی بودجه به درآمد های مالیاتی و کاهش قدرت حاکمیتی و لزوم پاسخگویی به نحوه اداره و خرج کرد منابع مالی

است. صد البته امید به نسلی متعهد تر، متخصص تر و چابک تر از نسل حاضر داریم که با تلاش وقفه ناپذیر در جهت جبران عقب ماندگی های تاریخی و جهش در اقتصاد ملی گام خواهد برداشت.

سیستم بانکی:

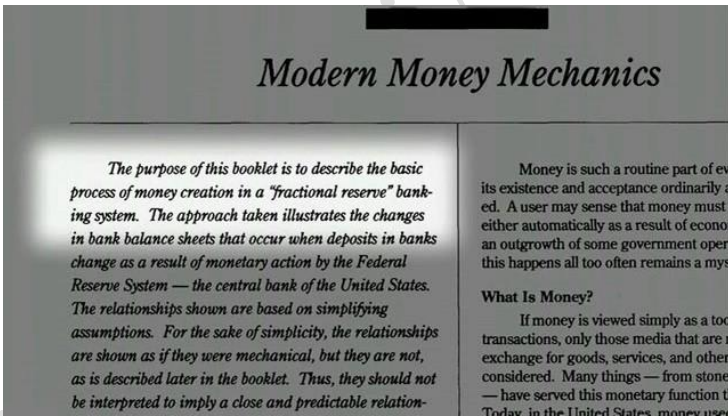
درک سیستم بانکی بدون تحقیق درباره ی چگونگی خلق پول توسط سیستم بانکداری فرکشنال ریزرو و دانستن حقایقی در خصوص چگونگی اداره سیستم بانکداری جهانی و فدرال رزرو آمریکا (FED) نا ممکن است. بعد از آن است که می توان به تحلیل سیستم بانکدای و موسسات مالی و اعتباری داخلی پرداخت.

"مکانیزم پول؛ روند خلق پول در سیستم بانکداری فرکشنال ریزرو"

یک چیز روشن است: اینکه ریشه ی همه ی مشکلات و معضلات امروز جامعه ما به طور خاص و جامعه ی جهانی، به طور عام، پول است؛ چه بدانیم و چه ندانیم! نفوذ پول در لایه لایه ی پیکره ی جامعه، و جاری شدن این سم در رگ های جامعه ی بشری، یک مسمومیت شدید و کشنده را رقم زده است. بنابراین، درک مکانیسم پول، برای فهمیدن اینکه چرا زندگی ما به این شکل است، حیاتی می نماید.

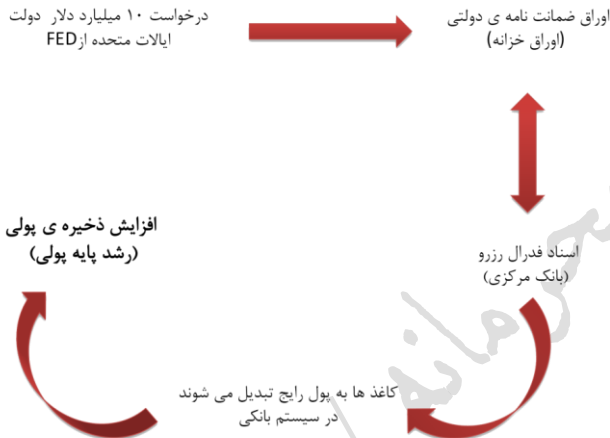


حقیقت این است که پیچیدگی همراه شده با سیستم مالی، تنها یک نقاب است که طراحی شده تا چهره ی یکی از فلج کننده ترین ساختار های جامعه را که بشر تا کنون تجربه کرده ، مخفی کند. سال ها پیش، بانک مرکزی ایالات متحده با نام فدرال رزرو، کتابچه ای منتشر کرد به نام مکانیک پول مدرن. این نوشته به تشریح روش خلق پول توسط فدرال رزرو و شبکه ای از بانک های تجاری تحت حمایت او، می پردازد. در صفحه ی اول، هدف خود را بیان می کند: این کتابچه بر آن است تا روند اساسی تولید پول را در سیستم «بانکداری فدرال رزرو - Fractional Reserve Banking» توضیح دهد.



در ادامه به توضیح این سیستم می پردازد، محتوای آن چیزی شبیه این است: دولت ایالات متحده به این نتیجه می رسد که به پول نیاز دارد، پس با فدرال رزرو تماس گرفته و تقاضای مثلاً ده میلیارد دلار می کند. فد (FED) در جواب می گوید حتماً، ما از شما ۱۰ میلیارد اوراق ضمانت نامه ی دولتی می

خریم؛ پس دولت، چند تکه کاغذ بر می دارد، چند شکل رسمی روی آن می کشد و اسم آنها را اوراق خزانه می گذارد. بعد عددی روی این اوراق می گذارد به جمع ۱۰ میلیارد دلار و آنها را برای فد می فرستد، در عوض آدم های فد نیز چند تکه کاغذ چشم نواز درست می کنند اما این بار، اسم آن را اسناد فدرال رزرو (بانک مرکزی) می گذارند که همچنین ارزش آن ۱۰ میلیارد دلار تعیین می شود. سپس فد، اسناد را برداشته و با اوراق معاوضه می کند. وقتی که این مبادله تمام شد، دولت ۱۰ میلیارد دلار از کاغذهای فدرال رزرو را بر میدارد و در حسابی در یک بانک می گذارد، در هنگام این پس انداز، کاغذ ها به پول رایج تبدیل می شوند و ۱۰ میلیارد به ذخیره ی پولی اضافه می شود، و در نتیجه، ۱۰ میلیارد دلار پول نو ایجاد شد. البته این مثال کلی گویی است، زیرا در واقعیت این تبادل ها، به صورت الکترونیکی انجام می شود، بدون استفاده از هیچ گونه کاغذی. در واقع تنها ۳٪ ذخیره پولی ایالات متحده، به شکل پول فیزیکی وجود دارد و ۹۷ درصد دیگر، تنها در کامپیوترها وجود دارند.



این اوراق دولتی، در واقع، ابزار بدهی اند و هنگامی که بانک مرکزی، این اوراق را با پولی که اساساً از ناکجا خلق کرده می‌خرد، دولت قول برگرداندن آن پول را به بانک مرکزی می‌دهد، به عبارت دیگر، پول از بدهی خلق می‌شود. این تناقض حیرت‌آور که چگونه پول یا ارزش می‌تواند از بدهی یا قرض خلق شود هر چه پیش برویم، روشن‌تر خواهد شد. پس تبادل انجام شده است و اکنون ۱۰ میلیارد دلار در یک بانک تجاری نشسته است. در اینجا قضیه خیلی جالب خواهد شد چون بر اساس روش فرکشنال ریزرو، آن حساب ۱۰ میلیارد دلاری، آنرا "به ذخیره ی بانک تبدیل می‌شود. و با توجه به شرایط مطرح شده در مکانیک پولی مدرن، بانک ملزم به نگهداری بخشی از ذخیره، معادل درصدی از حساب است. سپس این میزان را با بیان زیر مشخص می‌کند.

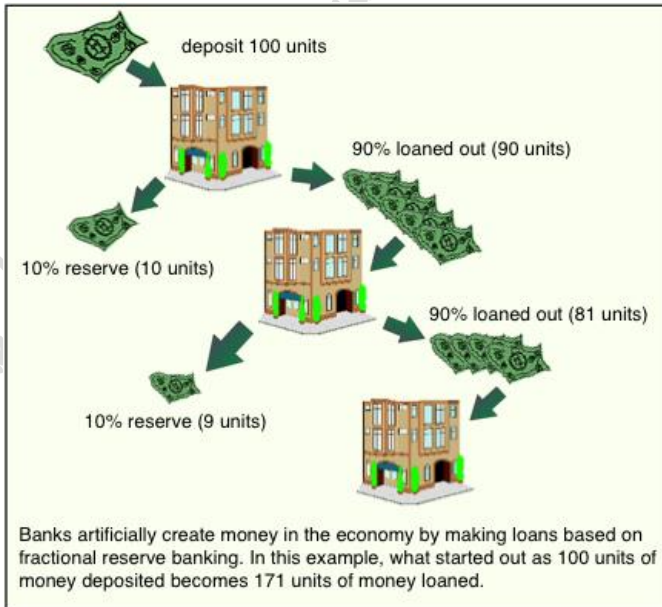
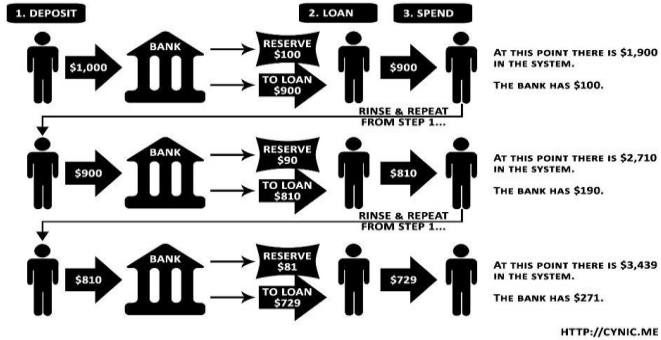
در آیین نامه ی کنونی، ریزرو ملزم برای بیشتر سپرده ها، ۱۰٪ است. این یعنی با یک حساب سپرده ی ۱۰ میلیارد دلاری، ده درصد یا ۱ میلیارد به عنوان

ریزرو ملزم، نگه داشته می شود و باقی ۹ میلیارد، به عنوان ریزرو اضافی در نظر گرفته می شود و بانک می تواند از آن، به عنوان پایه ای برای وام های جدید استفاده کند. حال منطقی است که فرض کنیم این ۹ میلیارد، در واقع از سپرده ی ۱۰ میلیارد دلاری، بیرون می آید، اما در حقیقت این طور نیست. چیزی که واقعا اتفاق می افتد این است که ۹ میلیارد، به سادگی از ناکجا، خلق می شود و در کنار سپرده ۱۰ میلیاردی قرار می گیرد. این گونه است که ذخیره ی پولی گسترش می یابد. همان طور که در مکانیک پولی مدرن گفته شده، قطعا بانک ها، واقعا وام ها را از محل سپرده ای که دریافت می کنند، نمی پردازند، که اگر این کار را می کردند، پول جدیدی ایجاد نمی شد.

بانک ها، پول ریزرو را (منهای درصدی که برای پاسخ به مراجعات درخواست پول نقد، نگه می دارند) وام می دهند. حال فرض کنیم کسی وارد بانک شده و ۹ میلیارد جدید در دسترس را، وام بگیرد. او هم به احتمال زیاد (در واقع به احتمال ۱۰۰٪، چون پول دست هر کس برود و به هر میزان هم که خرد و پخش شود، باز در حساب های تک تک افراد، و در بانک ها تجمع می شود؛ پول همواره مال بانک است و مردم فقط در توهمند که پول دارند!) پول را بر داشته و در حساب خود در بانک، می گذارد. این روند دوباره تکرار می شود زیرا این سپرده نیز به رزرو بانک در می آید، ده درصد آن جدا شده، و در عوض ۹۰ درصد از نه میلیارد، یا ۸,۱ میلیارد جدید، برای اعطای وام در دسترس بانک است و البته آن ۸,۱ میلیارد نیز می تواند وام داده شده و سپرده گذاری شود و ۷,۲ میلیارد اضافی تولید کند؛ بعد ۶,۵ میلیارد و ۵,۹ میلیارد و ... این چرخه ی ایجاد حساب، خلق پول، وام؛ از نظر تئوری می تواند تا بی نهایت ادامه یابد.

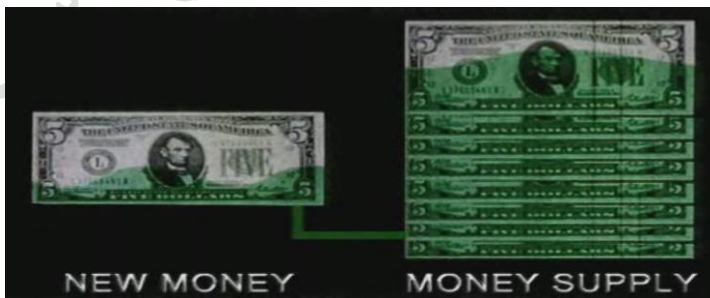
نتیجه ی میانگین ریاضی این است که نود میلیارد دلار، می تواند در کنار ۱۰ میلیارد اصلی، خلق گردد. به عبارت دیگر، به ازای هر حساب که در سیستم بانکی ایجاد می شود، حدود ۱۰ برابر آن مقدار می تواند از عدم، خلق شود.

THE BASIC FRACTIONAL RESERVE BANKING CYCLE



روشن شد که همه ی پول افراد، به ظاهر مال آنها است و در واقع مال بانک ها است. وام ها را هم فقط کسانی می توانند بگیرند که اعتبار قبلی شان در بانک، بیشتر باشد و لذا در این سیستم، ذاتا فقرا و مستضعفان، فقیرتر و ثروتمندان، ثروتمند تر می شوند. این ویژگی ذاتی بانک است.

حال که فهمیده ایم پول چگونه در این سیستم فرکشنال ریزرو، خلق می شود، یک سوال منطقی و گیج کننده به ذهن می رسد: چه چیز در واقع به این پول ارزش می دهد؟ جواب: پولی که از پیش وجود داشته؛ پول جدید، مولد هیچ ارزش و اعتباری نیست و در اصل، ارزش خود را از ذخیره ی پولی می دزدد، زیرا حجم پول در حال گسترش، جدای از تقاضا برای کالا و خدمات است، و چون ذخیره و تقاضا در تعادل هستند، قیمت ها افزایش یافته و قدرت خرید هر دلار را کاهش می دهد. این مسئله را باید در قاعده ی ظروف مرتبطه، بررسی کرد. پول موجود، یک ارزش و اعتباری دارد و چون پول جدید، ارزش و اعتبار تولید نمی کند و مبتنی بر بدهی و نه پشتوانه ی حقیقی خلق شده است، لذا باید همان ارزش و اعتبار موجود، این پول جدید را هم پشتیبانی کند.

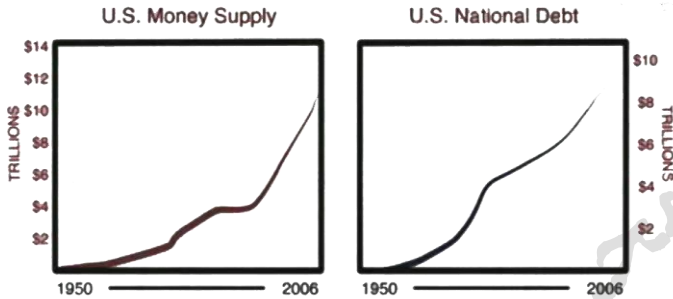


وضعیت اعتبار و ارزش پول پس از خلق پول جدید (رنگ تیره، نشانه‌ی میزان اعتبار موجود، که باید پول جدید را نیز پشتیبانی کند!) . لذا ارزش هر تک واحد از پول، کمتر و کمتر می‌شود. به این کاهش مداوم ارزش پول، در کل، تورم اطلاق می‌شود و تورم در اصل یک مالیات پنهان برای عموم است. پس تورم، خلاف آن چه همه می‌پندارند، افزایش عمومی سطح قیمت‌ها نیست و این تعریف فقط برای تحمیق مردم و استحمار استادان دانشگاه‌ها است و در واقع، تورم، کاهش مداوم ارزش و اعتبار پول و قدرت خرید آن است. یعنی قیمت کالاها بالا نمی‌رود، بلکه قیمت پول پایین می‌آید و این مسئله‌ی تورم‌زایی، در ذات سیستم بانکداری مدرن است. در حقیقت، انسان‌ها در این سیستم، کالا را خرید و فروش نمی‌کنند، بلکه انسان‌ها در ازای کالاهای خود، پول را خرید و فروش می‌کنند!

سیستم فرکشنال ریزرو گسترش پول، ذاتاً تورم‌زاست - یادآوری مثال جزیره - چرا که عمل حجیم کردن ذخیره پول بدون اینکه به همان تناسب کالا و خدمات در اقتصاد گسترش یابند، همیشه ارزش پول را پایین می‌کشد. در واقع نگاه مختصر تاریخی به ارزش دلار ایالات متحده، در مقابل میزان ذخیره پول، دقیقاً این نکته را منعکس می‌کند زیرا رابطه‌ی عکس آنها واضح است: یک دلار در سال ۱۹۱۳ معادل ۲۱٫۶ دلار در سال ۲۰۰۷ به لحاظ ارزش است؛ این یعنی ۹۶ درصد کاهش ارزش از زمانی که فدرال ریزرو (بانک مرکزی آمریکا)، پا به عرصه وجود گذاشته است. لذا بی‌ارزش‌ترین پول در کره‌ی زمین، پولی است که بیش از همه و بدون پشتوانه خلق شده باشد و از این نظر، دلار پول بسیار بی‌ارزشی است.



در سیستم مالی، پول همان بدهی است و بدهی همان پول. نمودار ذخیره ی پولی ایالات متحده از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۶ در مقایسه با نمودار بدهی ملی ایالات متحده در همان بازه زمانی، بسیار گویای این مسئله است: این دو، دقیقا یک شکل هستند، زیرا هر چه بیشتر پول باشد؛ بدهی بیشتری وجود دارد، هر چه بدهی بیشتری وجود داشته باشد، پول بیشتری موجود است، (چون پول و بدهی، مولد یکدیگرند و لازم و ملزوم). به عبارت دیگر، هر دلار در کیف پول هر فرد را، کسی به کسی بدهکار است: به خاطر داشته باشید تنها راهی که پول می تواند به وجود آید، از طریق وام (قرض) است. بنابراین، اگر هر کس در کشور می توانست بدهی خود را پرداخت کند، از جمله دولت، حتی یک دلار هم در چرخه ی اقتصادی باقی نمی ماند!



خب، تا اینجا ما به این واقعیت پرداختیم که پول توسط بدهی از طریق وام تولید می شود. این وام ها مبتنی بر میزان ریزرو بانک هستند و ریزرو ها، از سپرده و ایجاد حساب، تولید می شوند و از طریق این سیستم فرکشنال ریزرو، هر سپرده می تواند تا ۹ برابر اندازه ی واقعی خود را خلق کند و در عوض ارزش پول را کاهش دهد و قیمت ها را در جامعه افزایش دهد. پس بشر هرروز نیازمند به درآمد بیشتر است و وادار می شود برای کار به رقابت بیفتد تا به اندازه کافی پول از ذخیره پولی به سمت خود بکشد تا هزینه معاش خود را تامین کند. به همین خاطر است که هرچه جلوتر میرویم میزان فشار کار و استرس بر بشر افزایش می یابد.

هر چند بسیار عقب افتاده و غیر معقول به نظر می رسد، هنوز هم یک چیز هست که از معادلات حذف کرده بودیم و این عنصر ساختاری است که ذات شیطانی و کلاه بردارانه ی سیستم را نمایش می دهد: استفاده از نرخ بهره یا Interest rate. وقتی که دولت از فدرال ریزرو پول قرض می کند یا وقتی که شخصی از بانک پول قرض (وام) می کند، همیشه باید با احتساب نرخ بهره پول را برگرداند. به عبارت دیگر تقریباً تمام دلارهایی که وجود دارد باید نهایتاً به

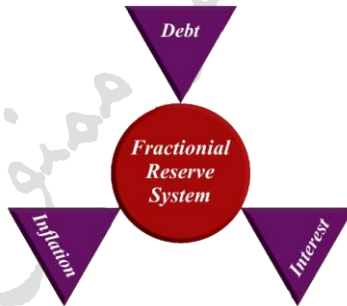
علاوه نرخ بهره، به بانک برگردانده شود اما اگر تمام پول ها از بانک مرکزی قرض شده اند و توسط بانک های تجاری از طریق وام گسترش یافته اند؛ تنها چیزی که به آن سرمایه اصلی اطلاق می شود، در همین سیستم بدهی و به واسطه ی ریزرو وامی بانک ها تولید شده، پس پولی که برای بهره مطالبه شده و باید پرداخت شود کجاست؟ هیچ جا! چنین پولی اصلا وجود ندارد. شما تا ابد بدهکار بانک ها هستید!

نتایج این مسئله، شگفت انگیز است چرا که میزان بدهی که به بانک وجود دارد، همیشه بیشتر از میزان پول در گردش است. به این دلیل، تورم در اقتصاد مدرن، معضلی همیشگی است زیرا همیشه به خلق پول جدید نیاز است تا کسری همیشگی موجود در سیستم جبران شود که علت آن، نیاز به پرداخت بهره است. به بیان دیگر از لحاظ ریاضی عدم پرداخت ها و ورشکستگی در سیستم ساخته و تعبیه شده است و همیشه جیب های خالی جامعه خواهند بود که چوب می خورند و فقرا فقیرتر و اغنیا غنی تر می شوند. ورشکستگی ذاتی این سیستم مثل آن بازی صندلی و موسیقی است که هر گاه آهنگ تمام شود، یک نفر بی نصیب خواهد ماند و نکته همین است: به طور یکنواخت، ثروت واقعی به بانک ها انتقال می یابد زیرا اگر شما نتوانید قسط خانه خود را بپردازید، ملک شما را تصاحب خواهند کرد. این، به ویژه وقتی عصبانی کننده است که بدانید نه تنها این مساله به دلیل اعمال فرکشنال ریزرو اجتناب ناپذیر است بلکه به این علت که پولی که بانک به شما وام داده حتی از ابتدا، به شکل قانونی، وجود نداشته است!



با این حساب، دکترین سیستم بانکداری فرکشنال رزرو یا Fractional Reserve System، مبتنی بر سه مولفه ی اساسی بدهی یا Debt، تورم یا Inflation و بهره یا ربا یا Interest، شکل می گیرد:

Fractional Reserve System



منبع: باشگاه استراتژیست‌های جوان

اوراق مشتقه ← انفجار اعتبار ← گرانی کالا ← تورم جهانی و کاهش ارزش پول

" چگونگی شکل گیری سیستم جدید بانکی و فدرال رزرو FED "

ظهور «روتشیلد»ها



تاریخچه اقتصاد و سیاست جهان با نام خانواده متمول یهودی «روتشیلد» گره خورده است. نیای این خاندان، «مایر آمشل روتشیلد» صراف آلمانی تباری بود که ۵ فرزند پسر داشت. پسر بزرگتر با نام «امشل» (انسلیم) در «بانک فرانکفورت» جانشین پدر شد؛ «سالومون» در «وین» مستقر شد؛ «ناتان» که قدرتمندترین برادر بود فعالیت‌های خود را در «لندن» پی گرفت؛ «کارل» (کالمان) در «ناپل» و «جاکوب» (جیمز) در «پاریس» متمرکز شدند. به این ترتیب شبکه اختاپوسی این خاندان به تمامی اروپا گسترش یافت.

در زمان ناپلئون بناپارت «مایر آمشل روتشیلد» نه یک یهودی معمولی بلکه یکی از صرافان سرشناس اروپا بود.» در سال ۱۸۱۵ ناتان مایر روتشیلد اعلام می‌کند:

«برای من اهمیتی ندارد که چه دست‌نشانده‌ای در تخت پادشاهی انگلستان قرار بگیرد و بر این امپراتوری که خورشید در آن هرگز غروب نمی‌کند، حکمرانی نماید. فردی که کنترل عرضه پول در انگلستان را به دست داشته باشد، کنترل امپراتوری انگلستان را نیز به دست دارد و کنترل عرضه پول در انگلستان در دستان من است.»

در آن زمان هرکجا جنگی بزرگ در می‌گرفت، رد پای از این خانواده یافت می‌شد؛ «اندرو کارینگتن هیچکاک» در کتاب خود به نام «صهیونیسم در مسیر سلطه» می‌نویسد: «روچیلدها عاشق جنگ هستند؛ زیرا جنگ‌ها مولد عظیمی برای «بدهی بدون ریسک» می‌باشند. این بدهی‌ها از این لحاظ بدون ریسک تلقی می‌شوند که از سوی حکومت یک کشور و در نتیجه بر پایه‌ی تلاش و جهد جمعیت آن کشور تضمین می‌شوند؛ علاوه بر این، مهم نیست که کدام کشور در جنگ مغلوب می‌شود، زیرا وام‌ها به این تضمین اعطا شده‌اند که فاتح جنگ بدهی‌های شکست‌خورده را پرداخت خواهد کرد.»

سیر تشکیل بانکهای مرکزی امریکا قبل از «فدرال رزرو»؛ ۱۷۹۱ تا ۱۹۱۳

سیطره اولیه روتشیلدها بر آمریکا در اواخر قرن هجدهم هم از طریق اقتدار سیاسی اقتصادی شبکه اروپایی این خانواده و هم از کانال یکی از اعضای مستقیم خانواده آنان در آمریکا به نام «شونبرگ» یا «بلمونت» میسر شده بود. روزنامه اسرائیلی «هاآرتز» ۲۴ نوامبر ۲۰۱۵ درباره او می‌نویسد: «آگوست بلمونت» زیر بال و پر روتشیلدها قرار گرفت و سرعت به یک گول سرمایه‌گذاری مبدل شد.

وی ادعا می‌کند از خانواده یهودیان پرتغالی «بلمونت» است؛ اخیراً نام این خانواده در آلمان به «شونبرگ» معروف شده که مانند بلمونت به معنی «کوه زیبا» است.»

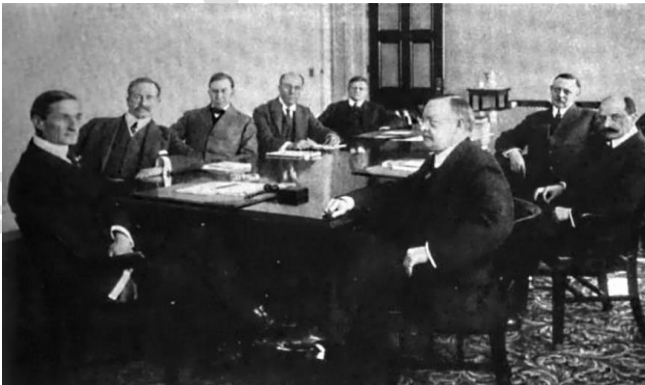
در سال ۱۷۹۱ این خانواده موفق شد مجوز فعالیت بیست ساله اولین بانک مرکزی در ایالات متحده را اخذ کند. این مهم از کانال «الکساندر همیلتون» - پایه‌گذار و اولین وزیر خزانه‌داری آمریکا - میسر شد. او را عامل روتشیلدها در کابینه «جرج واشنگتن» می‌دانند. قرضهای هنگفت دولت آمریکا از این نهاد تازه تأسیس موجب تورم فزاینده در آن مقطع شد. در سال ۱۸۱۱ اعتبار مجوز این بانک به اتمام رسید و کنگره به تمدید مجوز آن رأی نداد. «ناتان مایر روتشیلد» از این موضوع عصبانی شد و بصراحت گفت: «اگر درخواست تمدید امتیاز پذیرفته نشود، ایالات متحده خود را درگیر جنگی خانمان‌سوز خواهد دید.» بنابراین در پی پافشاری و مخالفت کنگره، به تحریک روتشیلدها، انگلستان در سال ۱۸۱۲ میلادی به ایالات متحده اعلان جنگ داد، اما از آنجایی که در جبهه‌ای دیگر مشغول نبرد با ناپلئون بود، از این جنگ باز ماند؛ این جنگ در سال ۱۸۱۴ بدون شکست آمریکا به پایان رسید. در عین حال در سال ۱۸۱۶ کنگره مجدداً مجوز بیست ساله دومین بانک مرکزی آمریکا را به یکی دیگر از اعضاء خانواده روتشیلد اعطا کرد.

در ادامه در سال ۱۸۲۸، «اندرو جکسون» رئیس جمهور آمریکا شد و طی هشت سال بعد، چنان به روشنگری و فعالیت علیه این بانک پرداخت که مجوز آن در سال ۱۸۳۶ تمدید نشد. اندرو جکسون در سال ۱۸۴۵ از دنیا رفت و به عنوان سند افتخار و آنچه او «بزرگترین خدمتش به بشریت» نامید وصیت کرد روی سنگ قبرش بنویسند: «من بانک را از بین بردم.»

کشمکش روتشیلدها با دولت‌های گوناگون ایالات متحده ادامه داشت تا در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۳، این خانواده سومین بانک خود در آمریکا، فدرال رزرو، را این

بار بصورت دائمی تأسیس کردند. به این ترتیب بیش از ۱۲۰ سال مبارزه آنها با دولتها و مردم آمریکا برای تأسیس این نهاد خاص به بار نشست و این خانواده با فراز و نشیب فراوان و به دنبال جدلهای بسیار با چند نسل از رؤسای جمهور آمریکا و پس از اخذ مجوز موقت چند بانک مرکزی، بالاخره موفق شدند مجوز دائمی فدرال رزرو را دریافت کنند. اما نمی‌شد سرمایه‌داران و متمولان آمریکایی را نادیده گرفت، لذا مدتی بعد، طی پروسه‌ای بخشی از این بانک به گروهی از این بانکداران آمریکایی واگذار شد..

اندرو هیچکاک در کتابش می‌نویسد: «در پی تصویب حکم تأسیس بانک فدرال رزور در ۲۳ دسامبر، «چارلز لیندبرگ» نماینده کنگره آمریکا گفت: «این حکم بزرگترین امتیاز انحصاری روی زمین را ایجاد خواهد کرد. زمانی که رئیس‌جمهور این لایحه را امضا می‌کند، یعنی به دولت نامرئی قدرت پول مشروعیت می‌بخشد... این لایحه بانکی و پولی، بزرگترین جرم و جنایت این سالیان را مرتکب خواهد شد.»



میز مرکزی فدرال رزور، ۱۹۱۷

«نقش فدرال رزرو آمریکا در «جنگ دوم جهانی»

یکی از فواید جنگ جهانی اول سست شدن پایه‌های پوند استرلینگ، برای جایگزینی «دلار» با این ارز قدرتمند بود. در قرن نوزدهم، پوند استرلینگ بصورت گسترده در خارج از بریتانیا به‌عنوان ارز مرجع جهانی پذیرفته شده و مورد استفاده بود و پایداری و ثبات این ارز طی بیش از یک قرن ادامه داشت. تنها یک جنگ تمام‌عیار به طرفیت انگلیس می‌توانست شیشه عمر این ارز را بشکند. لذا بریتانیا با فاصله کوتاهی از تشکیل فدرال رزرو، در سال ۱۹۱۴ میلادی درگیر جنگ جهانی اول شد.



در این سال به‌دلیل ناپایداری‌های اقتصادی ناشی از جنگ اول، انگلستان در اثر انتشار بیش از حد اسکناس و عدم وجود طلای کافی، به‌ناچار نرخ برابری استاندارد طلا با پوند استرلینگ را متوقف کرد؛ به این معنا که اعلام شد پوند استرلینگ دیگر مقدار استاندارد و معینی از طلا را نمایندگی نمی‌کند. البته پس از جنگ، باز هم انگلستان تلاش کرد پوند استرلینگ را به نرخ استاندارد و برابری

آن با طلا بازگرداند، اما باز هم در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۱، در پی مشکلات ناشی از «رکود بزرگ» ارزش آن ۲۵ درصد کاهش یافت. همین نوسانات و ناپایداریهای ارز مبنای انگلیسی، بهانه‌ای شد تا تحولات مهم بعدی رقم بخورد. در سال ۱۹۴۴ در «برتون وودز» هیئت آمریکایی، به رهبری یکی از اعضای شبکه پهود به نام «هری دکستر وایت» که از دانشمندان یهودی علوم مالی و فارغ‌التحصیل هاروارد بود، ناپایداری پوند استرلینگ طی سه دهه را بهانه کرد و با تضمین نرخ برابری هر اونس طلا با ۳۵ دلار، و با استفاده از فشار ناشی از بدهی‌های اروپا به شبکه بانکداران روتشیلد و فدرال رزرو، پوند را از رده خارج کرد و حاکمیت اختاپوسی دلار را به‌عنوان ارز مرجع جهانی و به نفع فدرال رزرو به تصویب رساند.

حاکمان فدرال رزرو و رکود بزرگ

رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ و در پی سقوط یا کاهش آنی ارزش سهام «وال استریت» رخ داد؛ این سقوط ناشی از شوکی بود که متمولان و صحنه‌گردانان وال استریت - خصوصاً صاحبان فدرال رزرو - بر این بازار وارد کردند. دو ماه پیش از «پنج‌شنبه سیاه»، فدرال رزرو عرضه پول را محدود کرد. سپس در ۲۴ اکتبر، بانکداران بزرگ نیویورک همزمان طی ۲۴ ساعت از کارگزاران درخواست وصول مطالبات آنی کردند. این به معنی نیاز شدید به نقدینگی (در شرایط کاهش عرضه) و در نتیجه هجمه برای فروش سهام بود. اندکی قبل، گول‌های وال استریت - مانند جان دی راکفلر، جی. پی. مورگان پسر، جوزف کندی، برنارد باروخ و دیگران - از این بازار خارج شده بودند، بنابراین در شوک افزایش عرضه، بازار سقوط کرد.

«لوئیس توماس مک‌فادن» در سالهای طولانی و حساس ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۱ ریاست کمیسیون بانکداری و ارز کنگره آمریکا را بر عهده داشت. وی جزو

خبره‌ترین سیاسیون در این حوزه بود که منتقد جدی فدرال رزرو به شمار می‌رفت، وی سه بار مورد سوءقصد قرار گرفت و نهایتاً در سوم اکتبر ۱۹۳۶ بوسیله زهر کشته شد. مک‌فادن در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۲ در سخنرانی ۲۵ دقیقه‌ای در کنگره - که فایل آن هنوز موجود است - آشکارا بیان کرد: «این مسئله به هیچ‌وجه اتفاقی نبود و رویدادی به‌دقت برنامه‌ریزی شده به شمار می‌رفت... بانکداران بین‌المللی به دنبال ایجاد شرایطی از یأس و ناامیدی بودند تا خود را زمامداران امور نشان دهند.»



لوئیس توماس مک‌فادن

وی در ادامه همین فایل بانکداران وال استریت را به بنیان‌گذاری انقلاب اکتبر روسیه متهم نمود.

در خلال رکود بزرگ منافع سرشاری نصیب بانکداران آمریکا شد. برای مثال دارایی جوزف (یوسف) کندی؛ پدر «جان اف کندی» (رئیس جمهور آمریکا در دهه ۱۹۶۰) در خلال رکود بزرگ ۱۹۲۹ از ۴ میلیون به ۱۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. جالب است بدانید کندی پسر در چهارم ژوئن ۱۹۶۳، دستور اجرایی ۱۱۱۱۰ را امضا کرد که قدرت انتشار پول را از فدرال رزرو به دولت ایالات متحد باز می‌گرداند. وی کمتر از ۶ ماه بعد، در ۲۲ نوامبر، ترور شد، در حالی که پدرش هنوز در قید حیات بود.

در ادامه با وجود نیاز اقتصادی جامعه آمریکا به رونق و عرضه پول در تنگنای اقتصادی، فدرال رزرو بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ عرضه پول را ۳۳ درصد دیگر کاهش داد. «میلتون فریدمن» برنده جایزه نوبل اقتصاد ۱۹۷۶، در مصاحبه‌ای رادیویی در ژانویه ۱۹۹۶ گفت: «به یقین فدرال رزرو با کاهش یک سوم از مقدار پول در گردش از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳، باعث رکود بزرگ اقتصادی شد.» وی همچنین در مصاحبه سال ۲۰۰۶ (سال پایانی زندگی‌اش) با «راس رابرتز» استاد اقتصاد «دانشگاه استنفورد» تصریح کرد: «شواهد کاملاً آشکار بودند. از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳ شما شاهد کاهش در کمیت پول تا یک سوم بودید و این همزمان بود با کاهش رشد اقتصادی تا حدود نصف.»

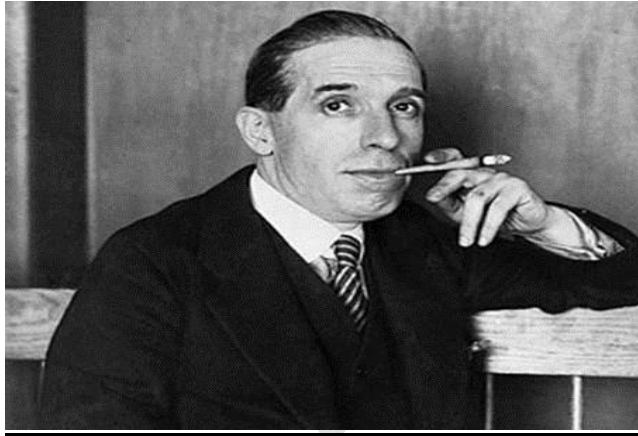
آن سوی جهان در اروپا

در خلال رکود بزرگ ایالات متحده، ده‌ها میلیارد دلار از سوی روتشیلپهای آلمانی تبار به اقتصاد این کشور تزریق شده بود که صرف شکل‌گیری سریع قدرت آلمان هیتلری بعد از جنگ اول شد. جنگ دیگری در پیش بود... برای اینکه فضای این روزهای آلمان را بهتر درک کنیم رجوع به سخنان افشاگرانه «مک‌فادن» باز هم راه‌گشاست. وی تصریح کرد: «بعد از جنگ اول جهانی، آلمان به دست بانکداران بین‌المللی آلمانی افتاد. آنان در واقع آلمان را خریدند و هم‌اکنون این کشور در دست آنان است. آنان صنایع این کشور را خریده‌اند، اراضی آن را به رهن گذاشته‌اند، تولیدات آن را کنترل می‌کنند و تمام خدمات عمومی را تحت سلطه خود دارند. این بانکداران به دولت فعلی آلمان یارانه داده‌اند و نیز تمام هزینه‌های گزاف انتخاباتی آدولف هیتلر را که در جهت تهدید دولت «برونینگ» به کار گرفته می‌شد، تأمین کردند. زمانی که برونینگ در اطاعت از دستورات بانکداران بین‌المللی آلمان کوتاهی کرد، هیتلر به میدان فرستاده شد تا آلمان‌ها را با ایجاد رعب و وحشت وادار به تسلیم نماید... بیش از

سی میلیارد دلار از پول آمریکا از طریق هیئت مدیره فدرال رزرو به آلمان سرازیر شد که قطعاً از صرف بودجه‌های هنگفت، احداث اقامتگاه‌های جدید، آسمان‌خراش‌های بزرگ، باشگاه‌های ورزشی، استخرهای شنا، بزرگراه‌های فاخر و کارخانه‌های تمام‌عیار در آلمان باخبر شده‌اید. تمام این موارد با پول ما انجام شد. تمام این مبالغ از طریق هیئت مدیره فدرال رزرو به آلمان اعطا شد. هیئت مدیره فدرال رزرو چنان مبالغ هنگفتی را به آلمان سرازیر کرده‌اند که حالا جرأت گفتن مقدار کل این مبالغ را ندارند.»

فراموش نکنیم این سخنان از سوی کسی طرح شد که در سال ۱۹۳۶ ترور شد و به قتل رسید. بنابراین جنگ دوم جهانی به یکباره در سال ۱۹۳۹ رخ نداد و زمینه‌سازی آن از مدتی قبل در جریان بود. و دیدیم که باز هم فدرال رزرو نقش کلاسیک «قرض‌دهنده به طرفین جنگ» را بازی کرد؛ ضمن اینکه بزرگترین دستاورد جنگ برای صاحبان فدرال رزرو، نه این بدهی بزرگ، و نه حتی تشکیل اسرائیل، که آغاز حاکمیت دلار از زمان برگزاری کنفرانس «برتون وودز» بود.

منبع: پرونده جادوی پول و بانک (خبرگزاری الف / آذر ۱۳۹۶)

Ponzi game

کارلو پیتر و جیووانی گوگلیمو تابالدو پانزی، مشهور به چارلز پانزی، شهروندی ایتالیایی بود که در ۲۱ سالگی با جیب خالی به کانادا مهاجرت کرد و پس از مدتی به عنوان رندترین تاجر در سرتاسر آمریکای شمالی شناخته شد. پانزی در ۱۸۸۲ در پارما ایتالیا به دنیا آمد. در نوجوانی در سمت نامهرسان اداره پست مشغول به کار شد تا اینکه در دانشگاه ساپینزا شهر رم (قدیمی ترین دانشگاه در اروپا) مشغول به تحصیل شد، و البته که طی چهار سال تحصیل پیوسته وقتش را به همراه دوستان خود در باشگاه های شبانه، کافه و اپرا می گذراند. در ۱۹۰۳ و در ۲۱ سالگی در حالی برای مهاجرت به کانادا سوار بر کشتی شد که تنها ۲ دلار و ۵۱ سنت همراه خود داشت. در کانادا به شیوه های عجیب و مختلف امرار معاش می کرد ولی مهمترین کارش ظرف شویی و پیش خدمتی برای یک رستوران بود اما پس از مدتی بخاطر تیغ زدن مشتریان از کارش اخراج شد. سپس به مونترال رفت و در بانکی ایتالیایی که به مهاجرین ایتالیایی

سرویس می داد به عنوان دستیار تحویلدار مشغول بکار شد. بانکی که در آن کار می کرد از مردم با وعده سود بالا پول می گرفت ولی با این پول هیچ سرمایه گذاری انجام نمی داد و خیلی زود ورشکست شد و رئیس بانک با مقدار زیادی پول

پس از تعطیلی بانک، پانزی در مضیقه‌ی شدید قرار گرفت. به شعبه تعطیل شده بانکی که در آن کار می کرد رفت و در آنجا دسته چکی متعلق به رئیس یک کمپانی پیدا کرد و با جعل امضا برای خود چکی با مبلغی حدود چهارصد دلار کشید. وی بخاطر این کار دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد. پس از آزادی بصورت غیرقانونی به آمریکا رفت و بخاطر سفر قاچاقی دوباره دستگیر شد و دو سال دیگر را در زندان گذراند. مدتی پس از آزادی در سال ۱۹۱۸ ازدواج کرد و در مدت چندماه به مشاغل مختلفی مشغول شد ولی در تمامی آن ها ناکام بود. در همان دوران نامه ای از یک کشور خارجی بدستش رسید. هنگام باز کردن نامه متوجه وجود کوپن بین المللی پستی در کنار نامه شد. او تاکنون چنین چیزی ندیده بود، درباره آن پرس و جو کرد، این کوپن ها در آن زمان در بیشتر کشورها اعتبار داشت. ولی اعتبار آن در کشورهای مختلف متفاوت بود. اینجا بود که اولین ایده کسب درآمد و کلاه برداری چارلز پانزی شکل گرفت. مردم در آن زمان از این کوپن ها بجای تمبر استفاده می کردند. پانزی متوجه شد این کوپن ها در ایتالیا با یک چهارم قیمت نسبت به آمریکا به فروش می رسد. بلافاصله در آمریکا پول قرض کرد و برای بستگانش در ایتالیا فرستاد و از آنها خواست که کوپن های خریداری شده را برایش بفرستند. و وارد فعالیتی شد که امروزه در ادبیات اقتصادی به آربیتراژ معروف است. پانزی به سمت ثروتمند شدن پیش می رفت بطوریکه پس از مدتی از همین راه برای خود مغازه باز کرد و حتی افرادی را با کمیسیون بالا برای قرض کردن پول از مردم استخدام کرد. سرمایه او در فوریه ۱۹۲۰ به ۵ هزار دلار (حدود ۵۵ هزار

دلار (امروزی)، و سه ماه بعد از آن به ۴۲۰ هزار دلار (حدود ۴,۵ میلیون دلار (امروزی) رسید. پانزی با سرعتی فوق العاده به سرمایه ای بالا رسیده بود. او به قدری از مردم پول گرفته بود که دیگر وقتش را برای سرمایه گذاری صرف نمی کرد. حتی دیگر از ایتالیا هم کوپن پستی نمی خرید، بلکه با پول سرمایه گذاری شده مشتریان جدید، سود سرمایه مشتریان قدیمی تر را می داد. روزانه صدها نفر به دفاتر وی می رفتند و سرمایه گذاری می کردند. مردم دارایی های خود را در گرو او گذاشتند و اکثر آنها سود خود را برداشت نمی کردند بلکه پول خود را با سودش دوباره سرمایه گذاری می کردند. پانزی پول های خود را در بانکی در شهر بوستون گذاشت. موجودی حساب او به قدری بالا رفته بود که می توانست کل آن بانک را اداره کند. او تا جولای سال ۱۹۲۰ از این طریق میلیون ها دلار پول بدست آورد. سرعت درآمد پانزی غیر قابل تصور بود. تنها ایراد طرح پانزی آن بود که به منظور حفظ وضع موجود، باید سرمایه گذار جدید جذب می کرد. پانزی زندگی شاهانه ای داشت. یک عمارت با تمام امکانات تفریحی در ماسوچوست خرید و حساب هایی را در چندین بانک در سراسر انگلستان باز کرد.

پیشرفت سریع پانزی باعث ایجاد شک و شبهه بین برخی از همشهریان در بوستون شد. بطوریکه یک کارشناس مالی ادعا کرد که پانزی دست به کلاه برداری زده، پانزی قدرتمند، بلافاصله از کارشناس مدعی به خاطر تهمت شکایت کرد و برای اعاده حیثیت ۵۰۰۰۰۰ دلار دیگر به جیب زد. به همین دلیل تا مدتی بعد کسی جرات نکرد کار او را زیر ذره بین قراردادهد. پانزی به قدری قدرتمند شده بود که حتی یک دلال مبلمان که به طور نسیه به او مبل فروخته بود و به پولش نرسیده بود از او شکایت کرد اما شکایت او هم به جایی نرسید. کم کم روزنامه های آمریکا نسبت به پانزی حساس شده بودند و فعالیت ها و دیدارهایش با مقامات را پوشش می دادند. اما هنوز کسی از کلاه برداری او مطلع

نشده بود. دلیل اصلی هم این بود که تا آن زمان هنوز کسی از شیوه او استفاده نکرده بود. شاید در آن زمان هنوز هیچ قانونی هم برای برخورد با پانزی وجود نداشت. زرنگی او آنجا بود که توانسته بود بدون اینکه کسی متوجه شود از ضعف سیستم پست بین المللی استفاده کند.

در همان روزها مقالاتی در مطبوعات منتشر شد که عملیات پول سازی پانزی را مورد سوال قرار می داد. و یک کارشناس و روزنامه نگار اقتصادی به نام کلارنس بارون متوجه شد که پانزی با وجودی که سود بالایی به سرمایه گذاران خود می دهد اما با استفاده از شرکت خود سرمایه گذاری نمی کند.

بارون متوجه شده بود که برای اینکه پانزی بتواند جوابگوی سود تمام مشتریان خود باشد باید ۱۶۰ میلیون کوپن پستی در کشور در جریان باشد. اما نیاز کل آمریکا در آن زمان ۲۷ هزار کوپن پست بود. نکته دیگر اینکه، طبق آمار اداره پست آمریکا سود ناشی از فروش کوپن های پستی در کشور بسیار کمتر از هزینه واقعی ارسال نامه های پست در کشور بود.

افشای این ماجرا توسط بارون باعث وحشت بسیاری از مردم شد. صدها نفر روبروی دفتر پانزی تجمع کردند و پانزی برای آرام کردن آنها در طی سه روز ۲ میلیون دلار به آنها داد. اما این موضوع باعث جلب توجه دانیل گالافر دادستان منطقه ماسوچوست آمریکا شد. او شخصی را برای حسابرسی به حساب های شرکت پانزی فرستاد.

همزمان، پانزی یک نماینده تبلیغاتی بنام ویلیام مک مسترز برای خود استخدام کرد. اما مشاور تبلیغاتی پانزی هم به او مشکوک شد. بعدا او پانزی را به عنوان یک آدم آحمق در امور مالی توصیف کرد که حتی جمع کردن اعداد را هم بلد نیست.

کار پانزی زمانی سخت شد که مک مسترز چندین سند بر ضد او پیدا کرد و با این اسناد به دفتر کار پانزی رفت و ۵۰۰۰ دلار در ازای این مدارک، حق السکوت

گرفت. اما بازهم ساکت نماند در ماه آگوست ۱۹۲۰ مقاله ای نوشت و تاکید کرد که پانزی عاجز از پرداخت بدهی های خود است. با سود محاسبه شده، مشخص شده که پانزی ۴,۵ میلیون دلار بدهی دارد. این مقاله آشوب زیادی بوجود آورد. اما پانزی یک روزه مطالبه تمام کسانی را که خواستار پولشان بودند را پرداخت کرد. و بلافاصله وارد سرمایه گذاری در ساخت مجتمع های صنعتی عظیم شد. با افزایش نگرانی ها تهدید دیگری برای پانزی از طرف جان آلن مامور عالی رتبه بانک ماسوچوست شکل گرفت. در آن زمان هنوز قانون آمریکا فعالیت های پانزی را کلاه برداری نمی دانست. بررسی فعالیت های بانکی پانزی هیچ کار غیر قانونی را نشان نداد اما آلن از این هراس داشت که فعالیت های پانزی بانک بوستون را ورشکسته کند. او بر حساب های بانکی پانزی نظارت کرد و کارمندان پانزی را مورد بازجویی قرار داد. سرانجام تحقیقات دادستان به نتیجه رسید و نشان می داد که پانزی قطعاً هفت میلیون دلار بدهی دارد. روز بعد همه چیز برای پانزی تمام شد. اول از همه خبری از سو سابقه او در ۱۳ سال پیش به چاپ رسید و بعد از ظهر آن روز بانکی که پانزی در آن حساب داشت بخاطر بی نظمی در حساب ها توقیف شد. پانزی خودش را تسلیم مقامات فدرال کرد و متهم به کلاهبرداری شد. او با وثیقه ۲۵ هزار دلاری آزاد شد اما بعد از آشکار شدن نتایج حسابرسی ها، ضامن وثیقه بدلیل ریسک بالای آزادی پانزی این وثیقه را پس گرفت. اخبار ناشی از دستگیری پانزی در آمریکا باعث شد پنج بانک دیگر هم در این کشور بسته شوند. سرمایه گذارانی که پول خود را به او داده بودند هم اکثراً ورشکسته شدند و در مجموع حدود ۲۰ میلیون دلار (۲۲۵ میلیون دلار امروزی) را از دست دادند.

پانزی به ۸۶ مورد کلاهبرداری متهم شد و سرانجام پس از حاشیه های فراوان در محاکمه، حدود نه سال را در زندان گذراند. او پس از آزادی هم دست از کلاه

برداری بر نداشت. در فلوریدا ساکن شد و یک موسسه تشکیل داد و مردم را به سرمایه گذاری دعوت کرد و وعده سود ۲۰۰ درصدی در ۶۰ روز را به آنها می داد. پس از جمع آوری پول بلافاصله ناپدید شد و به فکر برگشتن به ایتالیا افتاد. موهای خود را تراشید و برای خود سبیل گذاشت. اما در کشتی هنگام فرار دوباره دستگیر شد و ۷ سال دیگر زندانی شد. دولت آمریکا هرگز نتوانست تمام پول هایی که وی دزدیده بود را از چنگش در بیاورد. زیرا در آن زمان ردیابی پول در حساب ها به سختی انجام می شد. پانزی در سال ۱۹۳۴ آزاد شد و از آمریکا اخراج و به ایتالیا دبیور شد. در کشور ایتالیا پانزی طرح های مختلفی را برای درآمد امتحان کرد ولی در هیچ کدام از آنها نتیجه نگرفت. تا اینکه در شرکت هواپیمایی دولتی ایتالیا استخدام و به برزیل اعزام شد. طی جنگ جهانی دوم عملیات هوایی ایتالیا در برزیل متوقف شد و در این مدت، پانزی زندگینامه خودش را نوشت. او سال های پایانی زندگی خودش را در فقر سپری کرد و از راه مترجمی درآمد داشت. سرانجام چارلز پانزی در سال ۱۹۴۸ در یک بیمارستان خیریه در ریودوژانیرو درگذشت.

پس از مرگ پانزی در طول قرن نوزدهم تا امروز، ده ها نفر در سرتاسر جهان با استفاده از ضعف سیستم های مالی کشورهایشان و نیز استفاده از شیوه پانزی کلاه برداری کردند که شیوه همه آنها به نام طرح پانزی معروف شد. گاهی اتفاق می افتاد که قانونی برای محاکمه کلاه بردارانی که از ضعف سیستم های مالی حاکم بر کشورشان اختلاس کرده بودند وجود نداشت. اما معمولاً سرنوشت آنها و استفاده کنندگان از طرح پانزی بنا به حجم کلاه برداری، از ده تا بالای صد و پنجاه سال زندان متغیر بود. از جمله مهمترین کسانی که از طرح پانزی استفاده کردند برادران ماووردی در روسیه، و برنارد مادوف (رئیس سابق بورس نزدک) در آمریکا هستند. که سرمایه

بالایی را به جیب زده و بزرگترین طرح پانزی در جهان را اجرا کرده اند. رقم کلاه برداری مادوف در آمریکا مجموعاً حدود ۴۶ صدم درصد تولید ناخالص داخلی و یک فاجعه در تاریخ اقتصادی آمریکاست. اکنون مادوف مشغول سپری کردن محکومیت ۱۵۰ ساله خود در زندان است.

در ایران، کسی که به شیوه پانزی، با سرمایه اندک و با استفاده از ضعف سیستم مالی حاکم بر جامعه با نزدیکی به صاحبان قدرت به سرمایه میلیاری رسید، مه‌آفرید امیرخسروی (وی اشتباهاً به نام امیر منصور آریا معروف شده) است. وی با داشتن یک گاوداری در اوایل دهه ۸۰ شروع بکار کرد و با گشایش اعتبار، و پرداخت دیون بوسیله گشایش اعتبار بزرگتر، طی چند سال به جایی رسید که ۵۹ شرکت تأسیس کرد و ۳۸ کارخانه و ۱۸ پروژه در حال اجرا داشت. رقم کلاه برداری امیرخسروی معادل ۹۲ صدم درصد تولید ناخالص داخلی ایران بود. اساس کار او کاملاً با طرح پانزی متناسب است. بطوریکه وی پیوسته با گشایش اعتبار اسنادی بزرگتر، بدهی خود به اعتبار اسنادی قبلی را تصفیه کرده است. بنابر آنچه تاکنون از این پرونده در رسانه‌ها منتشر شده مه‌آفرید امیرخسروی با استفاده از وام زود بازده در سال ۱۳۸۵ یک گاوداری تأسیس می‌کند و در همان سال با کمک خانواده اش "شرکت سرمایه‌گذاری امیر منصور آریا" را تأسیس و فعالیت کلاه بردارانه خود را با گشایش اعتبارات اسنادی پی در پی آغاز می‌کند. رقم اختلاس این خانواده در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ آنچنان بالا نبود، اما این رقم در سال ۱۳۸۸ به ۸۰ میلیارد تومان بالغ شد و در سال ۸۹ به ۸۰۰ میلیارد تومان و در نهایت سال ۱۳۹۰ به ۲ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان رسید. شواهد پرونده مه‌آفرید امیر خسروی نشان می‌دهد تصاحب چنین سرمایه‌ای در ایران بدون غفلت یا همکاری مدیران رده بالای بانکی کشور هرگز قابل اجرا نبوده است. و رقم اختلاس صورت گرفته هر چه که باشد، مقدار آسیمی که این ماجرا به اعتماد عمومی در کشور زده، هرگز قابل محاسبه نیست.

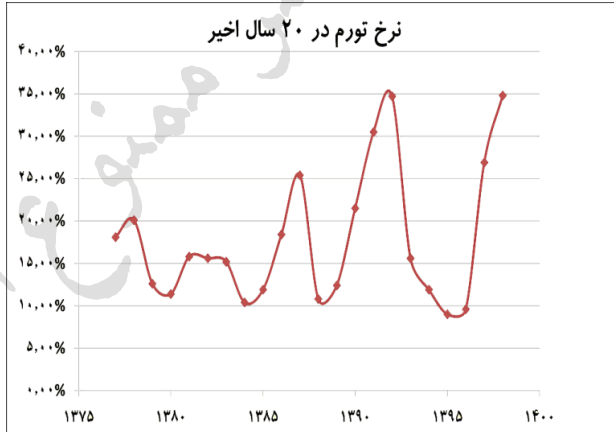
منبع : عصر ایران / ۲۱ آذر ۱۳۹۰

اندکی تامل بر سیستم پانزی و چگونگی مکانیزم خلق پول در سیستم بانکی می توان به ماهیت و عملکرد بسیاری از بانک ها و موسسات مالی و اعتباری پی برد . در سال های گذشته گذشته شاهد رشد قارچ گونه موسسات مالی و اعتباری بودیم که در جهت جذب سرمایه و پس انداز مردم وعده های اغواکننده می دادند. نمونه بحران این موسسات ، آغاز تظاهرات اعتراضی در دی ماه ۱۳۹۶ بود . بحران از جایی شروع شد که این موسسات جذابیت سود سپرده ها را تا اندازه ای افزایش دادند که با جذب سپرده ها و پول های جدید بتوانند از پس پرداخت سود سپرده های قدیمی برآیند. - پانزی گیم - با رسانه ای شدن این موضوع و هجوم مردم جهت اخذ سپرده هایشان ، موسسات با کمبود نقدینگی و در نهایت ورشکستگی مواجه شدند. حال می توان درک کرد که بی نظمی و عدم نظارت بر سیستم مالی و بانکی یک کشور چگونه می تواند امنیت ملی و مالی یک جامعه را به نفع عده ای کلاهبردار به مخاطره اندازد.

در اینگونه موارد ۲ راه حل بیشتر متصور نیست :

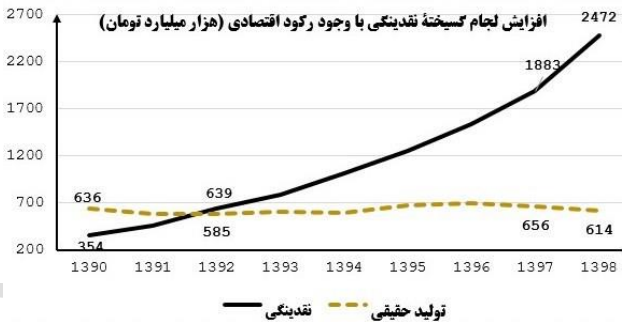
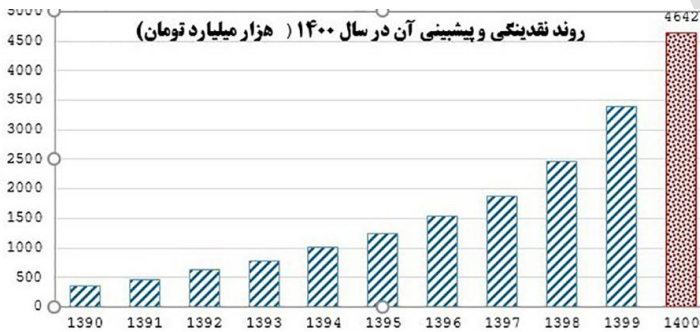
یکی اعلام ورشکستگی بانک ها و موسسات و اعلام اینکه طبق قانون ورشکستگی ، هر سپرده گذاری به میزان سهم خود از باقی مانده سرمایه این موسسات اخذ نماید که با ضرر عمده ی جمع کثیری از مردم خشمگین و اعتراضات تنش زای خیابانی آنان ، امنیت ملی به مخاطره می افتد که در این میان ۲ گروه مقصر هستند: یکی سیستم حاکمیتی به علت عدم نظارت بر عملکرد این موسسات و دیگری فرهنگ آماده خواری و کسب درآمد بدون زحمت ایرانی که به راحتی توسط کلاهبرداران و سوءاستفاده کنندگان وسوسه میگردند.

دومین راه ، زمانیکه مسئله حالت امنیتی پیدا می کند و حل بحران حائز اهمیت تر از مشکلات اقتصادی بعدی می گردد این است که دولت از منابع عمومی در صدد جبران خسارت های ناشی از عملکرد و کلاهبرداری نورچشمی ها برآید که این خود عذر بدتر از گناه است. زیرا دولت یا می بایستی از منابع بودجه ای خود این هزینه را تامین نماید که به کسری بودجه دامن می زند و یا از طریق استقراض از بانک مرکزی اقدام نماید که در هر صورت با چاپ پول و افزایش میزان پایه پولی کشور ، به تورم داخلی دامن زده و در نهایت بدین گونه است که ضرر وزیان ناشی از قصور مسئولین و سوء استفاده عده ای به اصطلاح آفازاده و سپرده گذاران طماع ، می بایستی از جیب عموم مردم کشور و به بهای کاهش قدرت خرید خانوار و کوچک شدن اندازه سفره شان پرداخت گردد. که دیدیم دقیقاً همان شد.



یکی دیگر از مشکلاتی که سیستم بانکی برای اقتصاد به ارمغان آورده ، خلق پول و در نتیجه افزایش انفجاری نقدینگی در کشور است . به علت عدم

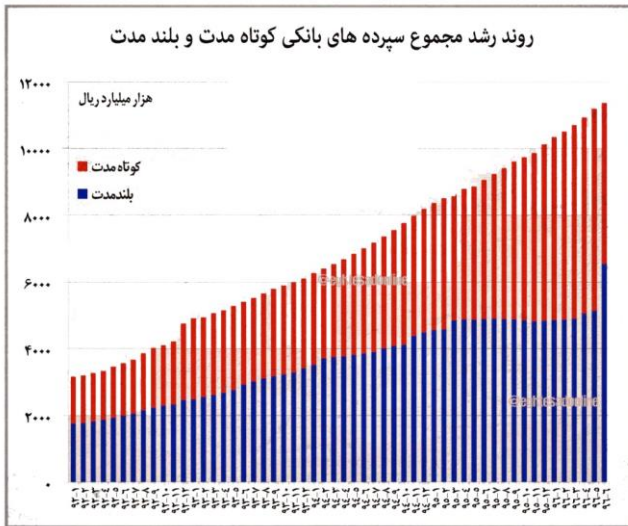
وجود فضای مناسب کسب و کار، مردم به سمت سپرده گذاری و دریافت سود های بالا و نامحصل از سیستم بانکی روی آورده اند. اختصاص این سود های کلان به سپرده ها، نتیجه اش جز خلق پول و افزایش نقدینگی در اقتصاد کشور نمی باشد.



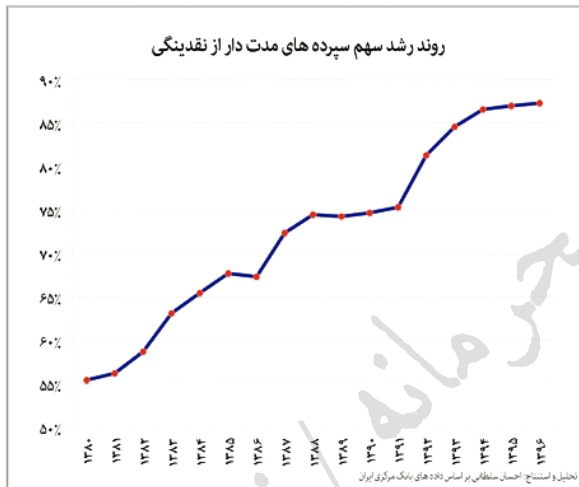
خبرگزاری تسنیم

سپرده هایی که در سال های اخیر سود هایی حتی تا ۴۰٪ در موسسات مالی و اعتباری و در بانک ها تا ۲۲٪ به آن ها تعلق گرفته، موجب گردیده سپرده ها بر روی کاغذ افزایش پیدا کرده و هر سال حدود ۲۰٪ رشد داشته

باشد) شبه پول). افزایش نقدینگی ناشی از سود های بی حساب شبکه بانکی در کنار بی انضباطی مالی دولت ها و کسری بودجه و اجبار به استقراض از بانک مرکزی و خلق پایه پولی و در نهایت افزایش حدوداً ۸ برابری این میزان با ضریب فزاینده در شبکه بانکی ، چنان نقدینگی و در نتیجه تورمی را در کشور رقم زده که اقتصاد ایران را تا مرز ونزوئلایی شدن پیش برده است.



سایت اقتصاد آنلاین



Alef.ir

طبق نمودار بالا، کاملاً قابل مشاهده است که سهم شبکه بانکی در خلق پول و نقدینگی به چه میزان است. حال به بررسی متهم ردیف دوم نقدینگی یعنی کسری بودجه دولت می پردازیم.

یکی از تاثیرگذارترین عوامل در اقتصاد هر کشوری نحوه بودجه بندی و هزینه کرد دولت هاست. بودجه ای که دولت ها و پارلمان های جوامع پیشرفته با حساسیت بالا در تدوین آن می کوشند تا علاوه بر اختصاص هوشمندانه منابع در راستای برنامه ها و استراتژی های توسعه ای خود، از کسری بودجه به شدت دوری جویند. کسری بودجه ای که با خلق نقدینگی و تورم در جامعه می تواند کل نظام اقتصادی را با اخلال مواجه کرده و قطار اقتصاد را از مسیر توسعه خارج نماید و به همین خاطر است که در جوامع مدنی مدرن، این مهم توسط جامعه درک و با دقت نظر توسط کارشناسان، نمایندگان مردم و نهادهای مدنی دنبال و پیگیری می شود. اتفاقی که با کمترین توجه و حساسیت از طرف جامعه ما

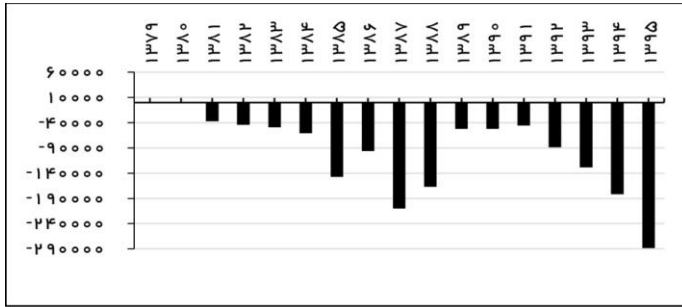
مواجه می شود که گویی صحبت‌های جنجالی یک سلبریتی درجه چندم مهمتر از سرنوشت اقتصادی مان است. اینگونه است که لزوم افزایش سطح دانش عمومی معنا پیدا می کند زیرا شناخت و محافظت از گلوگاه‌های اصلی مسائل اقتصادی-سیاسی- اجتماعی می‌بایستی توسط خود جامعه صورت بپذیرد. و در اینجا تئوری مرحوم علی رضا قلی معنا پیدا می‌کند که معرفت است که موجب شکل گیری قالب های اجتماعی می گردد و توسعه از دل همین قالب های اجتماعی بیرون می آید و در سایه همین غفلت ها و عدم آگاهی هاست که هر چه می خواهند می کنند و تاریخ ۵۰۰ ساله ما گواهی بر این مدعا است. دولت دوم آقای روحانی ، بودجه ای را با ۳۱۹ هزار میلیارد تومان کسری (معادله ۵۰٪ کسری نسبت به درآمدهای بخش عمومی) به مجلس می برد و در نهایت نمایندگان نیز بجای کاهش کسری، مبالغی بر آن افزوده و با کسری بیشتری به تصویب می‌رسانند و صدایی از جامعه بر نمی خیزد که گویی جامعه به رخوتی ابدی خو گرفته است. کسی از دولت نپرسید در این وضعیت خطیر کشور، چرا باید بجای صرفه جویی و کاهش هزینه ها، شاهد افزایش ۶۰٪ هزینه های دولت در بودجه باشیم؟ بودجه‌ای که نه امید چندان به واگذاری دارایی های دولتی زیر سایه بی اعتمادی عمومی از بازار بورس به خاطر سوء استفاده دولتمردان داشت و نه به دلیل پیش‌بینی تورم بالا در سال جاری اش و نرخ بهره حقیقی منفی، اقبال از طرف بازار سرمایه به اوراق قرضه دولتی متصور بود و تمام این موارد در کنار کاهش سهم مالیاتی (که بجای ۵۰٪ طبق برنامه ششم توسعه، سهمی ۲۸٪ از درآمدها عایدش شد) و تحریم‌های نفتی بین‌المللی که حصول درآمدهای نفتی پیش‌بینی شده در بودجه را با اما و اگرهای جدی مواجه نمود ، راهی جز استقراض از بانک مرکزی برای گذران هزینه‌های جاری باقی نگذاشت.

جامعه ما هنوز نمی داند که در دنیای مدرن کنونی چه پارامترهایی حیاتی و مهم است تا نسبت به آنها واکنش و حساسیت نشان دهد. حتی اگر دولتی

پاسخگو بر سر کار باشد، در مقابل، جامعه ای وجود دارد که مطالبات حقیقی خود را نمی داند. از زندگی مدرن تنها آخرین مدل گوشی های آیفون و سامسونگ را می شناسیم. اسباب بازی هایی که به وسیله آن خود را در فضای مجازی غرق می کنیم تا ذهنمان مجبور نشود خدای ناکرده به مسائل اساسی و حیاتی جمعی مان پرداخته و مکدر شود. اگر چنین نبود پس چگونه توانستیم اجازه دهیم تا چنین بودجه فاجعه باری که کل جامعه را به سمت سقوط و بحران جدی اقتصادی-سیاسی-اجتماعی-امنیتی سوق می دهد، به تصویب برسد.

مگر در سال ۱۳۹۹ به جهت تحریم ها، وابستگی بودجه به نفت به رقم ۱۰٪ نرسیده بود؟ آیا این موقعیت ناخواسته ی تاریخی فرصت خوبی برای دولت نبود که برای اولین بار پای درآمدهای شوم نفتی را از بودجه قطع نماید اما در عوض با اختصاص سهم ۳۵٪ نفت از محل درآمدهای بودجه، یک فرصت سوزی دیگر اتفاق افتاد.

بودجه ۱۴۰۰ دقیقاً مظهر تمام اشتباهاتی بود که نمی بایست در یک اقتصاد اتفاق بیفتد ولی افتاد. تورم حاصل تمام اشتباهات و عدم بهره وری در اقتصاد است (چه از جانب دولت و چه ملت که بنده سهم جامعه را قویتر می دانم زیرا اصلاً فشار افکار عمومی شکل نگرفت تا انتظار اصلاح را داشته باشیم) که عموم جامعه با کاهش سطح رفاه خود این مالیات پنهان را می پردازند.



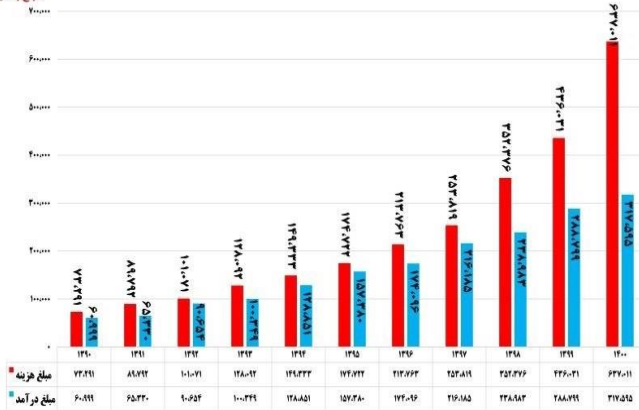
نمودار - کسری بودجه دولت طی سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۵ (میلیارد ریال)

سایت تجارت فردا

مقایسه روند هزینه‌ها با درآمدها

همانطور که از نمودار زیر مشخص است روند افزایش اعتبارات هزینه‌ای طی دوره زمانی ۱۳۹۱-۱۳۹۰ روندی تصاعدی و رشد درآمدها تقریباً روندی خطی را تجربه نموده است.

مبلغ به میلیارد تومان



خبرگزاری تسنیم

تراز عملیاتی ۱۰ ساله بودجه ای

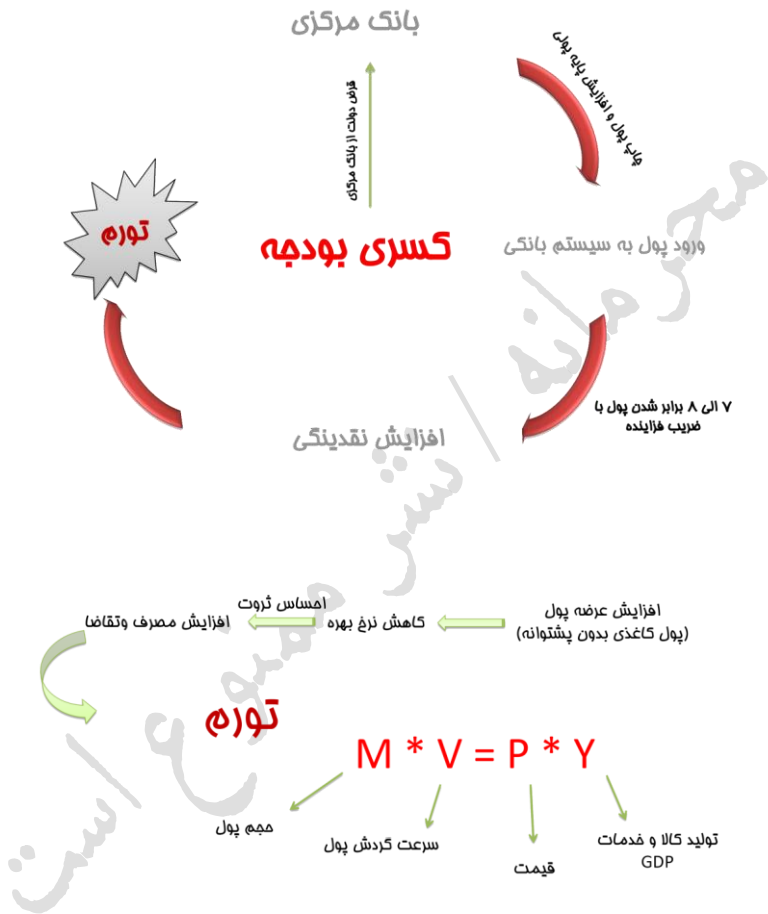
کسری تراز عملیاتی در لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ بیش از ۱۱۷ درصد رشد نسبت به قانون بودجه سال ۱۳۹۹ داشته بطوریکه از ۱۴۷ هزار میلیارد تومان به ۳۱۹ هزار میلیارد تومان رسیده است.



Todayonline.ir

قابل درک است که چگونه بی نظمی در تدوین و اداره بودجه، به کسری بودجه انجامید و بانک‌های داخلی و مؤسسات مالی با فعالیت‌های غیرمسئولانه و شارلاتانیسم با خلق پول و تورم، مالیات پنهانی را از مردمی دریافت کردند که شاهد کوچک شدن روزافزون سفره‌هاشان بودند (اهمیت کارکرد سازمان برنامه و بودجه که در زمان آقای احمدی نژاد منحل شد زیرا نظم در بودجه مخل فعالیت‌های پارتیزانی و پوپولیستی ایشان بود که همان اندک نظارت و پاسخگویی به بودجه را هم برنتابید).

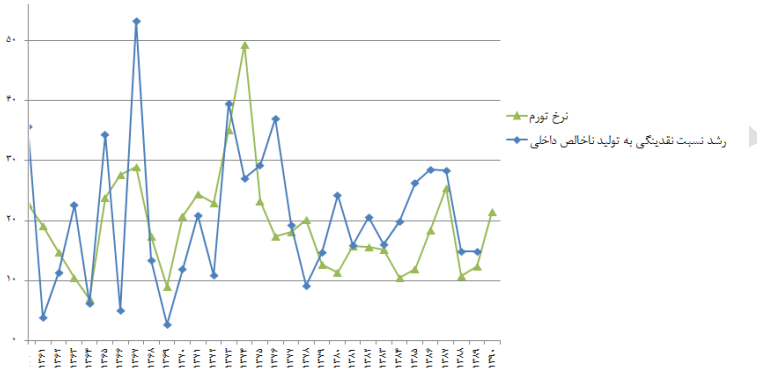
در اینجا سخن کینز معنا پیدا می کند که: «تورم ادامه پیدا می کند زیرا دولت‌ها می توانند بدون آنکه دیده شود، اموال مردم را مصادره کنند. زیرا تورم نوعی مالیات است که نیاز به وضع قانون ندارد.



مهمترین دلیل تورم، **مجم نقدینگی** است

با دقت در فرمول بالا متوجه میشویم که با فرض ثابت بودن تولید کالا و

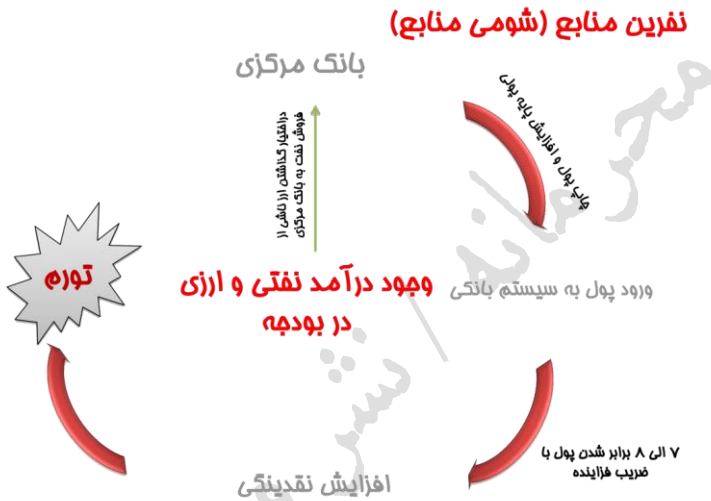
خدمات در جامعه، با افزایش نقدینگی (و یا افزایش سرعت گردش پول) ، شاهد افزایش قیمت ها (تورم) هستیم.



سایت daad.ir

عامل سوم رشد نقدینگی در کشور (به غیر از ۲ عامل کسری بودجه دولت و بی انضباطی بانک ها)، وجود درآمد های نفتی و ارزی نا محصل در بودجه است. زیرا دولت با در اختیار گذاشتن ارز ناشی از فروش منابع به بانک مرکزی، معادل ریالی آن را برای ردیف های درآمدی بودجه اش طلب می نماید. بانک مرکزی نیز با دو رویکرد که هر کدام بدتر از دیگری است رو به روست. یا می بایستی این ارز را به بازار تزریق کرده و معادل ریالی آن را از اقتصاد جمع و به حساب دولت واریز نماید که این امر موجب افزایش کذایی ارزش پول ملی (سرکوب نرخ ارز) به بهای نابودی تولید، صنایع و اشتغال (ارزان شدن واردات) و بیماری هلندی در اقتصاد می گردد و یا می بایستی این ارز را نزد خود نگه داشته (افزایش دارایی خارجی بانک مرکزی) و معادل ریالی آن را خلق پول کرده و با افزایش پایه پولی و به تبع آن پس از ورود به سیستم بانکی و با ضریب

فزاینده ۷ الی ۸ برابری، شاهد رشد نقدینگی (قبلا به تفضیل توضیح داده شده است) و در نهایت تورم سیستماتیک باشیم.

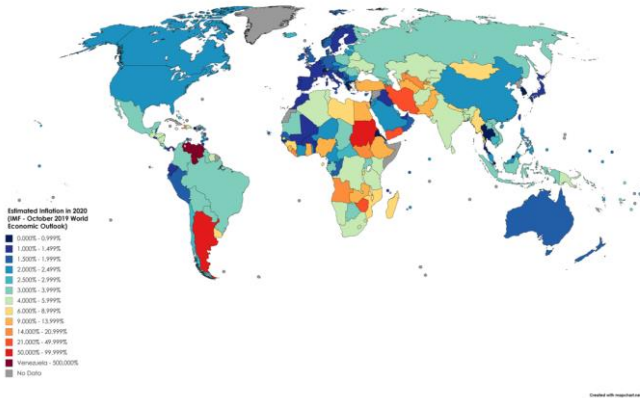


اصلا گویی تورم جزئی از زندگی ایرانیان گشته و جای بسی تامل است که چرا قانون گذاران و مجریان امور اقتصادی کشور ، بجای پرداختن به عوامل اصلی تولید تورم ، یا اقدامی انجام نمی دهند و یا هرگاه وضعیت به حد بحران و عدم تحمل اقتصاد خانوار ها رسید ، طی یک حرکت پوپولیستی و با ژست حرکت جهادی، با تدوین آئین نامه ها و قوانین ۳ فوریتی به اجرای طرح های ضربتی می پردازند که نتیجه ای جزء تشدید وضعیت نا به سامان فعلی ندارد. هیاهو و دریدن حنجره از بلندگوهای مجلس در مدح جایگاه والای شهروندان و تظاهر به مدافع سینه چاک مردم بودن و سپس دعوت و یا استیضاح وزیر اقتصاد در جهت کنترل قیمت ها و در ادامه تشکیل ستاد ویژه رسیدگی به موضوع با حضور

چندین وزیر و معاونین کل جهت کنترل قیمت مرغ و تخم مرغ !!! و در نهایت بی اثر بودن تمامی این نمایش ها که باز هم بهای بی کفایتی و بی تدبیری مسئولین توسط همان شهروندان مظلوم و از همه جا بی خبر ایرانی پرداخت می شود. طرح تثبیت قیمت ها که در اقتصاد همان قیمت گذاری دستوری است نه تنها موجب مهار تورم نگردیده (که به کرات در این سال ها تجربه شده) ، در مقابل با فشار به بخش تولید و همچنین تشدید کسری بودجه ، فضای مناسبی را برای رانت خواران به بهای نابودی تولید و تشدید تورم ایجاد کرده است. به عنوان مثال فرض کنید قیمت مرغ افزایش پیدا کرده است . حال مسئولین ما با همان روش همیشگی به مقابله با افزایش قیمت ها می پردازند. ابتدا قیمت مرغ را به شکل دستوری X ریال اعلام می نمایند. تولید کننده که نمی تواند با این سطح از هزینه های تولید که ناشی از تورم است (که می بایستی علت را در عوامل افزایش نقدینگی جست و نه جای دیگری) ادامه دهد ، با تشکیل جلسات صنفی با وزیر ضمن گلایه از وجود این فشار ها ، بازار را تهدید به تعطیلی واحد تولیدی می نماید(که اگر هم نکند به زودی و به صورت طبیعی با ورشکست شدن این اتفاق می افتد) دولت نیز برای جلوگیری از بحرانی تر شدن اوضاع ، سوبسیدهایی را برای تولید کننده در نظر می گیرد . مثلا قیمت پایین انرژی ، اختصاص ارز ۴۲۰۰ تومانی جهت واردات خوراک دامی ، معافیت های مالیاتی و ... که همین کار موجب هدر رفت منابع دولتی و در نتیجه کسری بودجه و باز داستان خلق پول و تورم! حال در این میان عده ای رانت خوار، چه در بخش توزیع مرغ با قیمت دولتی ، چه در بخش واردات خوراک دام بازار دولتی و چه در بخش واردات مرغ منجمد جهت تنظیم بازار بر ثروت های افسانه ای خود می افزایند و باز تکرار مکررات !!! . و این داستان ادامه پیدا می کند تا زمانی که افزایش سطح آگاهی و شناخت جامعه نسبت به عوامل اصلی مشکلات ، راه را به روی سوءاستفاده از مردم و بازیچه قرار دادن آن ها ببندد و این قوی ترین انگیزه

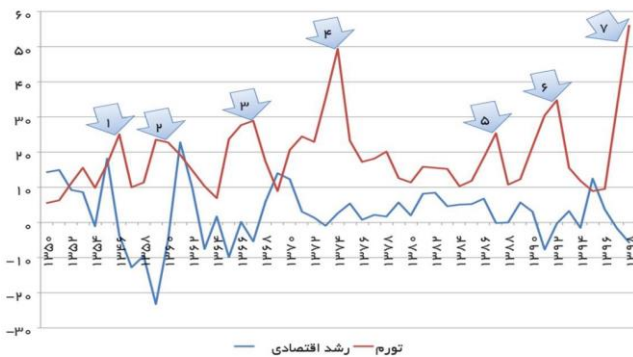
نویسنده جهت نگارش این کتاب است. هم مردم و هم مسئولین می بایستی بدانند که تنها راه حل ، انضباط مالی دولت و تأمین بودجه از طریق مالیات و فروش اوراق قرضه دولتی است. شیوه ای که تمامی اقتصادهای درجه اول دنیا از آن بهره برده و نقشه زیر مؤید این سخن است.

جدول نرخ تورم سال ۲۰۲۰



(IMF) Reddit.com

نمودار تاثیر تورم بر کاهش رشد اقتصادی



سایت اقتصاد برتر

قسمت ۳

نرخ بهره:

دولت‌ها و بانک‌های مرکزی در دنیا چگونه نرخ بهره را افزایش یا کاهش می‌دهند؟ همانطور که دیدیم تغییر در نرخ بهره بصورت دستوری امکان پذیر نمی‌باشد. (کاری که سالیان سال است بانک مرکزی و مجموعه اقتصادی دولت‌ها در ایران به اشتباه و با ابلاغیه در حال انجامش هستند) بلکه می‌بایستی طی عملیات در بازار باز انجام بپذیرد. یعنی هرگاه می‌خواهیم نرخ بهره را جهت کاهش تورم افزایش دهیم، می‌بایستی با فروش اوراق قرضه دولتی و جمع کردن نقدینگی از اقتصاد، موجبات افزایش نرخ بهره در بازار را فراهم آوریم (با کم شدن پول، ریال ارزش پیدا می‌کند و در نتیجه گران می‌شود یعنی نرخ بهره اش افزایش پیدا می‌کند) و به طبع هرگاه لازم است که با کاهش نرخ بهره به تحریک اقتصاد و افزایش تورم دامن بزنیم، می‌بایستی با خرید اوراق از بازار و تزریق نقدینگی اقدام نمائیم. در این صورت است که نرخ بهره و توسعه بازار بدهی، کارکرد صحیح در رگولاتوری اقتصاد خواهد داشت و صرفاً با دستور و ابلاغیه کاری از پیش نخواهد رفت.

تا اینجا کار در رابطه با نرخ بهره اسمی صحبت شد در صورتی که نرخ بهره واقعی است که می‌بایستی در محاسبات اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. چون بازار متأثر از نرخ بهره واقعی است و نه نرخ بهره اسمی.

تورم - نرخ سود اسمی = نرخ بهره واقعی

فرض کنید شما سپرده بلند مدت با نرخ بهره ۲۰٪ در یکی از بانک‌های کشور دارید و در انتهای سال سرمایه شما ۲۰٪ رشد کرده است. در همین سال کشور تورمی معادل ۲۵٪ را تجربه کرده است. حال جای سؤال است، آیا سرمایه شما در عمل رشد کرده و یا کاهش پیدا کرده است؟ بلکه دقیقاً سرمایه شما حدود

۵٪ کاهش پیدا کرده زیرا طبق فرمول نرخ بهره واقعی ۵٪-۲۵=-۲۰ یعنی نرخ بهره واقعی ۵٪- درصد بوده است.

نمودار نرخ بهره حقیقی



نمودار ۱: روند نرخ بهره حقیقی در ایران

سایت isignal.ir

ایران در بین کشورهای جهان جزو ۵ کشور با نرخ بهره واقعی منفی است. که این نرخ بهره واقعی منفی، تبعات ناخوشایند متعددی برای اقتصاد به دنبال دارد. اول آن که شما دیگر سرمایه‌تان را در بانک سپرده نمی‌گذارید، زیرا توجیه اقتصادی ندارد لذا سرمایه‌های سرگردان با هدف کسب سودهای سوداگرانه عمدتاً به سمت بازارهای سرمایه مثل ارز، طلا و مسکن سرازیر می‌شود که موجب افزایش سطح قیمت‌ها و در نتیجه تشدید تورم می‌گردد.

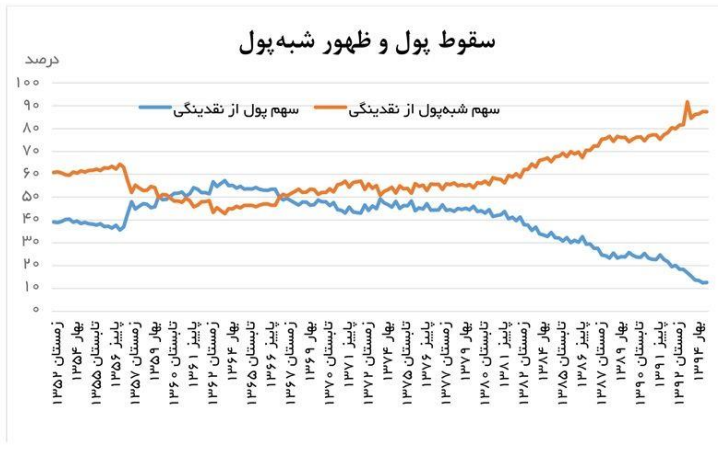
در مقابل تسهیلات اعطایی بانک‌ها برای روانه شدن به سمت اقتصاد مولد از ریل درست خود خارج شده و به سمت بازارهای جذاب سوداگرانه روانه می‌شود. در این مواقع اخذ تسهیلات بعلت نرخ حقیقی منفی، رانت محسوب شده و با رشوه و زد و بندهای سیاسی و اقتصادی، تسهیلات بانک‌ها به افرادی خاص با مبالغی هنگفت تخصیص پیدا می‌کند. مبالغی که عموماً بعلت وثایق مشکوک الوصول - یا ضمانت اجرایی عودت را ندارند و یا با زد و بند، بسیار بیشتر از ارزش واقعی خود ارزش‌گذاری شده‌اند - که نهایتاً در مسیر بازگرداندن به سیستم بانکی با اما و اگرهای جدی مواجه می‌شوند. طبق آمار، سهم دهک دهم ثروتمند ایران از تسهیلات اعطایی به تنهایی ۶۵٪ می‌باشد و ۵ دهک اول تنها ۱۰٪ کل تسهیلات را دریافت کرده‌اند. (یعنی بطور میانگین هر دهک ۲ درصد !!!)

پس برای اقتصاد ۲ راه حل در این زمینه متصور می‌باشد، یکی بالا نگه داشتن نرخ بهره اسمی به اندازه‌ای که جذابیت برای باقی ماندن در سیستم بانکی را داشته باشد و دیگری کنترل تورم و نقدینگی.

در حالت اول، بالا نگه داشتن نرخ بهره شاید تنها چند صباحی منجر به کنترل هجوم سرمایه به بازارهای غیر مولد شود اما در نهایت یک اقتصاد توان تحمل نرخ‌های بهره بالا برای مدت طولانی را نداشته و این اقدام موجب رکود در اقتصاد می‌گردد. زیرا در این مواقع فعال اقتصادی ترجیح می‌دهد سرمایه‌اش را بجای درگیر کردن در امور تولیدی، در حساب‌های مدت دار بانک قراردادده که موجب تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی می‌گردد. تصور کنید این سیاست کماکان ادامه پیدا کند اما در نهایت روز موعود فرا می‌رسد و این حجم از نقدینگی که در این مدت با زایش در سیستم بانکی روبرو بوده، با پدیده‌ای به نام بمب نقدینگی ناشی از شبه پول با نیت اخذ سودهای سوداگرانه به سمت تخریب بازارهای مالی به حرکت در می‌آید.

پس تنها راه، کنترل نقدینگی جهت مهار تورم است که این امر تنها در سایه انضباط مالی دولت (کنترل کسری بودجه و عدم استقراض از بانک مرکزی)، اصلاح و کنترل سیستم بانکی، توسعه بازار بدهی (اوراق قرضه دولتی)، تسهیل فضای کسب و کار جهت هدایت سرمایه به بخش مولد و در نهایت اعمال مالیات‌های سنگین بخش بازارهای غیرمولد می‌باشد و زمانی این امور کارساز است که اصلاح در تمامی مؤلفه‌ها بصورت برنامه ریزی شده و هماهنگ اعمال گردد.

نمودار سهم پول و شبه پول

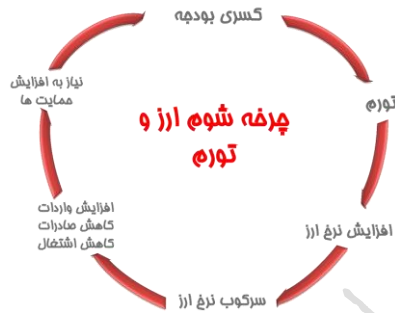


سایت اقتصاد آنلاین

نرخ ارز

استیگلتیز: یکی از اشتباهات کشورهای در حال توسعه، سرکوب نرخ ارز است که با بستن تعرفه به کالاهای وارداتی به بهانه‌ی حمایت از تولید داخلی همراه است. در صورتیکه دقیقاً برعکس است. زمانیکه جلوی افزایش نرخ ارز گرفته نشود، طبیعتاً کالاهای خارجی برای مصرف کننده داخلی گران شده و در مقابل، کالاهای داخلی، برای مصرف کننده خارجی ارزانتر می‌شود پس قدرت رقابت با کالای خارجی افزایش می‌یابد و شاهد صادرات و رونق تولید خواهیم بود.

اما در ایران عکس این اتفاق می‌افتد. یعنی به بهانه کنترل تورم و حمایت از بخش تولید (در صورتیکه این کار کاملاً ضد تولید است و فقط جنبه نمایشی و پوپولیستی داشته و فضای رانت بسیار جذابی را برای برخی ایجاد می‌نماید) با سرازیر شدن دلارهای دولتی به جیب آفزاده‌ها و بروز بیماری هلندی در اقتصاد، ورود کالاهای خارجی (با ارز ارزان) و پدیده قاچاق به صرفه شده، در حالی که از این طریق صرفاً چند صباحی ذخایر ارزی کشور را هدر داده ایم و در نهایت شاهد نابودی صنایع خواهیم بود. سرکوب ارزی فقط مدتی جلوی افزایش قیمت‌ها را می‌گیرد و فقط زمانی طلایی برای سوء استفاده کنندگان از ارز ارزان و قاچاقچیان است و این اتفاق نامیمون سالیان سال است که در حال تکرار می‌باشد.



پشت‌پرده رانت در کشور

بیشترین رانت در کشور مربوط به اختصاص یارانه‌ها و ارز ترجیحی به کالاهای اساسی به بهانه حمایت از مصرف‌کننده و قشر ضعیف می‌باشد. ارز و یارانه‌هایی به نام ضعفا و به کام اغنیا.

چند سالی است که بحث حذف ارز ترجیحی از کالاهای اساسی به گوش می‌خورد اما هر دفعه به بهانه کنترل افزایش قیمت‌ها و حمایت از دهک‌های پایین جامعه با هوچی‌گری جلوی حذف این رانت گرفته می‌شود. طبق نمودار پایین اثر تورمی ناشی از اختصاص ارز ۴۲۰۰ تومانی به کالاهای اساسی سال ۱۴۰۰ حدود ۷٪ می‌باشد.

آثار تورمی مستقیم/غیرمستقیم حذف ارز ترجیحی

اقدام	رشد	وزن در شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی	اثر تورمی
واحد	درصد	درصد	واحد درصد
روغن نباتی	۲۱۷	۰.۴۰	۰.۸۷
روغن جامد	۱۶۱	۰.۲۰	۰.۳۲
گوشت مرغ	۹۱	۱.۸۰	۱.۶۴
تخم مرغ	۱۱۸	۰.۵۵	۰.۶۵
شیر	۴۲	۰.۶۹	۰.۲۹
شیر پاستوریزه	۴۳		
گوشت قرمز	۳۱	۲.۹۵	۰.۹۱
حذف کل اقلام (اثرات مستقیم)			۴.۶۸
آثار غیر مستقیم (داده و سنانده)			۲.۹
کل آثار تورمی هزینه‌ای مستقیم و غیرمستقیم			درصد ۷.۶

خبرگزاری فارس

در صورتیکه در سال ۱۴۰۰ به میزان ۷ میلیارد دلار ارز موسوم به جهانگیری جهت تأمین کالاهای اساسی اختصاص داده شد و بعلت کسری بودجه دولت، این ارز از محل پایه پولی و استقراض از بانک مرکزی تأمین گردید. یعنی دوباره داستان چاپ پول و افزایش نقدینگی و به تبع آن تورم. در زمان نگارش این متن، اختلاف دلار بازار آزاد و ارز ۴۲۰۰ تومانی حدود ۲۵۰۰۰ تومان است. یعنی ۷ میلیارد دلار با اختلاف ۲۵۰۰۰ تومانی که حدود ۱۷۵ هزار میلیارد تومان می‌شود. این عدم نفع دولت با توجه به کسری بودجه ۳۲۰ هزار میلیاردی در بودجه سال ۱۴۰۰، یعنی تأمین بیش از نیمی از کسری بودجه با حذف ارز ترجیحی از کالاهای اساسی. طبق مصاحبه معاون امور اقتصادی سازمان برنامه و بودجه، تأمین این ارز از محل پایه پولی، آثار تورمی ۲۸٪ دارد. پس کاملاً قابل درک است که حذف ارز ترجیحی از کالاهای اساسی در نهایت به چه میزان می‌تواند در بهبود معیشت خانوارها کمک نماید و با شفافیت در قیمت‌ها، موجب

جلوگیری از ادامه توزیع رانت، انحصار، تورم و امضاهای به اصطلاح طلایی مدیران گردد. علاوه بر آن، تورم ناشی از افزایش پایه پولی، یک تورم ساختاری و بلندمدتی را در پی خواهد داشت و آثار آن سالیان سال گریبان اقتصاد ایران را خواهد گرفت. افزایش سطح آگاهی و دانش جامعه موجب می‌شود تا نتوانند به بهانه حمایت از مصرف‌کننده و طبقه فقیر، منابع ارزی کشور را به جیب طبقه خاصی سرازیر نمایند.

تا اینجای مطالب مربوط به رانت ۱۷۵ هزار میلیاردی ناشی از ارز ۷ میلیارد دلاری ارز ترجیحی کالاهای اساسی بود. حال به رانت ۱۰۵ میلیارد دلاری یارانه‌های بخش انرژی در ایران می‌پردازیم که نسبت به رانت قبلی بسیار بزرگ‌تر می‌باشد.

جدول توزیع یارانه پنهان مستقیم خانوار در دهک‌ها

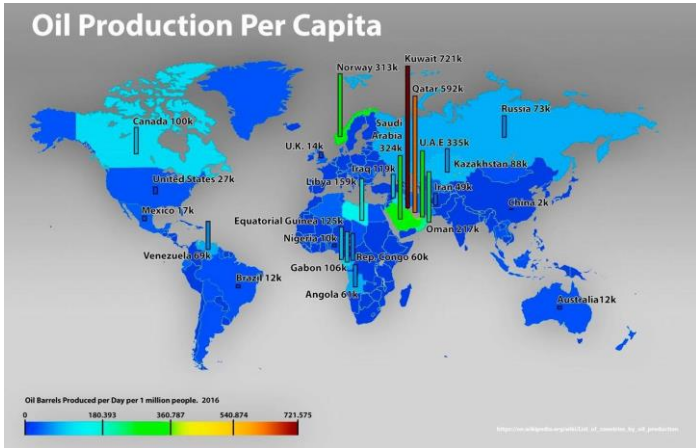
توزیع یارانه پنهان مستقیم خانوار در دهک‌ها										
دهک اول	دهک دوم	دهک سوم	دهک چهارم	دهک پنجم	دهک ششم	دهک هفتم	دهک هشتم	دهک نهم	دهک دهم	مجموع
۱.۶۵۰	۳.۷۲۰	۶.۲۴۱	۷.۷۰۴	۱۰.۰۴۲	۱۲.۰۷۵	۱۵.۰۸۳	۱۷.۵۵۴	۲۱.۴۸۱	۲۷.۹۷۳	۱۲۳.۵۲۴
۱.۴۹۹	۲.۲۸۹	۲.۷۸۹	۳.۱۱۸	۳.۵۶۵	۳.۹۰۴	۴.۳۹۳	۴.۹۳۵	۵.۱۷۴	۷.۶۳۴	۳۹.۹۰۰
۱۷۶	۲۵۱	۲۷۵	۳۰۱	۳۱۳	۳۴۱	۳۵۳	۳۸۰	۴۱۱	۵۹۶	۳.۳۹۷
۲۵۶	۲۴۰	۱۲۸	۵۶۰	۴۳۷	۵۹۶	۵۵۳	۱.۵۱۹	۱.۹۸۴	۳.۹۸۷	۱۰.۲۶۰
۴.۱۵۷	۵.۳۸۹	۶.۲۲۲	۶.۷۳۲	۷.۰۷۰	۷.۴۵۸	۷.۹۳۴	۸.۱۴۶	۸.۲۴۵	۱۱.۰۱۹	۷۲.۵۸۲
۷.۷۳۸	۱۱.۸۸۹	۱۵.۶۶۵	۱۸.۴۱۵	۲۱.۴۲۷	۲۴.۳۷۴	۲۸.۳۱۵	۳۲.۵۴۴	۳۷.۳۹۶	۵۱.۲۰۸	۲۴۹.۶۶۳
۳.۲	۵.۰	۶.۶	۷.۷	۸.۹	۱۰.۲	۱۱.۸	۱۳.۶	۱۵.۸	۲۱.۳	۱۰
-۷.۲	-۵.۴	-۳.۸	-۲.۷	-۱.۵	-۰.۲	۱.۴	۳.۲	۵.۴	۱۰.۹	

رقم یارانه در ۴ بخش بنزین، گازوئیل، برق و گاز (با احتساب نصف قیمت میانگین جهانی) حدود ۱۰۵ میلیارد دلار در سال می‌باشد. این رقم را با رقم فروش نفت در سال ۱۳۹۸ به میزان ۶/۴ میلیارد دلاری و در سال ۱۳۹۹ نزدیک به صفر. (حدود ۱/۲ میلیارد دلاری) مقایسه نمایید. در صورتی این میزان از یارانه به بخش انرژی در کشور اختصاص می‌یابد که ایران در میزان ذخیره و تولید گاز و نفت به نسبت جمعیتش در منطقه، ۱۱ امین کشور است و کشورهای دیگر به مراتب وضعیت بهتری دارند.

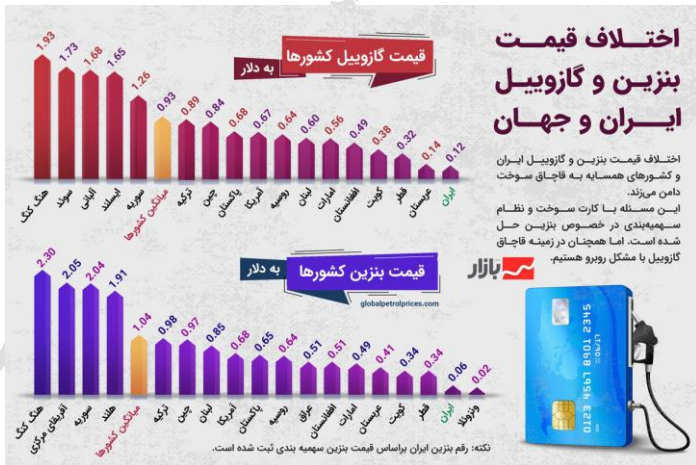


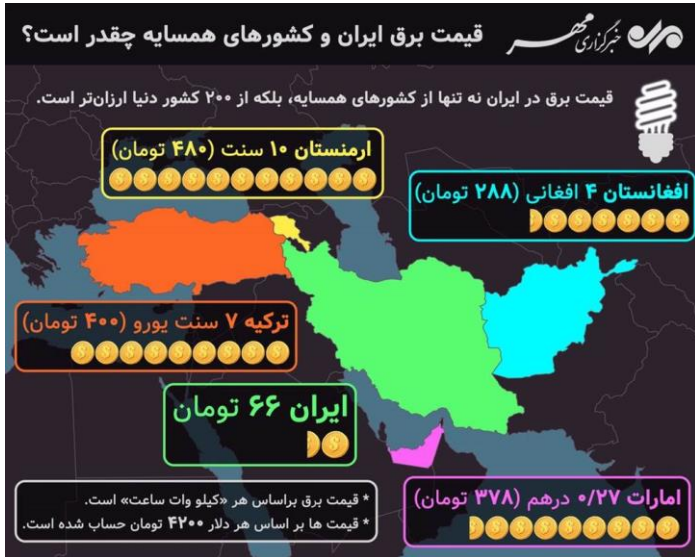
سایت شرق نیوز

تولید نفت نسبت به جمعیت



با این حال ایران در رابطه با قیمت حامل‌های انرژی در بخش گازوئیل ارزانترین در دنیا، در خصوص بنزین بعد از ونزوئلا دومین کشور ارزان و در بخش برق از ۲۰۰ کشور دنیا ارزان تر است.

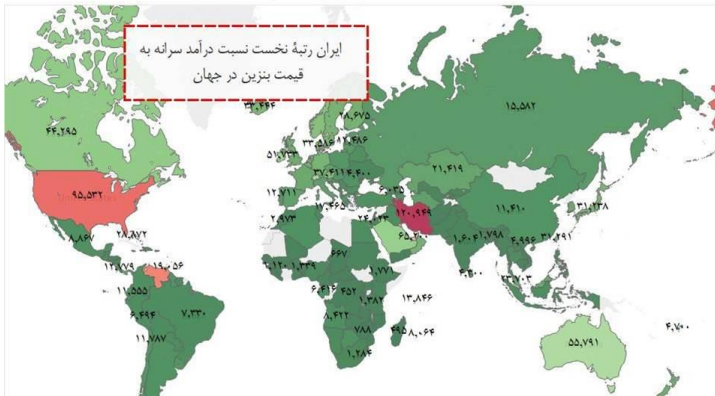




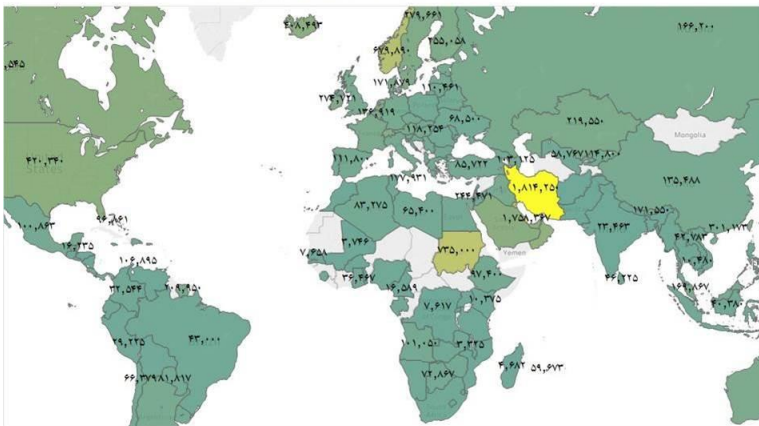
خبرگزاری مهر

شاید مطرح شود که این قیمت‌ها باید با درآمد سرانه هر ایرانی مقایسه شود تا بر اساس قدرت خرید خانوار، قابل مقایسه با دیگر کشورها باشد. در این بخش هم آمارها نشان می‌دهند که در بخش بنزین و برق ایران رتبه نخست در جهان را دارد.

Per Capita Income to PetrolPrice



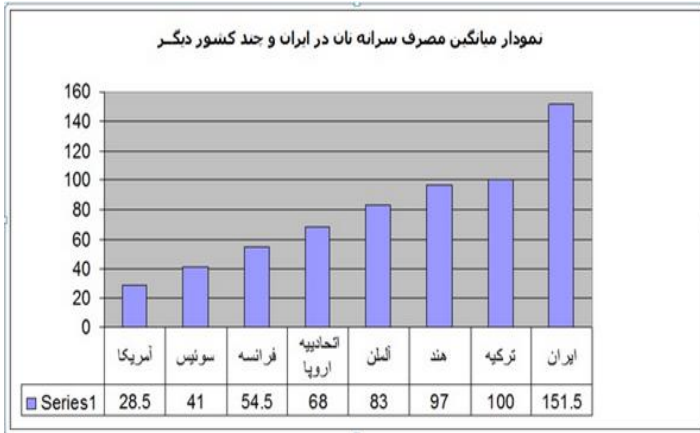
Per Capita Income to Electricity Price



سایت اقتصاد آنلاین

این حجم از یارانه علاوه بر آنکه بر میزان مصرف غیر بهینه در جامعه دامن می‌زند، موجب ترویج اسراف و عدم بهره‌وری از منابع موجود می‌شود (که در بخش نان هم قابل مشاهده است)

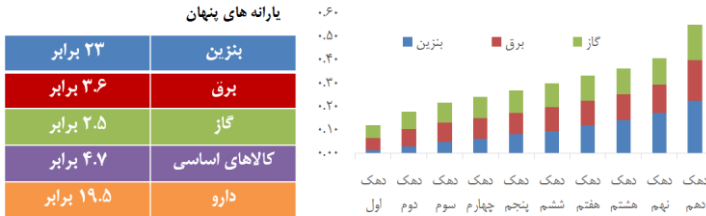
آمار اداره کل غلات و خدمات بازرگانی استان تهران



بدتر از آن این واقعیت است که این حجم از یارانه که به بهانه حمایت از دهک‌های پایین جامعه اختصاص می‌یابد، باز توسط دهک‌های بالایی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و همین یارانه‌ها هستند که فاصله طبقاتی در ایران را تشدید می‌کنند.



نسبت بهره‌مندی دهک دهم به دهک اول از



خبرگزاری ایرنا

طبق محاسبه اقتصادآنلاین ، رقم یارانه فقط در ۴ مورد انرژی برق، گاز، گازوئیل و بنزین حدود ۲ میلیون میلیارد تومان است یعنی از جیب هر ایرانی سالانه ۲۵ میلیون تومان برای یارانه می‌رود اما سهم دهک اول برابر ۷۰۰ هزار تومان است !!! بازی تکراری - به نام فقرا به کام اغنیا - که همه ناشی از عدم اطلاع مردم از وضعیت بودجه و هزینه کرد منابع و نحوه توزیع آن می‌باشد.

یکی از طرح‌های مطروحه در سال‌های اخیر که به نظر نگارنده می‌تواند راه حلی برای خروج از بحران موجود باشد، طرح بازار متشکل انرژی است که توسط ۲ اقتصاددان جوان کشورمان آقایان صادق الحسینی و مروی تهیه و منتشر گردیده که ضمن تقدیر از ایشان درخصوص تدوین چنین طرحی، بنده با ذکر منبع نسبت به انتشار این تئوری جهت انتقال اطلاعات و دانش عمومی اقدام می‌نمایم.

این طرح که بر مبنای فاصله گرفتن از تبعات یارانه کالایی تدوین گردیده (تبعاتی همچون توزیع نابرابر، قاچاق گسترده و سیستماتیک، از بین رفتن صنایع تحول‌گرا و بهره‌ور و عدم ایجاد انگیزه برای صرفه‌جویی مردم)، پیشنهاد اختصاص این حجم از یارانه انرژی را به ۳ بخش در اقتصاد داده است:

۱/۳ این مبلغ بصورت یارانه نقدی و مستقیم به مردم پرداخت شود. که این مقدار به اندازه متوسط مصرف یک خانوار اروپایی از سبد انرژی است. ۱/۳ آن در اختیار دولت قرار گیرد جهت جبران کسری بودجه و کنترل شوک ناشی از حذف یارانه‌ها (مهمترین عامل تورم، کسری بودجه دولت می‌باشد)

۱/۳ از منابع صرف حمایت از صادرات و درآمدهای ارزی و ورود تکنولوژی‌های سازنده جهت بازسازی صنایع و افزایش بهره‌وری آنان شود. طبق نمودارهای زیر وضعیت کنونی اختصاص یارانه در بخش‌های مختلف و بعد از اجرای این طرح مورد بررسی قرار گرفته است.

نمودار توزیع یارانه بنزین قبل از اجرای طرح

توزیع یارانه پنهان مستقیم خانوار در دهک‌ها (یارانه بنزین)



نمودار توزیع یارانه بنزین بعد از اجرای طرح

نمودار شماره ۱۲: خالص یارانه برداختی بنزین به خانوارها در طرح بازار متشکل انرژی



نمودار توزیع یارانه گاز بعد از اجرای طرح



سایت اقتصاد آنلاین

نمودار توزیع یارانه برق بعد از اجرای طرح



سایت اقتصاد آنلاین

همانطور که قابل مشاهده است، آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی و حذف یارانه‌ی آنها و اختصاص حتی $\frac{1}{3}$ از این مبلغ به دهک‌های جامعه، نه تنها به اقشار ضعیف و آسیب پذیر جامعه صدمه‌ای وارد نمی‌آورد بلکه ۵ دهک پایین جامعه می‌توانند مازاد سهمیه انرژی خود را در بورس بازار متشکل انرژی به فروش رسانند که در نتیجه این درآمد، با افزایش سطح رفاه در دهک‌های پایین، می‌توانیم شاهد کاهش فاصله طبقاتی دهک‌های جامعه در دراز مدت باشیم. این خود یک تور ایمنی برای طبقات آسیب پذیر جامعه در مواقع گذار اقتصادی محسوب می‌گردد.

پس بدانیم و آگاه باشیم که نه تنها با حذف یارانه‌ها بحرانی برای دهک‌های پایین و میانی به وجود نمی‌آید بلکه منافع بلند مدت آن به جهت افزایش قدرت خرید و کاهش تورم، قابل پیشبینی است و اگر مسئول یا نماینده‌ای طی مصاحبه و خطابه‌ای مردم را از این کار ترسانده و برحذر نماید، نمایندگی او از جریان رانت خوار کشور دور از تصور نمی‌باشد.

ممنوع است



جوزف استیگلیتز (Joseph Stiglitz) اقتصاددان یهودی معاصر آمریکایی

و استاد دانشگاه استانفورد است. وی برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ گردید. همچنین از مشهورترین نمایندگان مکتب اقتصاد کینزی نو می‌باشد. وی شهرتش را به خصوص بعد از انتقادهای شدیدش از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به دست آورد. او یکی از پر سروصداترین اقتصاددانان معاصر جهان محسوب می‌شود که در سال ۱۹۹۷ به ریاست اقتصاددانان بانک جهانی برگزیده شد و انتقادهایی از توصیه‌های یکسان این بانک به کشورهای جهان سوم بدون در نظر گرفتن اقتضائات ساختاری و نهادی این کشورها ارائه کرد که به اعتقاد وی نه تنها آنها را به توسعه اقتصادی نرسانده بلکه مشکلات این کشورها را حادتر هم کرده است. او در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون، از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ میلادی عضو شورای مشاوران اقتصادی آمریکا بود.

استیگلیتز در کتاب معروف خود بنام "جهانی سازی و مسائل آن" که توسط آقای حسن گلریز در ایران ترجمه و توسط نشر نی منتشر گردیده است، با توجه به دانش و تجربه خود در سطوح بالای مدیریتی بانک جهانی، مساله جهانی سازی و نقش روابط موجود در سازمان های بین المللی در ایجاد نظم نوین اقتصاد در دنیا را به چالش کشیده است.

با توجه به آنکه صداقت در گفتار استیگلیتز در کتاب مذکور مشهود است و ایشان به دور از سیاست بازی ها و منفعت طلبی های مرسوم در انتشار اطلاعات ، با حسن نیت این کتاب را به رشته تحریر درآورده است ، بنده نیز بر خود لازم دانستم چکیده ای از مطالب ایشان را بصورت فصلی از کتاب بیاورم که به راستی کمتر اقتصاددانی در جهان توانسته در خصوص ساز و کارها و ضعف های روابط اقتصاد بین الملل به مانند استیگلیتز حق مطلب را ادا نماید.

مطالعه این بخش در کنار مطالب بخش اصلی کتاب، خواننده را با سازوکارهای جریانات اقتصاد بین الملل و تجارب کشورهای موفق یا شکست خورده در طی این مسیر آشنا می کند و در نهایت ، راه حل توسعه پایدار و متوازی که شامل بیشینه ای از افراد جامعه باشد ، ارائه می گردد.

جهانی‌سازی و مسائل آن

استیگلتیز مدافع مشروط اقتصاد باز است. به عقیده وی یکی از دلایل بحران آسیای شرقی این بود که حساب سرمایه سریع‌تر از حد انتظار آزاد شد. سیاستی که با امضاء تفاهم واشنگتن* به تمام کشورهای در حال توسعه توصیه شد.

***تفاهم واشنگتن:** به مجموعه سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر آن اصرار دارند و بر کاهش تورم، آزادسازی اقتصاد و خصوصی‌سازی تأکید دارد. سیاست‌هایی که حاصلی جز ادامه رکود، بیکاری و بحران‌های اقتصادی-اجتماعی نداشته است.

در مقابل توصیه به کشورهای در حال توسعه به جهت آزادسازی بی‌قید و شرط بازارهایشان، رفتار ریاکارانه کشورهای صنعتی و غربی قابل تامل است:

۱- بازار خود را بر روی محصولات کشاورزی فقیر و در حال توسعه بسته و یا محدود می‌کنند و بر روی محصولات کشاورزی خود یارانه پرداخت می‌کنند.

۲- به کشورهای در حال توسعه فشار می‌آورند که دروازه‌های کشور را به روی محصولات صنعتی آنان باز کنند و در مقابل فشار می‌آورند تا آن‌ها یارانه را از روی محصولات صنعتی خود بردارند.

نتیجه چیزی جز کاهش بهای کالاهای صادراتی برخی از کشورهای فقیر در قیاس با آنچه بابت وارداتشان می‌پردازند نبوده و این به مفهوم فقیرتر شدن این کشورهاست. در حین آزادسازی بازارها با سرعت بالا و در نبود زیرساخت‌های لازم به جهت کنترل و مقابله با عوارض آزادسازی، بانک‌ها و موسسات مالی غربی با سرازیر کردن پول‌های سوزان* به کشور مورد نظر با هدف کسب

سودهای سوداگرانه، در مدت کوتاهی سرمایه خود را رشد داده و پس از آن به سرعت از آن بازار خارج می‌شوند. ماحصل این عملکرد چیزی جز کاهش ارزش پول ملی و در نهایت سقوط سیستم بانکی آن اقتصاد نمی‌باشد. به همین دلایل بود که کشورهای موفق شرق آسیا و سواست گونه نسبت به مراحل جهانی شدن اقدام نمودند.

*** پول سوزان:** پولی که به سرعت وارد بازار یک کشور می‌شود و سریعاً خارج می‌شود و روی ارزش پول آن کشور تأثیر مخرب دارد.

در حالی که هدف اولیه‌ی پدیده جهانی‌سازی چیزی به جز نزدیک شدن کشورها و ملت‌های جهان و در نتیجه کاهش شدید هزینه‌های حمل‌ونقل و ارتباطات و رفع موانع بر سرراه جریان کالاها و خدمات، سرمایه، دانش و تا حدودی افراد نبوده است، شاهد نتایج دوگانه‌ی ناشی از عملکرد متفاوت کشورها بوده ایم. گروه برنده شامل کشورهایی است که با برنامه ریزی دقیق و ایجاد زیرساخت‌های مورد نیاز و اخذ سیاست‌های صادرات محور، خود را برای رویارویی با رقبای زبده در بازارهای بین‌المللی آماده کردند که در این حالت وقتی صادرات، نیروی محرکه رشد اقتصادی کشور می‌شود (تعداد زیادی از کشورهای شرق آسیا)، تجارت بین‌الملل به توسعه اقتصادی کمک می‌کند. در مقابل، کشورهای بازنده هستند که غیر مسئولانه عمل کرده و خوشبین به وعده‌ها و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، قایق بی‌دفاع اقتصاد خود را در اقیانوس پر تلاطم و بی‌رحم بازارهای بین‌المللی رها ساختند.

پس قابل استنباط است که جهانی‌سازی هم می‌تواند خوب باشد و هم بد، مثلاً برای کشورهای شرق آسیا که جهانی‌سازی را به سبک و سیاق و با سرعت

موردنظر خوددنبال کرده‌اند، منافع عظیمی داشته است. بحران ۱۹۹۶ درس‌های بزرگی به آنان نسبت به چگونگی عملکردشان داد. حال برای آنکه با ساختارهای ریاکارانه سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی بیشتر آشنا بشویم، باید دید در کنفرانس "برتون وودز" چه گذشت.

خروجی کنفرانس پولی و مالی «برتون وودز»:

۱- صندوق بین‌المللی پول IMF: جهت نظارت بر امور اقتصاد کلان (از قبیل کسری بودجه، سیاست‌های پولی، تورم، کسری تجاری و استقراض از خارج)

۲- بانک جهانی: مسائل ساختاری (از جمله هزینه دولت‌ها، نهادهای مالی کشور، بازار کار و سیاست‌های تجاری)

این ۲ نهاد جهت تأمین مالی بازسازی اروپا و اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده با محوریت «کینز» انگلیسی در کنفرانس برتون وودز شکل گرفت. به اعتقاد کینز که نماینده انگلیس در این کنفرانس بود، علت سقوط اقتصاد، کاهش تقاضای کل است و سیاست‌های دولت می‌تواند به افزایش تقاضا کمک نماید. اگر سیاست‌های پولی کار نکرد، دولت‌ها به سیاست‌های مالی تکیه و هزینه‌های خود را افزایش و یا مالیات را کاهش می‌دهند (اتخاذ سیاست‌های انبساطی جهت تحریک بازار).

صندوق که به جهت فشار بر کشورها در خصوص اتخاذ سیاست‌های انبساطی مثل افزایش هزینه‌ها، کاهش مالیات و کاهش نرخ‌های بهره تأسیس شد، اما امروزه صندوق زمانی وام می‌دهد که سیاست کاهش کسری بودجه، افزایش

مالیات‌ها یا افزایش نرخ‌های بهره را در پیش گیرند که موجب رکود و فروپاشی اقتصاد آن‌ها می‌شود - بدن کینز در گور خواهد لرزید -

در ابتدا صندوق وظیفه تزیق سرمایه به کشورهای در حال توسعه جهت افزایش تقاضای کل را داشت، ولی بعداً بانک‌ها و بازارهای مالی غربی با وام‌های با بهره، این وظیفه را ایفا و وظیفه صندوق، تزیق پول در زمان بحران مالی این کشورها جهت پرداخت بدهی بانک‌های غربی شد.

متأسفانه اکنون سیاست‌های صندوق، آزادسازی زودرس بازار سرمایه در کشورها به سود غرب و در نتیجه بی‌ثباتی جهانی است. در بسیاری از موارد، کمک صندوق پس از بحران در کشورهای فقیر، وضع را دوچندان وخیم‌تر می‌کند. زیرا هم حاکمیت و استقلال آن کشور با سیاست‌های تحمیلی صندوق به خطر می‌افتد و هم این کمک‌ها صرف بازپرداخت بدهی‌ها به بانک‌ها و مؤسسات مالی غرب می‌شود.

در مواردی که آزادسازی سریع تجارت به توصیه صندوق و توسط برخی کشورها انجام پذیرفته، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، فاجعه بار بوده است زیرا:

۱- قبل از آنکه بخش‌های کشاورزی و صنعتی بتوانند رشد کنند و خود را برای این آزادسازی آماده کنند، توسط محصولات آمریکایی و اروپایی که به شدت یارانه می‌گیرند، نابود می‌شوند و شغل‌ها از بین می‌روند.

۲- فشار صندوق بر اتخاذ سیاست‌های انقباضی و افزایش نرخ بهره، عملاً ایجاد شغل را غیرممکن می‌سازد (فاجعه اجتماعی بیکاری)

۳- عدم اجرای تور ایمنی قبل از آزادی تجارت، موجب فقر کارگران بیکار

شده می‌شود.

۴- ورود پول سوزان مانند رها کردن قایق کوچک این کشورها در یک اقیانوس، قبل از تعمیر منافذ آن می‌باشد که با یک موج سنگین واژگون می‌شود.

۵- هرج و مرج سیاسی و اجتماعی که موجب کاهش رتبه ریسک سرمایه‌گذاری و خروج سرمایه از اقتصاد آن کشور می‌شود.

مسئله وجود یا نبود این سازمان‌ها نیست بلکه نحوه اداره این سازمان‌هاست. این سازمان‌ها نه فقط تحت سلطه ثروتمندترین کشورهای صنعتی هستند، بلکه زیر تأثیر گروه‌های بانفوذ تجاری و مالی این کشورها می‌باشند.

توجه به ساختار این سازمان‌ها به بسیاری از چراها پاسخ خواهد داد:

صندوق بین‌المللی پول: که متشکل از وزیران دارایی و رؤسای بانک‌های جهانی است.

سازمان تجارت جهانی: تشکیل شده از وزیران بازرگانی.

هریک از این وزرا در داخل کشور خود وابسته به گروه خاصی از جامعه هستند، مثلاً وزیر بازرگانی، بازتاب‌دهنده منافع تجار است و حفظ منافع تجاری به این علت که مورد خواست تولیدکنندگان آن کشور می‌باشد، مورد توجه آن- است و توجه خاصی به افزایش بهای کالاهای مصرفی مردم عادی و یا پرداخت یارانه که باعث افزایش مالیات‌ها می‌شوند، نمی‌کند. وحتىی توجهی به محیط- زیست و مسائل کارگری ندارد. سیاست سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی، غالباً به شدت به منافع گروه‌های بانفوذ کشورهای صنعتی گره خورده است، به گونه‌ای که پس از بازنشستگی و یا کناره‌گیری مدیران این سازمان‌های بین‌المللی، ایشان جذب بانک‌ها و مؤسسات بزرگ غربی به عنوان مدیران ارشد می‌شوند.

در نتیجه این ساختارها و تحت لوای «تفاهم واشنگتن» - پیمانی بر سر آزادسازی بازارها -، خصوصی سازی شرکت‌های دولتی و سیاست‌های دیگری که مشوق سرمایه‌گذاری خارجی هستند، مانند کاهش رسمی ارزش پول رایج و نظارت‌زدایی - که جملگی حاصلی جز منتفع شدن طبقات مرفه به هزینه فقرا نداشته است. در اینجاست که تئوری اداره جهان بدون حکومت جهانی معنا پیدا می‌کند. نظامی که در آن معدودی سازمان، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و معدود بازیگران دیگر که عبارتند از وزای دارایی، بازرگانی و تجارت که وابسته به منافع مالی و تجاری هستند، بر این عرصه تسلط دارند، ولی بسیاری دیگر که از تصمیمات آن‌ها متأثر می‌شوند، هیچ فرصتی برای ابراز نظر ندارند. زمان آن فرا رسیده که برخی از قواعد حاکم بر نظام اقتصاد بین‌المللی عوض شود. می‌بایستی اقتصاد جهانی جدیدی به وجود آید که در آن رشد، نه فقط پایدارتر و آسیب‌ناپذیرتر است، بلکه ثمرات این رشد به نحو عادلانه‌تر میان همه تقسیم می‌شود.

وظایف و عملکرد صندوق بین‌المللی پول IMF

این صندوق با هدف تأمین مالی کشورهای درگیر بحران نقدینگی و به منظور حفظ ثبات اقتصاد جهانی تأسیس شده است (هدف کینز). صندوقی که به تأمین کسر بودجه کشور کمک کند تا اشتغال کامل حاصل شود، ولی متأسفانه موضع امروز صندوق، ریاضت مالی است که قبل از عصر کینز در مواجهه با رکود اقتصادی توصیه می‌شد (البته این سیاست‌ها در مواجهه با کشورهای در حال توسعه است و نه کشورهای پیشرفته جهان!!!). صندوق همیشه شرایط

موافقت‌نامه‌های وام را به کشورها تحمیل می‌کند (که موجب به خطر افتادن استقلال و حاکمیت کشورها می‌شود) ولی مدعی است که چنین نمی‌کند، بلکه شرایط را به مذاکره می‌گذارد. ولی این مذاکره یکطرفه است و قدرت در دست صندوق. زیرا این کشورها به شدت نیازمند این وام هستند و صندوق هم در بسیاری از مواردی که جزو حیطة اختیارات و وظایف آن نیست، دخالت می‌کند. حال این سؤال مطرح است: آیا پس از خاتمه استعمار، واقعاً چیزی تغییر کرده است؟؟

اعلام صندوق مبنی بر قطع مذاکره با یک کشور و یا تعویق آن، علامت منفی به بازار فرستاده و موجب افزایش نرخ بهره و یا قطع وجه بخش خصوصی می‌شود. سایر کمک‌رسانان بین‌المللی، دسترسی به وجوهشان و یا بخشودگی وام- هایشان را منوط به تأیید صندوق می‌کنند. این امر قدرت صندوق را در تحمیل خواسته‌هایش تقویت و موضع کشور نیازمند کمک را تضعیف می‌کند. در این حال الزامات صندوق را «شرایط وام» و «مشروط بودن وام» می‌گویند و مثلاً اگر صندوق قصد کند که بازار مالی‌اش را آزاد کند، وامش را به صورت اقساط می‌پردازد و قسط‌های بعدی را مشروط به بررسی اقدامات انجام شده جهت آزادی بازار می‌کند.

وظایف بانک‌های مرکزی دنیا و صندوق:

بانک مرکزی اروپا، مسئول کنترل تورم است و توجهی به بیکاری و وضعیت معیشت مردم و رشد اقتصادی ندارد. سیاستی که صندوق در کل دنیا دنبال می‌کند. به این خاطر که نرخ تورم در جهان می‌بایستی کنترل شود، زیرا افزایش

بیش از ۲٪ تورم موجب می‌شود کسی به اوراق قرضه آمریکا اقبالی نشان ندهد و در آن صورت آمریکا مجبور می‌شود نرخ بهره اوراق را افزایش دهد که فشار مالی زیادی به این کشور وارد می‌کند.

در آن سو، بیشترین بدهکارهای دنیا، آمریکا و کشورهای صنعتی هستند (مثلاً ایتالیا حدود 2.4 تریلیون دلار در سال ۲۰۲۰) که با افزایش نرخ بهره، هزینه‌های بدهی افزایش می‌یابد و این کشورها متضرر می‌شوند. پس تورم در جهان می‌بایستی کنترل شود و این فشار به کشورهای در حال توسعه می‌رسد. در کنار این‌ها، بانک‌ها و مؤسسات مالی که به دنیا وام می‌دهند، با افزایش تورم، شاهد کاهش ارزش پول‌هایشان هستند که به صورت وام پرداخت کرده‌اند. در نتیجه خزانه‌داری آمریکا به عنوان مسئول صدور اوراق قرضه آمریکا، بدهکاران عمده صنعتی و غربی در کنار بانک‌ها و مؤسسات مالی دنیا با عاملیت صندوق بین‌المللی پول، در صدد کنترل تورم در دنیا می‌باشند و این موجب خسران در توسعه کشورهای فقیر در حال توسعه دنیا می‌شود. کنترل تورم نیازمند اتخاذ سیاست‌های انقباضی و در نتیجه باعث کند شدن رشد می‌گردد. آمریکا و غرب با این کارشان نردبانی را که خود برای توسعه از آن بالا رفته‌اند و اکنون نوبت سایر کشورهای در حال توسعه است را از لبه بام هول داده و واژگون می‌نمایند.

کشورهایی که بانک مرکزی غیرمستقل دارند، رشد اقتصادی سریع‌تر، نوسانات کمتر و ضعیف‌تری در اقتصاد دارند. زیرا به عدالت اجتماعی، نرخ بیکاری و اقشار ضعیف توجه می‌کنند. در صورتی که بانک‌های مرکزی مستقل فقط بر کنترل تورم توجه می‌نمایند. اصرار صندوق به مستقل بودن بانک‌های مرکزی به این خاطر است که انحصارگرایان و کارتل‌ها برایشان خیلی راحت است که با یک

بانک مستقل کار کنند تا بانکی که عملیاتش زیر کنترل مستقیم فرآیندهای سیاسی است.

صندوق زیر نفوذ خزانه‌داری آمریکا، شرایط سیاسی و اقتصادی بر کشورها تحمیل می‌کند. شرایطی که مردم آمریکا در مورد خودشان غیر قابل قبول می‌دانند (مداخله به وسیله یک قدرت استعماری جدید در حاکمیت کشورها) مثل آزادسازی بازارها در کنیا و یا ریاضت مالی در آسیای شرقی که روی این اقتصادها تأثیر منفی داشته است. صندوق قبل از رفتن به کشور مشتری، یک گزارش پیش‌نویس ابتدایی تهیه می‌کند به نام «گزارش قالب» که عموماً برای کشورها یکسان است و به صورت گزارش «یک قبا برای همه» تهیه می‌شود (عموماً افزایش نرخ بهره به بهانه کنترل تورم)، در صورتی که صندوق می‌بایستی برای ارزیابی و تنظیم برنامه‌های وامش در داخل کشور مقصد به مشاوره بپردازد، زیرا:

۱- مشاوران داخل کشور بیش از کارشناسان صندوق به اقتصاد کشور آشنا هستند.

۲- برنامه‌ها با اتفاق نظر عمومی، تضمین اجرایی پیدا می‌کند.

۳- سیاست‌ها و راهبردهای توسعه می‌بایستی با مقتضیات کشور مطابقت داشته باشد.

اشتباهات صندوق

در بازارگرایی افراطی، که صندوق معتقد آن است، فرض بر این است که بازارها به دقت عمل می‌کنند و در آن‌ها تقاضای کار و عرضه آن، مثل هر کالا یا عامل دیگر مساوی است. بیکاری نمی‌تواند به وجود آید - بیکاری غیراختیاری

وجود ندارد - و مشکل از عملکرد بازار نیست. با این تفسیر بیکاری 25%، «بحران بزرگ» 1930 نتیجه افزایش ناگهانی تقاضا برای استراحت و تفریح بوده است!!! حاصل این استدلال روشن است: اگر بیکاری وجود دارد، دستمزدها را کاهش دهید. صندوق بر تأثیر کوتاه‌مدت سیاست‌های خود بر اقتصاد و مردم کشور کاری ندارد.

در کشورهای صنعتی، بیکاران تحت بیمه‌های بیکاری تسکین داده می‌شوند، ولی در کشورهای کمتر توسعه یافته، کارگران بیکار شده به علت عدم وجود برنامه‌های بیمه بیکاری، هزینه‌ای برای دولت ندارند، ولی هزینه‌های اجتماعی بزرگی نظیر شورش‌های شهری، افزایش جرم و جنایت و ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی دارد.

یا در خصوص اتیوپی، صندوق از اتیوپی خواسته بود نه تنها بازارهای مالی خود را به روی رقیبان باز کند، بلکه بزرگ‌ترین بانک خود را - بانکی که از یک بانک محلی در آمریکا هم ضعیف‌تر است - به چندین بانک تقسیم کند. در دنیایی که در آمریکا، مؤسسات مالی و بانکی بزرگ در هم ادغام می‌شوند تا قدرت رقابت خود را حفظ کنند. با ورود مؤسسات مالی جهانی به یک کشور، به علت قدرت برتر، تمامی سپرده‌گذاران بانک آن کشور را به سمت خود جذب کرده، در حالی که این مؤسسات بیشتر مایلند به شرکت‌های بزرگ چند ملیتی وام بدهند تا کسب و کارهای کوچک و محلی و زارعین. این گونه سیستم مالی و بانکی یک کشور تضعیف و در نهایت نابود می‌شود. صندوق از اتیوپی خواسته بود نرخ بهره در بازار آزاد شود، کاری که آمریکا تا سال ۱۹۷۰ تا زمانی که بازارهایش و ابزارش به خوبی توسعه نیفتاده بود، اجازه آن را نداده بود.

توصیه های توافق واشنگتن:

۱- ریاضت مالی ۲- خصوصی سازی ۳- آزادی بازارها

این توصیه ها طی دهه ۸۰ میلادی برای حل مشکل آمریکای لاتین تا حدودی کارساز بود. زیرا این کشورها سیاست پولی بی بند و باری داشتند که منجر به تورم غیر قابل کنترل شده بود. کشورها نمی توانند پیوسته کسری بودجه بزرگی داشته باشند و رشد پایدار با تورم شدید میانه ای ندارد. انضباط مالی بایستی تا حدودی رعایت شود.

اگر آزادی تجارت - پایین آوردن تعرفه ها و حذف دیگر ابزار حمایتی - به درستی و با سرعت قابل قبول صورت بپذیرد ، موجب افزایش راندمان صنایع و بنگاه ها و قوی شدن آن ها می شود و کاهش بارانه ها موجب کاهش فشار بر بودجه کشور (تقلیل کسری بودجه) و تورم می گردد، به طوری که هم زمان با از میان رفتن مشاغل غیر کارا شغل های تازه ای ایجاد می گردد و با ایجاد قوانین جدید و کارا و تامین زیرساخت ها ، منافع زیادی از آزادی تجاری حاصل می شود که ناشی از کارایی بهتر است. با افزایش بهره وری بنگاه های اقتصادی و به تبع آن افزایش توان رقابت با خارج در کنار کاهش هزینه های بنگاه ها و صنایع ، شاهد افزایش قدرت خرید و رفاه عمومی خواهیم بود.

ریاضت اقتصادی بیش از حد سختگیرانه صندوق ، موجب رکود می شود و نرخ بهره بالا مانع رشد بنگاه های تجاری نوپا می گردد.

خصوصی سازی:

دولت ها عموماً کارشان به اداره امور کارخانه ها و بنگاه ها ربطی ندارد و بنگاه های خصوصی با رفتار رقابتی از پس این کارها بهتر بر می آیند. صندوق

فرض را بر این می‌گذارد که بازار فوراً هر گونه نیازی را مرتفع می‌کند در صورتیکه خود صندوق خلاف این را می‌داند ولی این سیاست را دست‌آویزی برای رسیدن به اهداف گروه‌های خاص قرار می‌دهد، در حالی که بسیاری از فعالیت‌های دولت از آن جهت انجام می‌شود که بازارها در ارائه خدمات اساسی شکست خورده‌اند. مثلاً در اروپا زمانی که نظام تامین اجتماعی و بیمه‌های بیکاری و از کار افتادگی خود را پایه ریزی کردند هیچ‌بنگاه خصوصی در بین نبود که این خدمات را ارائه دهند و بعداً بنگاه‌های خصوصی شکل گرفتند. و یا در خصوص هزینه‌کرد درباره تحقیقات، تکنولوژی و ... ایجاد زیرساخت‌ها وظیفه دولت است.

یا مثلاً هیچ‌گاه بخش خصوصی وام‌ساختمانی کم بهره جهت حمایت از خانواده‌های کم‌درآمد و متوسط قرار نمی‌دهد. (یکی از دلایل تشکیل «انجمن ملی فدرال ترهین اموال» -فانی می-) حذف برخی بنگاه‌های دولتی می‌تواند خلأ بزرگی ایجاد کند حتی زمانی که بخش خصوصی همه وارد شوند. مثلاً در ساحل عاج با خصوصی شدن مخابرات، بخش خصوصی چنان اینترنت را گران کرد که حتی دانشجویان نمی‌توانستند به اینترنت که پلی برای ممانعت از گسترش شکاف اطلاعاتی بین فقرا و اغنیا بود، دسترسی داشته باشند.

خصوصی‌سازی یک انحصار تحت مقررات در نیامده، درآمد بیشتری نصیب دولت می‌کند و صندوق فقط بر کسری بودجه تمرکز دارد تا مسائل ساختاری مثل کارایی و قابلیت رقابت صنایع. در نتیجه مصرف‌کننده است که می‌بایستی فشارش را تحمل کند. بخاطر توجه صرف بر کارایی کل اقتصاد، با سیاست کاهش دستمزدها، واحدهای زیان‌ده دولتی به سود دهی می‌رسند اما بیکاری

هزینه های اجتماعی دارد که بنگاه های خصوصی آن ها را اساسا به حساب نمی آورند. وقتی حمایت های شغلی در کمترین حد باشد ، کارفرمایان می توانند با کمترین هزینه ای کارکنان را اخراج کنند. حتی فرآیند خصوصی سازی نیز به درستی در این کشورها انجام نمی پذیرد. مقامات دولتی فاسد ترجیح می دهند به جای اختلاس در سود سالانه بنگاه، با فروش واحد دولتی با بهای زیر بهای بازار، به جای آنکه آن را برای جانشینان خود بگذارند، بخش عمده ای از ارزش آن را برای خود طلب کنند و متأسفانه در فقدان یک ساختار قضایی سالم و زیرساخت ها، مالکان جدید این دارایی ها را به عوض آنکه پایه گسترش صنعت قرار دهند، خرد کرده و به فروش می رسانند (به علت رانت و از ترس بازپس گیری با به قدرت رسیدن دولت بعدی)

آزادسازی:

به معنای حذف مداخله دولت در بازارهای مالی، بازار سرمایه و رفع موانع تجاری.

فرض بر این است که آزادسازی تجارت، با سوق دادن منابع از کاربردهای غیرتولیدی به کاربردهای مولدتر، درآمد کشور را بالا ببرد و از مزیت نسبی سود ببرند. ولی در عمل صنایع غیرکارا، زیر فشار رقابت بین المللی از بین می روند و برخلاف حرف صندوق که می گوید همزمان با از بین رفتن مشاغل قدیمی و غیرکارا، مشاغل تازه و مولدتر خلق می شود، این گونه نمی شود زیرا برای ایجاد شغل جدید ۲ عامل لازم است:

۱- سرمایه: مشکل نارسایی‌های تأمین مالی بانکی در کشورهای در حال توسعه در کنار توصیه صندوق به ریاضت اقتصادی شامل نرخ بهره بالا، سرمایه- گذاری جدید را بیش از پیش پرهزینه می‌کند.

۲- کارفرمایی: نارسایی در آموزش کشورهای در حال توسعه. تجربه کشورها ثابت کرده که سرمایه‌گذاری در واحدهای جدید- سرمایه- گذاری‌های مشهور به «سرسبز» - در مقایسه با کنترل واحدهای موجود توسط سرمایه‌گذاران خصوصی - از بین برنده مشاغل است تا خلق‌کننده مشاغل جدید.

علت موفقیت کشورهای شرق آسیا در آزادسازی

- ۱- این کار را به آرامی و مرحله به مرحله انجام دادند.
- ۲- از مزیت جهانی‌سازی استفاده کرده، صادراتشان را بالا برده و به رشد سریع‌تری دست یافتند.
- ۳- موانع حمایتی را با دقت و نظم و طی مراحل و تنها زمانی که مشاغل جدید ایجاد شدند، برداشتند. ابتدا مطمئن شدند که سرمایه برای ایجاد بنگاه‌ها و مشاغل تازه در دسترس است و حتی در تشویق بنگاه‌های جدید، نقش کارفرمایی برای خود پذیرفتند (چین بعد ۲۵ سال، موانع تجاری را به تدریج برداشت).

رفتارهای دوگانه ناشی از دورویی غرب

کشورهای غربی، آزادسازی را برای محصولات صادراتی خود می‌خواستند و از بخش‌هایی که قدرت رقابت با کشورهای در حال توسعه را نداشتند همچنان

حمایت کردند. بخش‌هایی مثل کشاورزی، نساجی و ... تعرفه‌ها برای کالاهاى صنعتی از قبیل اتومبیل تا ماشین‌های صنعتی غربی کاهش پیدا کرده بود، ولی پارانه کشاورزی کشورهای صنعتی باقی مانده بود و بازارهایشان را بر روی محصولات نساجی کشورهای در حال توسعه که مزیت نسبی داشتند، بسته نگه داشتند. صدور خدمات مالی و دانش فنی اطلاعات باز شد ولی خدمات دریایی و ساختمانی که موجب نفع برای کشورهای در حال توسعه بود، بسته ماند.

یا در خصوص قوانین تجاری منصفانه !!! آمریکا مساله جالب تر هم میشود. آمریکا از تجارت آزاد حمایت می‌کند، اما اگر کشور فقیری بخواهد ماده‌ی خامی را به آمریکا صادر کند، فوراً با توسل به قانون «قوانین تجاری منصفانه» که حامی منافع تجاری و کارگری آمریکا است از ورود آن ماده‌ی خام به آمریکا جلوگیری می‌کند (در خارج به قوانین تجاری منصفانه غیرمنصفانه معروف است). قانونی که به هر شرکتی در آمریکا اجازه می‌دهد که اگر فکر !!! می‌کند که یک رقیب خارجی، کالای خود را زیر هزینه تمام شده می‌فروشد (دامپینگ) از دولت بخواهد که تعرفه ویژه وضع و او را در مقابل رقیب خارجی، حمایت کند. «عوارض دامپینگ» چیزی جز حمایت‌گرایی محض نیست. زیرا آمریکا هزینه تمام شده را به روش‌های غیر منطقی، تعیین می‌کند. در خصوص دامپینگ، وزارت بازرگانی آمریکا هم قاضی، هم هیئت منصفه و هم دادستان است و برآورد هزینه‌های تولید را بر اساس «بهترین اطلاعات قابل دسترس» که توسط شرکت‌های آمریکایی برای کنار زدن رقبای خارجی ارائه می‌شود، انجام می‌دهد و فرض بر این است که شرکت‌های آمریکایی با حداکثر بهره‌وری و پایین‌ترین قیمت تولید می‌کنند!

امروزه کشورهای نوظهور برای گشودن کشورهای خود، تحت فشار نظامی نیستند اما زیر فشار قدرت اقتصادی با تهدید به تحریم و یا متوقف کردن کمک‌های موردنیاز آن‌ها در مواقع بحران مواجهند. آمریکا اتهامی را متوجه کشوری می‌کند و در مقام دادستان، قاضی و هیئت منصفه، کشور متخلف را تحریم می‌کند. آزادسازی تجارت چنانچه درست اجرا شود، چیز خوبی است ولی در مقابل، آزادسازی بازار سرمایه بدون برنامه‌ریزی و ایجاد زیرساخت‌های لازم، موجب حذف مقرراتی می‌شود که هدفشان کنترل جریان پول‌های سوزان از داخل به خارج و بالعکس است. یعنی وام‌ها و قراردادهای کوتاه‌مدتی که چیزی جز شرط-بندی روی نوسانات نرخ ارز کشور نیست. این پول‌های سوداگرانه را نمی‌توان برای ساخت کارخانه یا ایجاد شغل مصرف کرد و موجب کاهش جذابیت سرمایه-گذاری بلندمدت می‌گردد.

برای مدیریت کردن خطر تأثیرات منفی جریان‌های بی‌ثبات سرمایه، به کشورهای در حال توسعه توصیه می‌شود که معادل وام‌های کوتاه‌مدت خارجی خود، ذخیره ارزی که نوعاً به صورت اسناد خزانه‌داری آمریکا نگهداری می‌شود، نگهداری کنند. مثلاً در مقابل وام ۱۰۰ میلیون دلاری آمریکا با بهره 18%، ۱۰۰ میلیون دلار اسناد خزانه آمریکا با بهره 4% نگهداری شود!!! یعنی به آمریکا وامی 4% داده و از آن وامی 18% بگیرید!!!

چین که بیش‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی در آن انجام پذیرفته است، نشان داد که برای جلب منابع، نیازی به آزادسازی بازار سرمایه نیست. شرق آسیا با نرخ پس‌انداز بالا (40% ~ 30% GDP در مقایسه با 18% آمریکا و 17% 30 اروپا) نیازی به سرمایه خارجی نداشته و وظیفه سنگین، سرمایه‌گذاری

درست این پس اندازهاست. زیرا اعتمادی به بانکدارهای بین‌المللی نیست، چرا که با شروع یک بحران، پول‌هایشان را به سرعت خارج و بحران را تشدید می‌کنند. در نتیجه آزادسازی زود هنگام و قبل از تأسیس مؤسسات مالی پر قدرت، بی‌ثباتی تشدید می‌شود. بی‌ثباتی نه تنها برای رشد اقتصادی مضر است، بلکه هزینه‌های بی‌ثباتی بیشتر بر دوش فقر است.

سرمایه‌گذاری خارجی

سرمایه‌گذاری خارجی مانند بسیاری از امور، یک شمشیر دولبه است که نتایج آن بستگی به نوع عملکرد و برنامه ریزی کشور مقصد دارد.

فرصت‌های سرمایه‌گذاری خارجی:

- ۱- موجب رشد می‌شود.
- ۲- دادوستد خارجی، موجب دسترسی به دانش فنی و بازارهای خارجی می‌شود.
- ۳- امکان اشتغال جدید فراهم می‌شود.
- ۴- دسترسی شرکت‌های خارجی به منابع مالی بیشتر است.
- ۵- دسترسی به بازارهای بین‌المللی فراهم می‌شود.

تهدیدهای سرمایه‌گذاری خارجی:

- ۱- غالباً رقبای داخلی را نابود می‌کنند. جنس نگرانی کسبه کشورهای در حال توسعه مانند نگرانی فروشگاه‌های محلی هستند که با ورود «وال‌مارت» به آن محل، می‌بایستی آنجا را ترک کنند.

۲- در فقدان یا عدم اجرای صحیح قوانین مربوط به رقابت، شرکت‌های بین-المللی زمانی که کسبه محلی را بیرون کردند، قیمت‌هایشان را بالا می‌برند. لذا منافع ناشی از قیمت‌های پایین، عمر کوتاهی دارند.

چالش ورود بانک‌های بین‌المللی به بازارهای مالی یک کشور:

مزایا

- ۱- افزایش رقابت که موجب بهبود خدمات می‌شود.
- ۲- قدرت مالی بانک‌های خارجی می‌تواند ثبات مالی را تقویت کند.

معایب

۱- شکاف اعتباری: بانک‌های بین‌المللی، منابع مالی را در اختیار شرکت‌های چند ملیتی و شرکت‌های بزرگ محلی می‌گذارد و شرکت‌های کوچک و متوسط، از تأمین مالی بانکی بی‌بهره می‌مانند. دولت می‌بایستی این شکاف اعتباری را پر کند.

۲- تشدید بحران‌های اقتصادی در مواقع بحران: زمانی که یک بانک خارجی نقش عمده‌ای در اقتصاد یک کشور داشته باشد (مانند بولیوی 2001) از ترس افزایش خطرات جهانی در زمان بحران‌های اقتصادی، با توقف اعطای اعتبارات، باعث تشدید رکود می‌گردد.

ازاین رو مهم این نیست که بانک‌های معتبر تأسیس شوند، بلکه باید بانک‌های معتبری ایجاد شوند که برای رشد، اعتبار اعطا کنند. زیرا نبود رشد باعث کسری بودجه می‌گردد و فشار صندوق در کاهش هزینه‌ها و افزایش مالیات موجب سقوط اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی می‌گردد (دور تسلسل).

امور ضروری قبل از آزادسازی:

- ۱- تور ایمنی تعبیه شده باشد، برای جلوگیری از بی‌عدالتی و افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی
- ۲- وضع مقررات لازم و اجرای زیرساخت‌های ضروری مانند سیستم کنترل بازار، وضع قوانین مربوطه، قوه قضاییه قوی و ...
- ۳- ایجاد شغل‌های جدید قبل از نابودی شغل‌های قدیمی ناشی از آزادسازی بازارها
- ۴- تعبیه چهارچوب‌های قانونی و رقابتی در خصوص خصوصی‌سازی
- ۵- ترتیب توالی اصلاحات که با درک فرآیندهای سیاسی و اقتصادی ممکن است.

تجربه ثابت کرده است زمانی که اطلاعات ناکافی و بازارها ناکامل‌اند - که همیشه و به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه چنین است - مداخله دولت به منظور بهبود کارایی بازار، امری پسندیده است. در مقابل، سیاست‌های «تفاهم-نامه واشنگتن» که بعضاً «لیبرال جدید» مبتنی بر «بازارگرایی افراطی» نامیده می‌شود، می‌باشد که مبتنی بر بازارهای آزادانه، بی‌قیدوبند و «لیبرال» است که به حضور دولت نیازی نیست. تا قبل از پیامدهای «رکود بزرگ» که تئوری‌های «آدام اسمیت» دنبال می‌شد و مشکلات زیست‌محیطی و آلودگی شهرها و نابرابری‌ها و بحران‌ها شکل گرفت، سیاست‌های بازار آزاد به طور گسترده در کشورهای صنعتی مردود شناخته شد.

شرایط نظام بازار آزاد:

- ۱- حقوق مالکیت روشن و جافتاده
 - ۲- محاکمی که قوانین را به اجرا بگذارد.
 - ۳- رقابت سالم و اطلاعات کامل
 - ۴- ترتیب توالی اصلاحات جهت تأمین زیرساخت‌ها
- نکته قابل تعمق آن است که کلیه‌ی فرض‌های یک اقتصاد بازار کارا، می‌بایست تأمین شده باشد و یک شبه به وجود نمی‌آید. ولی متأسفانه صندوق و تفاهم واشنگتن قبول ندارند که توسعه، مستلزم توسعه جامعه است.
- توسعه موفق، توجه دقیق به ثبات اجتماعی دارد. مثلاً در مورد اندونزی، درست در زمانی که سیاست‌های صندوق موجب رکود، کاهش دستمزدها و افزایش بیکاری شد، اصرار به حذف یارانه غذا و نفت سفید (سوخت مصرفی پخت و پز فقرا) داشت که موجب شورش‌های اجتماعی و تضعیف شالوده اجتماعی جامعه و تشدید رکود گردید.

در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان نادیده گرفت و می‌دانیم که یک «قرارداد اجتماعی» افراد را به هم و محیط اطرافشان پیوند می‌دهد. بخشی از این قرارداد اجتماعی، متضمن «انصاف» است که به موجب آن فقرا وقتی جامعه رشد می‌کند، از آن بهره‌مند می‌شوند و اغنیاء هم بخشی از رنج و محنت جامعه را در مواقع بحران به دوش می‌کشند. تجربه کشورهای آسیای شرقی - کره، چین، ژاپن، تایوان - نشان داده است که رشد سریع بدون افزایش نابرابری میسر است و چون معتقد نبودند که رشد به طور

خودکار به نفع فقرا تمام خواهد شد و باور داشتند که برابری بیشتر، موجب تقویت رشد اقتصادی می‌شود، اقداماتی انجام دادند که مطمئن شوند که مد دریا بیشتر فایده‌ها را بالا خواهد برد و سیاست آنان موجب ثبات سیاسی و اجتماعی خواهد شد. متأسفانه در آمریکای لاتین، رشد با کاهش نابرابری و فقر همراه نبوده است. بنابراین بهترین راهبرد آن است که در کنار توجه به رشد اقتصادی که لازمه کاهش فقر است، به مسائلی همچون زیرساخت‌ها، آموزش، بهداشت زنان و ... (عدالت) نیز توجه شود.

اما در آن سو وزارت خزانه‌داری آمریکا، سیاست‌هایی را برای دیگران تجویز می‌کند که اگر برای آمریکا تجویز می‌کرد، با مخالفت شدید دولت و مردم مواجه می‌شد و متأسفانه صندوق و بانک جهانی بخشی از قلمرو وزارت خزانه‌داری آمریکا محسوب می‌شوند.

اولویت‌های صندوق:

- ۱- تثبیت اقتصاد و نه ایجاد شغل
- ۲- وضع مالیات و عواقب منفی آن و نه توجه به اصلاحات ارضی
- ۳- پول و وام برای نجات بانک‌ها از مخمصه داده می‌شود و نه برای خدمات آموزشی و بهداشتی.
- ۴- به کارگران بیکار شده در نتیجه سوء مدیریت اقتصاد کلان (که به خاطر توصیه صندوق بیکار شده‌اند) توجهی نمی‌شود.
- ۵- تمرکز بیش از حد بر تورم که حاصل افزایش نرخ بهره، افزایش بیکاری است و نه رشد اقتصادی.

۶- مخالف افزایش مالیات اغنیاء است و آن را زائل کننده تولید می‌داند، ولی توجهی به مالیات‌های پنهان زارعین فقیر نمی‌کند.

۷- اصرار صندوق به حذف قوانین بخش پولی و مالی که نارسایی در این بخش‌ها از عوامل عدم رشد می‌باشد.

۸- عدم توجه به رفع فقر، بیکاری و عدالت

فقر زدایی مستلزم منابع مالی است. البته منابعی که تنها با رشد اقتصادی تحصیل می‌شوند. همبستگی میان رشد و کاهش فقر که کشورهای چین و آسیای شرقی در آن موفق بوده‌اند. سیاست‌هایی که در کنار تقویت رشد اقتصادی ، فقر را کاهش می‌دهد. در مقابل سیاست‌های تماماً «بخت» ناشی از آزادسازی بازار سرمایه به توصیه صندوق بین‌المللی پول IMF که علاوه بر کاهش رشد اقتصادی ، موجب افزایش فقر می‌گردد. عاقبت کشورهای دنبال کننده "تفاهم واشنگتن" چیزی جز توسعه کند نبود و اگر رشدی هم وجود داشت، به طور برابر توزیع نشده است. زیرا بحران‌ها، سوءمدیریت شده‌اند.

نقاط ضعف سیاست‌های «تفاهم واشنگتن»

۱- آزادسازی تجاری همراه با نرخ بهره بالا که با از بین رفتن مشاغل ، موجب افزایش بیکاری و متضرر شدن فقرا می‌گردد.

۲- آزادسازی بازارهای مالی در فقدان ساختار قانونی مناسب که به بی‌ثباتی اقتصادی و افزایش نرخ بهره دامن می‌زند.

۳- خصوصی‌سازی در فقدان سیاست‌های رقابتی و نظارت بر عدم سوءاستفاده‌ی نیروهای انحصاری که موجب افزایش قیمت نهایی مصرف‌کننده می‌شود و نه کاهش آن.

۴- ریاضت بودجه‌ای کورکورانه که به بیکاری و از بین رفتن قراردادهای اجتماعی منجر می‌گردد.

عوامل موفقیت رشد کشورهای شرق آسیا:

در گزارشی که با فشار ژاپن به نام معجزه آسیای شرقی منتشر شد، به اهمیت نقش دولت در این موفقیت اشاره شد. کاری که صندوق بین‌المللی پول و توافق واشنگتن کاملاً منع می‌کردند. تمام کاری که آسیای شرق انجام داد، این بود که شدیداً پس‌انداز و آن را به درستی سرمایه‌گذاری کند!

سیاست‌های دولت‌های این کشورها، نقش مهمی در قابلیت بخشیدن به مردمشان در انجام همزمان این ۲ کار ایفا کردند. پس‌انداز بالا در کنار سرمایه‌گذاری درست در آموزش و پرورش بعلاوه سیاست صنعتی هدایت شده از سوی دولت، منطقه را به یک موتورخانه اقتصادی تبدیل کرده است. افزایش درآمدها و کاهش فقر در سه دهه گذشته آسیای شرقی ۱۹۷۰ - ۲۰۰۰ بی‌سابقه بوده است.

تفاوت عملکرد کشورهای شرق آسیا با توافق واشنگتن:

- ۱- تأکید بر تشویق صادرات و نه رفع موانع وارداتی
- ۲- تجارت آزاد شد، ولی بعد از ایجاد شغل در صنایع صادراتی

۳- بازارها را به آرامی باز کردند، پس از آنکه خود را برای شرایط جدید آماده کردند.

۴- توافق واشنگتن بر خصوصی سازی تأکید داشت، ولی دولت‌ها، شرکت‌های کارا در سطح ملی و محلی تأسیس کردند.

۵- دولت‌های آسیای شرقی، سیاست جهت‌دهی آینده اقتصاد با سیاست‌های صنعتی را به عنوان مسئولیت محوری خود پذیرفتند برخلاف توافق واشنگتن.

۶- سیاست‌های آموزشی و سرمایه‌گذاری به جهت پرکردن شکاف علمی و فنی با هدف آکندن شکاف درآمدی با جهان صنعتی توسط دولت

۷- دولت با رفع نابرابری‌ها موجبات حفظ همبستگی اجتماعی و در نتیجه ایجاد فضای مناسب سرمایه‌گذاری و رشد را فراهم کرد برخلاف توافق واشنگتن.

به طور کلی درحالی که توافق واشنگتن به نقش حداقلی دولت تأکید داشت، دولت‌های آسیای شرقی، با سرعت و ترتیب انجام اصلاحات لازم، بازارها را خودشان شکل دادند و هدایت کردند. در همین راستا یکی از نگرانی‌های وزرای دارایی‌شان درخصوص پول‌های سوزانی بود که با آزادسازی بازار سرمایه وارد کشورشان می‌شد. در بحران شرق آسیا، مالزی «ماهاتیرمحمد» در مقابل فشارهای بین‌المللی و صندوق ایستادگی کرد و با پایین نگه داشتن نرخ بهره و جلوگیری از خروج پول‌های سوداگرانه موجب افت اقتصادی کوتاه‌تر و کم‌عمق‌تر از بقیه کشورها شد.

راهکار کره برای رشد طی ۳۰ سال

۱- فقر را به شدت کاهش داد.

۲- بی‌سوادی را ریشه‌کن کرد.

۳- قدم‌های بلند برای پر کردن شکاف دانش فنی میان خود و کشورهای

پیشرفته برداشت.

کره طی ۳۰ سال با پس‌انداز ملی و مدیریت شرکت‌ها توسط کره‌ای‌ها و همچنین تلاش برای دستیابی به دانش فنی جدید و دسترسی به بازارها، با محصولات خوب و بازاریابی فعال، کالاهای خود را در جهان می‌فروخت و نیاز به سرمایه خارجی نداشت. کره از همان ابتدای تحول اقتصادی، کنترل شدیدی روی بازارهای پولی و مالی برقرار کرده بود. اما روی فشار آمریکا و از روی اکراه به شرکت‌های خود اجازه استقرار از خارج را داد. در اواخر 1997 در آمریکا شایع شد که کره اعتبار تمدید طلب بانک‌های غربی و حتی بازپرداخت آن را ندارد. تمامی بانک‌های غربی تصمیم گرفتند که وام‌ها را تمدید نکنند. پس پیشگویی‌ها به حقیقت پیوست: کره عملاً در مشکل بود (از قدیم در بازار نیز مرسوم بود که می‌گفتند اگر می‌خواهی کسی را نابود کنی، خرد خرد به آن قرض بده و به ناگهان تمامی طلب را مطالبه کن!).

اما مورد تایلد کاملاً شبیه به حال و هوای اقتصاد چند سال اخیر ایران بود.

یورش سوداگرانه ارزی. سوداگران با این باور که پول کشوری رسماً تضعیف خواهد شد و در آن کشور پول قابل تبدیل است، شروع به فروش پول رایج کشور و تبدیل آن به دلار می‌نمایند. در نتیجه ارزش پول پایین می‌آید. در مقابل دولت سعی می‌کند از ارزش پول دفاع کند و شروع به فروش دلار از ذخایر خود می‌-

کند. اما بالاخره ذخایر هم ته می‌کشد و پول ملی سقوط می‌کند. حالا همان سوداگران می‌توانند بار دیگر پول ملی را با بهای ارزان‌تر بخرند و سود کنند. فرض کنید یکی از سوداگران به یک بانک ایرانی برود و ۲۰ میلیارد تومان وام بگیرد که با نرخ تبدیل اولیه (با فرض دلار ۲۰۰۰۰ تومانی) می‌تواند به یک میلیون دلار تبدیل شود. یک هفته بعد نرخ برابری سقوط کرده و از ۲۰ هزار تومان به ۳۰ هزار تومان در مقابل هر دلار رسیده است. او می‌تواند ۶۶۶۰۰۰ هزار دلار را با نرخ ۳۰ هزار تومان تبدیل و وام بانک را واریز نماید. مابقی یعنی ۳۳۳ هزار دلار سود اوست که ظرف یک هفته نصیبش شده است. چرایی تاکید کارشناسان اقتصادی به رها کردن قیمت ارز و قیمت گذاری توسط پارامترهای بازار، جلوگیری از به هدر رفتن منابع ارزی کشور است زیرا در نهایت با اتمام ارز تزریقی، قیمت‌ها افزایش یافته و به قیمت واقعی نزدیک می‌شود و نتیجه چیزی جز هدر رفت منابع به سود عده ای سوداگر و به ضرر اقتصاد ملی نخواهد بود. دولت می‌بایستی بجای این تصمیمات عوام فریبانه ، تمرکز خود را بر روی انضباط مالی و جلوگیری از کسری بودجه گذاشته تا با افزایش نقدینگی ناشی از چاپ پول شاهد تورم و کاهش ارزش پول ملی نباشیم.

عملکرد صندوق در مواجهه با بحران اقتصادی یک کشور

وقتی در آغاز شکل گیری بحران اقتصادی صندوق اعلام عمومی می‌کند که برای کمک به کشور می‌بایستی اصلاح ساختاری صورت بپذیرد، مانند این است که شخصی در سالن سینما فریاد بزند آتش‌سوزی شده و طبیعتاً همه فرار می‌کنند. در این حالت با فرار سرمایه‌ها بحران تشدید می‌شود. تزریق پول توسط

صندوق جهت حفظ ارزش پول ملی، مجالی برای سرمایه های داخلی است، جهت تبدیل با نرخ مناسب به دلار و خروج از کشور. در مقابل نیز این پول صندوق بیشتر جهت پرداخت بدهی شرکتها و دولتها به بانکهای غربی مصرف می شود.

همچنین شروط «اصلاحات ساختاری» موجب واگذاری حاکمیت اقتصادی کشور و سست شدن پایه های مردم سالار می شود. تصور درست این است که صندوق به جای آنکه مشکل را حل کند، خود مشکل آفرین شده است. پیش-شرطها برای اعطای وام، دادن وام جهت تسویه بدهی بانکهای غربی، افزایش نرخ بهره، افزایش مالیات و کاهش هزینه های دولت که تماماً موجب فرار سرمایه و تشدید بحران و در نتیجه بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی می شود. با افزایش نرخ بهره، بازپرداخت بدهی شرکت های عمدتاً بدهکار سخت می شود و در مقابل بانکها در وصول پول هایشان به مشکل برمی خورند، پس هم شرکتها و هم بانکها (بازار مصرفی و بازار مالی) دچار بحران می شوند (شروع سیر نزولی در اقتصاد - کاهش همزمان تقاضا و عرضه کل).

سرمایه گذاران بین المللی و حتی محلی ترجیح می دهند پولشان را از یک بازار نزولی خارج کنند و لذا پولشان را به بازار بورس پررونق آمریکا می برند. پس دیدیم که افزایش نرخ بهره موجب خروج سرمایه از کشور می شود و نه ورود آن (برخلاف ادعای صندوق که افزایش نرخ بهره موجب جلب سرمایه می شود). برای کشوری که دچار سیر نزولی شده، توازن بودجه، سیاست های انقباضی (افزایش نرخ بهره و کنترل تورم) و حفظ ارزش پول ملی، بیشتر به رکود دامن می زند و شرکت های داخلی را به ورشکستگی می رساند و سرعت نزولی شدن اقتصاد را

افزایش می‌دهد. درحالی‌که بالعکس دولت می‌بایستی سیاست پولی انبساطی در پیش گیرد، یعنی تقاضای کل را به کمک سیاست پولی یا بودجه‌ای افزایش دهد. (سیاست‌های مالی همچون کاهش مالیات‌ها و افزایش هزینه‌ها).

هیچ اقتصاددان قابل احترامی وجود ندارد که معتقد باشد کشوری که وارد رکود می‌شود، باید بودجه متوازن داشته باشد. وقتی اقتصاد وارد رکود می‌شود، درآمدهای مالیاتی کم می‌شود ولی طبق نظر صندوق بین‌المللی پول، در کنار کاهش هزینه‌ها می‌بایستی مالیات را افزایش داد (دقیقاً بالعکس کاری که باید انجام شود) که در هر ۲ صورت اقتصاد بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرد. اشتباه در تصمیم‌گیری در زمان بحران یک خطای غیرقابل‌بازگشت است. شرکتی که با افزایش نرخ بهره ورشکست شده، دیگر با کاهش نرخ بهره از ورشکستگی در نمی‌آید. جامعه‌ای هم که در نتیجه شورش‌های ناشی از قطع یارانه مواد غذایی دچار گسستگی شده است، وقتی یارانه‌ها مجدداً برقرار شوند، متحد و یکپارچه نمی‌شود. اجرای سیاست‌های انقباضی صندوق، اپیدمی سیر نزولی از یک کشور به کشور دیگر را نیز شدت می‌بخشد. زیرا هر کشوری که گرفتار سیر نزولی می‌شود، با کاهش واردات و توجه به محصولات داخلی (با وضع تعرفه و کاهش ارزش پول ملی)، سیر نزولی اقتصاد را به همسایگانش «صادر» می‌کند.

تغییر در اختیارات و اهداف صندوق (به جای کمک به کشورهای در حال رکود تا سیاست‌های انبساطی‌تر اتخاذ کنند) از خدمت به اقتصاد جهانی به خدمت به منافع مؤسسات پولی و مالی انجامیده است. آزادسازی بازار سرمایه شاید به ثبات اقتصادی جهانی کمکی نکند، ولی بدون تردید بازارهایی را به روی وال استریت گشوده است. تأکید زیاد صندوق به پرداخت دیون خارجی، صندوق

را به جمع‌آوری‌کننده طلب کشورهای گروه هفت تبدیل کرده است. صندوق نگران این بود که نکول بدهی‌ها، باعث تضعیف سرمایه‌داری شود. پس میلیاردها دلاری که در اختیار کشورها می‌گذارد، در دوره‌ای کوتاه صرف حفظ ارزش نرخ ارز شده و و در کنار فشار برای باز گذاشتن بازار سرمایه موجب خروج پول وام-دهندگان و ثروتمندان با شرایط بهتر از کشور می‌گردد. در بحران مالی آسیای شرقی، طلبکاران آمریکایی و اروپایی خوشحال بودند، زیرا به تمامی طلب خود رسیدند، اما از نظر مالیات‌دهندگان تایلندی و کره‌ای (و کارگران) داستان خوردن چوب و پیاز است. طلب طلبکاران با صرف میلیاردها دلار هزینه پرداخت می‌شود و زمانی که دولت با فشار صندوق، سیاست‌های انقباضی را در پیش می‌گیرد، فقط رکود و بیکاری برای آنان باقی می‌ماند. سیاست‌های صندوق با فرض آنکه منافع طلبکاران را پی می‌گیرد، قابل فهم‌تر است. اصرار صندوق به کاهش کسری تجاری از این بابت است که پول برای پرداخت به طلبکاران پس‌انداز کنند، حتی به قیمت «فقیر کردن خود» و «فقیر کردن همسایه» و ایجاد رکود در منطقه. ضمانت پرداخت دیون توسط صندوق موجب می‌شود:

- ۱- وام دهنده با دقت کمتری وام می‌دهد و ریسک بالا می‌کند.
 - ۲- وام‌گیرنده با خیال راحت، پوشش بیمه برای خطرات نرخ ارز انجام نمی‌دهد و پرخطرتر عمل می‌کند.
- راهکارهایی که کمی هم به فکر بدهکاران باشند و انقدر متمرکز بر منافع طلبکاران نباشند:

- ۱- مهم این است که اقتصاد به راه بیفتد، حتی اگر بازسازی ذخایر ارزی تا برگشت اقتصاد به مسیر گذشته به تعویق بیفتد.

۲- توقف موقت پرداخت‌ها

۳- اعلام ورشکستگی

۴- کنترل سرمایه کوتاه‌مدت (پول داغ سوداگرانه)

۵- وضع مالیات خروج پول

جریان‌های سرمایه

در یک دوره ۷ ساله، ورود سرمایه خصوصی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه، ۷ برابر شد. کشورهای شرق آسیا با نرخ پس‌انداز بالا، نیازی به سرمایه اضافی نداشتند در اواخر دهه ۸۰ و اوایل ۹۰ میلادی این کشورها از سوی صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا برای آزادسازی حساب سرمایه‌شان تحت فشار قرار گرفتند. آزادسازی حساب سرمایه مهم‌ترین علت بحران بود، زیرا هیچ کشوری نمی‌تواند تغییر ناگهانی تمایل سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی را جهت خروج عظیم سرمایه از کشور تحمل کند. معکوس شدن عظیم جریان سرمایه به نحو غیرقابل اجتنابی، بحران یا رکود را تسریع و یا تشدید می‌کند.

جریان‌های سرمایه، نوسانات دوره‌ای دارند، یعنی درست در زمان رکود که بیش‌ترین نیاز را دارد، از کشور خارج شده و بحران را تشدید می‌کند و در مواقع رونق وارد کشور می‌شود و فشار تورمی را تشدید می‌کند. درست زمانی که کشور به وجوه خارجی نیاز پیدا می‌کند، بانکداران تقاضای پس گرفتن پولشان را می‌کنند.

بایدهای نظام پولی و مالی «مغز هر اقتصاد»

- ۱- سرمایه کمیاب را در مؤثرترین بازار و با بیشترین بازده مصرف نماید.
- ۲- نظارت بر وجوه که در جاهایی که تعهد شده، مصرف شوند.
- ۳- اگر نظام پولی و مالی فرو بریزد، شرکتها نمی‌توانند سرمایه در گردش موردنیاز تولید و همچنین سرمایه جهت توسعه کسب و کارشان را به دست آورند. در نتیجه، کاهش تولید و درآمد، موجبات کاهش سودها و ورشکستگی برخی شرکتها را فراهم می‌کند.

راه حل برون رفت از بحران

با توجه به مسائل مطروحه مستدل است که برای بهبود اقتصاد، تثبیت نرخ ارز و بهره کافی نیست. افراد با نرخ بهره و ارزش زندگی نمی‌کنند، بلکه شغل و دستمزد می‌خواهند. بهبود واقعی زمانی است که کارگران به سرکارهایشان برگشته و دستمزدها نیز به سطح پیش از بحران رسیده باشد. بحران 1995 مکزیک به محض آنکه بانکها و وام‌دهندگان بین‌المللی به پولشان رسیدند، خاتمه یافته اعلام شد، اما برای کارگران ۵ سال زمان برد تا به جای ۵ سال پیش خود برسند. این حقیقت تلخی است که صندوق فقط بر متغیرهای مالی و نه بر دستمزدهای واقعی، بیکاری، تولید ناخالص داخلی، رفاه و ... تمرکز می‌کند که گویای خیلی از مطالب است.

بهترین روش برای بهبود اقتصادی در بسیاری از موارد، نسخه کینزی است: اتخاذ سیاست پولی و بودجه‌ای انبساطی. در آمریکای لاتین دهه 70 میلادی، به

علت آنکه مخارج دولت بیش از درآمد آن بود - شلختگی مالی - با کاهش هزینه دولت و افزایش مالیات انجام‌پذیر بود، ولی در کشورهای شرق آسیا با تورم پایین و بودجه مازاد، سیاست کینزی پاسخگو بود.

باید توجه داشت اقتصادی که در رکود عمیق بوده، هرگز جبران زمان از دست رفته را نمی‌تواند بکند. هر قدر رکود امروز عمیق‌تر، درآمد احتمالی ۲۰ سال آینده کمتر خواهد بود. بهترین دارو برای سلامت امروز اقتصاد همانی است که برای سلامت فردای اقتصاد وجود دارد. لذا سیاست اقتصادی می‌بایستی بر به حداقل رساندن دوره هر افت اقتصادی متمرکز شود.

یکی از وظایف دولت‌ها **تجدید ساختار مالی شرکت‌ها** در زمان بحران است (که متضمن روشن کردن وضعیت مالکیت شرکت‌ها، پرداخت بدهی‌ها و یا تبدیل آن به سرمایه بود) می‌باشد. دولت‌ها می‌بایستی با یک سازوکار، سریعاً نسبت به حل سریع قضیه اقدام کنند، زیرا فراگیر شدن آن هزینه اجتماعی دارد. پس از حل مسائل مالکیت توسط دولت، مالکان جدید خود در خصوص تجدید ساختار واقعی تصمیم می‌گیرند. در آمریکا، قوانین ورشکستگی و همچنین مدیر تصفیه وجود دارد، اما در آسیا نه چارچوب قانونی و نه مدیران تصفیه وجود نداشت. همچنین توجه و دوری از دور باطل بحران اقتصادی و حفظ جریان اعتبارات از ضروریات است.

۱- به خاطر بحران اقتصادی، بانک‌ها اعتبارات را قطع می‌کنند که حاصل

آن ورشکستگی شرکت‌ها می‌باشد.

۲- ورشکستگی شرکت‌ها موجب وخیم شدن وضع ترازنامه بانک‌ها می‌شود

که نتیجه آن کاهش بیشتر عدم اختصاص اعتبار به شرکت‌هاست.

بنابراین حفظ جریان اعتبارات مانع از به وجود آمدن دور باطل در اقتصاد می‌گردد. اهمیت حفظ جریان اعتبارات در کنار ترس از آثار منفی «تخریب سرمایه اطلاعاتی» موجب شده آمریکا در بحران‌ها، به جای تعطیلی مؤسسات مالی، آن‌ها را در هم ادغام کند.

صندوق که بحران 98-1997 شرق آسیا را ناشی از ضعف دولت‌ها می‌دانست، در بحران 2001 جهان که آمریکا و آلمان را نیز شامل می‌شد، این کساد را ناشی از نوسانات بخشی از اقتصاد بازار می‌دانست! برای شرق آسیا، سیاست‌های انقباضی و برای غرب، توصیه‌های کینز را پیشنهاد می‌داد (رفتارهای دوگانه صندوق).

درنهایت بحران شرق آسیا تمام شد ولی درکنار تمامی مشکلات، فوایدی هم داشت. موجب ایجاد نظام قانونی بهتر و مؤسسات پولی و مالی قوی‌تر جهت تامین مالی در اقتصاد گردید.

در کشورهای مثل آمریکا، انگلیس و ژاپن که دارای نظام حقوقی قدرتمندی هستند که از سهام‌داران به شدت حمایت می‌کند، سرمایه‌گذاری‌های جدید از راه ارزش ویژه (فروش سهام) تأمین مالی می‌شوند، چون دارای مالکیت سهام متنوع و گسترده هستند. اما در بقیه کشورهای جهان، تا این نهادها حقوقی شکل بگیرند، بنگاه‌های اقتصادی می‌بایستی متکی بر استقراض باشند. اما استقراض ذاتاً خطرناک است، به همین خاطر، شرکت‌ها در بحران‌ها - با توجه به افزایش نرخ بهره به توصیه صندوق که ریسک استقراض را افزایش می‌دهد - سعی می‌کنند کمتر استقراض کنند و بیشتر به عواید ذخیره شده خود متکی باشند، ولی

متأسفانه رشد آتی آنان محدود می‌شود. سیاست‌های صندوق باعث شده که تخصیص منابع با کارایی کمتری صورت بگیرد.

نظریه توطئه

به موجب این نظریه، اینگونه سیاست‌های صندوق برای تضعیف آسیای شرقی (منطقه‌ای از جهان که طی ۵۰ سال اخیر بیشترین رشد را داشته است) و یا لاقبل برای افزایش درآمد وابستگان به وال استریت می‌باشد.

ابتدا صندوق فشار می‌آورد که کشورها، بازارهایشان را به سوی پول‌های سوزان باز کنند. این پول‌های هنگفت به سرعت وارد کشور شده و با همان سرعت خارج می‌شود، بحران اتفاق می‌افتد. حال صندوق می‌گوید باید نرخ بهره را افزایش و بودجه را کاهش دهید که باعث رکود عمیق‌تر و در نهایت سقوط ارزش دارایی‌ها می‌گردد. سپس صندوق توصیه می‌کند که دارایی‌ها را به قیمت پایین‌تر بفروشند با این استدلال که شرکت‌ها و دارایی‌ها به مدیریت قدرتمند خارجی نیاز دارند (در صورتی که همین شرکت‌ها طی چند دهه رشد رشک-برانگیزی داشتند و نمی‌توان مشکلات را به سوءمدیریت نسبت داد). فروش دارایی‌ها به همان مؤسسات مالی خارجی انجام می‌شود که با ورود و خروج ناگهانی سرمایه موجب تشدید بحران شده بودند. این بانک‌ها کارمزد فراوانی بابت ورود پول به کشور و همچنین فروش و تقسیم شرکت‌های بحران‌زده به جیب می‌زنند. عملاً این شرکت‌های مالی آمریکایی و غربی، تجدید ساختاری انجام نمی‌دهند، بلکه این اموال را نگاه می‌دارند تا اقتصاد بهبود یابد و سپس با قیمت بالاتر از معمول می‌فروشند و سود سرشاری نصیبشان می‌شود.

راهبردهای استیگلتیز:

۱- با سیاست‌های پولی و بودجه‌ای انبساطی (یا لاقلاً غیرانقباضی) کشور را در اشتغال کامل نگاه داشتن.

۲- با صندوق درخصوص اهمیت تجدید ساختار مالی و برخورد با بانک‌های ضعیف موافق هستیم، ولی نه با نابودی آن‌ها که موجب قطع جریان اعتبارات و تقویت بازپرداخت دیون می‌شود. بلکه تجدید ساختار شرکت‌ها با وضع قوانین خاص ورشکستگی که هدفش حل و فصل مشکلات ناشی از اختلالات در سطح کل اقتصاد است. یک فصل ۱۱ فوق‌العاده (مانند فصل ۱۱ ورشکستگی آمریکا) که به بنگاه‌ها اجازه می‌دهد به جای ورشکستگی به سرعت تجدید سازمان کنند.

۳- مداخله قوی دولت در تجدید ساختار مالی و تعیین مالکیت روشن برای بنگاه‌ها که مجدداً بتوانند وارد بازار اعتبارات شوند. این کار باعث استفاده از فرصت صادرات ناشی از نرخ پایین ارز می‌شود، بعلاوه انگیزه خرد کردن دارایی‌ها توسط مالکین جدید از بین می‌رود، درحالی‌که برای این تجدید ساختار مالی نیازی به تضمین مالی زیادی از سوی دولت نیست.

وضعیت روسیه در گذار از کمونیسم به اقتصاد بازار

در روسیه، از بازارگرایی افراطی به‌عنوان جایگزینی برای مارکسیسم دفاع می‌شد. اصرار صندوق به روسیه برای بالا نگاه داشتن ارزش روبل و حمایت از آن با میلیارد‌ها دلار وام، در نهایت کمر اقتصاد روسیه را شکست. پس از فرو ریختن دیوار برلین، مشخص شد که گذار به اقتصاد بازار، مستلزم تلاشی طولانی و

چیزی بیش از یک تجربه صرفاً اقتصادی است و شامل تحول جوامع و ساختارهای اجتماعی و سیاسی آن می‌شود. اهمیت نقش نهادها که مهم‌ترین آن‌ها، چهارچوب‌های حقوقی و مقرراتی است که اطمینان حاصل شود قراردادهای اجرا می‌شود، اختلافات تجاری به نحو درستی حل‌وفصل می‌شود، در زمانی که بدهکاران نمی‌توانند دیون خود را بپردازند روش‌های ورشکستگی تعبیه شده، رقابت وجود دارد، بانک‌ها در وضعیتی هستند که هرگاه سپرده‌گذاران بخواهند می‌توانند پولشان را بدهند، بازارهای اوراق بهادار عادلانه عمل می‌کنند. مدیران بنگاه‌ها از سهام‌داران و سهام‌داران عمده از اقلیت سهام‌داران سوءاستفاده نمی‌کنند.

چارچوب‌های حقوقی و مقرراتی که طی ۱/۵ قرن و در پاسخ به مشکلات، اعم از اینکه مقررات بانکی پس از شکست‌های عظیم بانکی، مقررات اوراق بهادار بعد از فریب سهام‌داران نامطلع به وجود آمدند. کشورهای خواهان استقرار بازار، لازم نبود این مشکلات را تجربه کنند. آن‌ها می‌توانستند از تجربیات دیگران استفاده کنند.

چالش‌های پیش‌روی اقتصاد روسیه بعد از اتحاد شوروی سابق

- ۱- انتقال نظام قیمت مختل شده به نظام قیمت بازار
- ۲- ایجاد زیربنای لازم
- ۳- ایجاد نوع جدیدی از کارفرمایی که منابع را به صورت کارا مصرف نماید.

تمامی این موارد زیر سایه مکتب «تدریج‌گرایی» که در مقابل مکتب «شوکردرمانی» معتقد است که گذار به یک اقتصاد بازار، چنانچه با سرعتی عقلایی همراه با نظم و «ترتیب» صورت بپذیرد، قابل انجام است.

مراحل و مضرات شوکردرمانی روسیه به سبک صندوق و خزانه‌داری آمریکا:

- ۱- یک‌شنبه اکثریت قیمت‌ها آزاد شدند و تورمی به وجود آورد که تمامی پس‌اندازها را از بین برد (نخستین دور شوکردرمانی - آزادسازی)
 - ۲- مهار تورم با سیاست پولی انقباضی با ابزار افزایش نرخ بهره (دور دوم شوکردرمانی - تثبیت)
 - ۳- خصوصی‌سازی سریع که حاصلی جز زدن چوب حراج به اموال و سرمایه‌های کشور نداشت (دور سوم شوکردرمانی - خصوصی‌سازی)
- برنامه آزادسازی، تثبیت و خصوصی‌سازی پیش‌شرطی شد برای سقوط اقتصادی به جای رشد اقتصادی. اصلاحات افراطی موجب کاهش تولید ناخالص داخلی روسیه "GDP" طی ۱۰ سال از سال 1989 گردید.
- فساد گسترده در خصوصی‌سازی‌ها و اقتصاد بی در و پیکر روسیه در زمان یلتسین، موجب شد محدود الیگارش‌ها با استفاده از قدرت سیاسی، میلیاردی شوند و با استفاده از موقعیتی که صندوق با سیاست حفظ ارزش پول ملی به قیمت مقروض کردن ملت روسیه با تزریق وام‌های دلاری و محبوس کردن تولید و اشتغال با بالا نگاه داشتن نرخ بهره در اختیارشان قرار داده بود، پول‌ها را با هزینه ناچیز از کشور خارج کنند، زیرا با رکود عمیق اقتصاد روسیه، بازده سرمایه به شدت کاهش پیدا کرده بود و همچنین بیم ضبط سرمایه توسط دولت بعدی

موجب سرازیر شدن سرمایه روسیه به سمت بورس آمریکا و بانک‌های خارجی گردید. خصوصی‌سازی در روسیه یعنی اموال باارزش دولتی را می‌توان به دوستانان هدیه دهید و در مقابل پول نقد دریافت نمایید. روسیه عملاً با خصوصی‌سازی، اموال دولت را بذل و بخشش می‌کرد. دولت میلیاردها دلار از صندوق وام گرفته بود و هر روز مقروض‌تر می‌شد. معدود ثروتمندانی که این هدایا را از دولت دریافت می‌کردند، با فشار صندوق مبنی بر باز کردن حساب سرمایه‌اش، میلیاردها دلار را از کشور خارج کردند. در مقابل، با فشار صندوق جهت تثبیت ارزش پول ملی، روسیه مملو از کالاهای وارداتی شد و محصولات داخلی توان رقابت با خارجی را نیافتند و نرخ بیکاری افزایش یافت. این امر درست است که برای مردم و کشور مصیبت‌بار بود، ولی برای طبقه جدید مرفه، جهت خرید خودروی بنزشان و برندهای ایتالیایی بسیار عالی بود.

کمک‌های صندوق جهت حمایت از ارزش روبل اشتباه بود، زیرا اگر این کمک‌ها و وام‌ها در این راه موفق باشند، کماکان کشور بابت بالا بودن ارزش پول ملی در زحمت است و اگر موفق نباشد که اکثراً هم نیست، کشور در قرض بیشتری فرو می‌رود. پولی که در جیب الیگارش‌ها رفت و فقط دینش به گردن ملت روسیه باقی ماند. مرحله گذار روسیه با فرمول صندوق بین‌المللی پول، کسانی که در فقر بودند را افزایش داد و معدودی را در جامعه مرفه ساخت. اما طبقه متوسط که همواره در ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر قانون و ارزش‌های مردم-سالارانه نقش محوری دارند را تضعیف کرد:

۱- ابتدا تورم، پس‌اندازهای ناچیزشان را نابود کرد.

۲- دستمزدها که همواره به اندازه تورم افزایش نمی‌یابند، موجب کاهش درآمد آنان شد.

۳- کاهش هزینه‌های دولت در آموزش و پرورش و بهداشت، سطح زندگی آنان را پایین آورد.

۴- نیروی کار تحصیلکرده به غرب مهاجرت کرد.

شکست های توافق واشنگتن در روسیه:

۱- خصوصی سازی نادرست به افزایش کارایی و رشد منجر نشد، بلکه موجب فروش دارایی‌ها و کاهش تولید شد.

۲- واکنش میان اصلاحات و نیز سرعت و ترتیب انجام آن‌ها، مسائل را پیچیده‌تر کرد.

۳- آزادسازی بازار سرمایه و خصوصی سازی، خروج پول از کشور را تسهیل کرد.

۴- خصوصی سازی قبل از ایجاد زیربناهای قانونی آن، به جای آنکه سرمایه‌گذاری مجدد در آینده را تشویق کند، امکان و انگیزه خرد کردن دارایی‌ها را ایجاد می‌کند.

در سال 1995 دولت جهت استقراض به جای بانک مرکزی، به سراغ بانک‌های خصوصی که به دوستان مقامات دولتی تعلق داشت، رفت و در ازای دریافت وام، سهام بنگاه‌های دولتی را وثیقه گذاشته و سپس دولت بازپرداخت نمی‌کرد و این بنگاه‌ها به ثمن بخش به بانک‌ها انتقال می‌یافت و به خاطر ترس از برگرداندن معامله توسط دولت بعدی، سریعاً خرد و اموال فروخته می‌شد. سرمایه اجتماعی روسیه در نتیجه این سیاست‌ها تضعیف شد و کاهش درآمد سرانه

باعث سرخوردگی ملت روسیه گردید. «سرمایه اجتماعی» که از دید اقتصاددانان چسبی است که جامعه را به هم همبسته نگاه می‌دارد، با خشونت اتفاقی و سرمایه‌داری مافیایی، سست می‌شود. کاهش سرمایه اجتماعی مانع موفقیت در سطح کلان اقتصاد و فقدان فضای مناسب برای سرمایه‌گذاری می‌شود. صندوق‌ها تمرکز بر اقتصاد کلان و خصوصاً تورم، منجر به نادیده گرفتن مسائلی همچون فقر، نابرابری و سرمایه اجتماعی شد.

انقلاب روسیه که رهبران سیاسی که یا انقلاب آن‌ها را فاسد کرده بود و یا انقلاب را به تندروی کشانده بودند را مقایسه کنید با انقلاب موفق آمریکا که یک انقلاب واقعی در سطح جامعه نبود، بلکه یک تغییر تکاملی در ساختار جامعه بود. این‌گونه انقلاب‌ها که از بطن جامعه و با تحول اجتماعی حاصل می‌شود مفید فایده هستند، وگرنه هزاران بار هم انقلاباتی جهت تغییر در نظام سیاسی کشور به وقوع بپیوندند، تا تغییر اساسی در روابط اجتماعی ملت حاصل نشود، نتیجه‌ای جز هزینه‌های سنگین اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در بر نخواهد داشت. حذف معلول در فرهنگ ایرانی بسیار پسندیده‌تر از حذف علل است، زیرا کشف علل نیاز به تفکر، ممارست و تلاش جمعی دارد که با روحیه راحت‌طلب جهان‌سومی سازگار نیست.

تئوری شلیفر

اگر بتوان گروهی ایجاد کرد که دارای منافع در بعضی داری‌ها باشند، این گروه خواستار تأسیس زیربناهای لازم برای کارکرد اقتصاد باز خواهد شد و این خواست او در فرآیند سیاسی منعکس می‌شود (تأثیر مشارکت در فرآیندهای اقتصادی بر فرآیندهای سیاسی).

همیشه طبقه متوسط خواهان اصلاحاتی تحت «حاکمیت قانون» می‌باشند. ثروتمندان عموماً پشت درب‌های بسته چانه‌زنی می‌کنند. آن‌ها زمانی خواستار حاکمیت قانون هستند که ببینند نفوذشان روی حاکمان رو به افول است.

عملکرد صندوق در روسیه

صندوق یک نهاد سیاسی است، زیرا ضمانت مالی سال 1998 جهت حفظ یلتسین در قدرت انجام پذیرفت. خزانه‌داری آمریکا به بهانه ترس از برگشت روسیه به کمونیسم ولی به بهای نابودی و تضعیف اقتصاد روسیه، توصیه‌های غلط به شوک‌درمانی و خصوصی‌سازی سریع با پول مالیات‌دهندگان آمریکایی می‌دادند. بیش‌ترین چیزی که صندوق طی سالیان به روسیه مشاوره داده بود، تثبیت اقتصاد بود و خبری از رشد اقتصادی نبود، در صورتی که صندوق می‌دانست که رشد به چیزی بیش از آزادسازی، تثبیت و خصوصی‌سازی نیاز دارد.

آنتولی چوبیاس Antoly Chubias مسئول خصوصی‌سازی در زمان یلتسین که به موجب آن گروه کوچکی به نام «الیگارش روس» به ثروت‌های میلیاردی رسیدند با طرح وام در مقابل سهام، چوب حراج به اموال باارزش روسیه به نفع گروه خاصی زد. او با «لارنس سامرز» معاون خزانه‌داری آمریکا (که بعدها وزیر خزانه داری آمریکا شد) ارتباط نزدیکی داشت، به گونه‌ای که به خانه ایشان در آمریکا دعوت می‌شد. بسیاری در روسیه معتقد بودند که شکست سیاست‌ها اتفاقی نبود و ناکامی‌ها از روی عمد و جهت از رونق انداختن کامل روسیه و رفع این تهدید برای همیشه بود.

مسیرهایی بهتر به اقتصاد بازار

رشد 10% سالیانه چین در مقابل رشد منفی 5.6% روسیه، گواه بر عدم صداقت صندوق بین‌المللی پول و سازمان‌های غربی می‌باشد. اهم اقدامات چین:

۱- اصلاحات چین از بخش کشاورزی شروع شد. کشاورزی «مسئولیت فردی» جایگزین نظام تولید جمعی شد. در عمل نیمه خصوصی شد اما راندمان بسیار افزایش پیدا کرد. یک کار آزمایشی موفق در یک استان، توسط استان‌های دیگر دنبال می‌شد. شواهد به قدری مجاب‌کننده بود که دولت نیازی به اجبار نداشت چرا که تغییرات با آغوش باز پذیرفته می‌شد.

۲- استفاده از مشاوران آمریکایی و غربی مثل «کنث آرو» و استیگلیتز خصوصاً در خصوص بنیان‌های اقتصاد بازار
 ۳- تأکید بر اهمیت رقابت و ایجاد زیربنای نهادی در مقابل خصوصی-سازی که در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

۴- نظام قیمت‌گذاری دوگانه: بنگاه‌ها تا سقف ظرفیت سهمیه‌شان هرچه تولید می‌کردند (آنچه را که نظام دستوری - کنترلی سابق از آنها می‌خواست که تولید کنند) به بهای سابق فروخته، ولی تولید بیش از سهمیه را با قیمت بازار آزاد می‌فروختند (پویایی یک اقتصاد با حرکت از قیمت‌های مختل شده به قیمت‌های بازار).

۵- رویکرد تدریج‌گرایی، تورم مهار گسیخته با خود نمی‌آورد، زیرا تورم بالا باعث نابودی پس‌اندازهای مردم می‌شود.

- ۶- فرآیند تخریب خلاق که طبق آن پس از ایجاد یک اقتصاد جدید، اقتصاد قدیمی حذف می‌شود.
- ۷- درخواست چین از بنگاه‌های خارجی جهت سرمایه‌گذاری در کشور با مشارکت شرکت‌های چینی.
- ۸- ایجاد زیربنای نهادی:
 - یک کمیسیون اوراق بهادار و ارز ایجاد کرد.
 - مقررات بانکی را تنظیم کرد.
 - برنامه تور ایمنی و ایجاد مشاغل با بنگاه‌های جدید و تجدید ساختار بنگاه‌های قدیمی دولتی
- ۹- ادارات دولتی را کوچک کرد.
- ۱۰- منازل مسکونی را خصوصی کرد.
- ۱۱- تلاش برای دستیابی به ثبات اقتصادی با اقداماتی از جمله:
 - ایجاد رقابت
 - اولویت بخشیدن به ایجاد بنگاه‌ها و مشاغل جدید نسبت به خصوصی‌سازی و تجدید ساختار بنگاه‌های موجود.
 - مبارزه قدرتمند با تورم
 - اجتناب از بیکاری وسیع
 - آزادسازی تدریجی اقتصاد جهت اطمینان از اینکه اگر منابع جابجا می‌شوند بیکار نمی‌مانند و به کاربرد کارا تر اختصاص می‌یابند.
 - سیاست‌های پولی و نهادهای مالی به ایجاد بنگاه‌ها و مشاغل جدید کمک کردند.

- چین، بنگاه‌های دولتی را خصوصی نکرد، ولی بعد از ۲۰ سال از تأسیس بنگاه‌های جدید، این بنگاه‌ها از درجه اهمیت کمتری برخوردار بودند.

- در عین حال که از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال می‌کرد، از خطرات آزادسازی کامل بازار سرمایه آگاهی داشت.

۱۲- صنایع جدید را در روستاها ایجاد کرد تا نآرامی‌های اجتماعی که به طور غیرقابل‌اجتنابی با صنعتی شدن ملازم است، تخفیف یابد. چین شالوده «اقتصاد جدید» را بر نهادهای موجود گذاشت و سرمایه‌های اجتماعی‌اش را حفظ کرد.

حال قابل استنباط است که توسعه کار آسانی نیست و نادر بودن موارد موفقیت، این نکته را تأیید می‌کند. این کشورها، کشورهای عملگرا بودند و اجازه ندادند که ایدئولوژی و الگوهای ساده کتب درسی، تعیین‌کننده سیاست‌های آنان باشد. با توجه به آنکه زمینه سیاسی، اجتماعی و تاریخی هر کشوری با کشور دیگر فرق دارد، لذا سیاست‌ها می‌بایستی «دست‌پخت داخل کشور» باشد و توسط مردم خود کشور طراحی شود که نسبت به نیازها و مسائل کشور، حساسیت بیشتری دارند.

کشورهایی که تدریج‌گرایی را انتخاب کردند، توانستند اصلاحات عمیق‌تر را سریع‌تر انجام بدهند، مانند چین. در سوی دیگر، شاهد پیامدهای سیاست شوک-درمانی صندوق بین‌المللی پول در روسیه بودیم که حاصلی جز بحران و رکود اقتصادی نداشت. در نهایت دیدیم که کشورهایی همچون مجارستان، اسلوانی و لهستان نشان دادند که سیاست‌های تدریج‌گرایی هم در کوتاه‌مدت با رنج و زحمت کمتری همراه است و هم در بلندمدت به ثبات سیاسی و اجتماعی می‌انجامد.

در نهایت راهبرد رشدی که برای روسیه تجویز می‌شد، این بود که سیاستی را اعمال کند که موجب بازگشت سرمایه رفته از کشور شود. این توصیه یعنی حضور الیگارش‌ها، سرمایه‌داری مافیایی، رفیق‌بازانه و دزدبازانه را دائمی کنند. روسیه باید عمده غارتی را که از ثروتش توسط الیگارش‌ها در زمان یلتسین شده به مثابه سرقتی که هرگز قابل بازیافت نیست، تلقی کند و تلاش روسیه برای جلوگیری از غارت‌ها، جلب سرمایه‌گذاران درستکار از راه برقراری قانون و در کل ایجاد فضای جذب‌کننده کسب‌وکارها باشد.

شروع رشد اقتصادی روسیه با بی‌ارزش شدن روبل آغاز شد. تولیدکنندگان توانستند با واردکنندگان رقابت و تقاضای جدید را تأمین کنند. در واقع ظرفیت تولیدی موجود بود، ولی صندوق آن را سال‌ها بیکار نگاه داشته بود.

راه پیش‌رو چیست؟

گذار از کمونیسم به اقتصاد بازار، جز در مواردی مانند چین، ویتنام و چند کشور اروپای شرقی (که عموماً از فرمول صندوق تبعیت نکردند و با سیاست‌های صحیح خود از جهانی‌سازی بهره بردند) درآمد سایر کشورها را به شدت کاهش و فقر را افزایش داده است.

اما جهانی‌سازی را نمی‌توان رها کرد، زیرا منافع عظیمی دارد. ایجاد فرصت‌های تجاری، دسترسی به بازارها و دانش فنی نوین، بهداشت و درمان بهتر و کمک به مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی از مزایای جهانی‌سازی است. پس مشکل

به نفس جهانی‌سازی مربوط نیست، بلکه به نحوه انجام آن مربوط است. سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی به گونه‌ای قانون‌گذاری و عمل کرده‌اند که به جای خدمت به جهان در حال توسعه، به منافع کشورهای صنعتی پیشرفته و به ویژه منافع گروه‌های خاص در داخل این کشورها کمک کرده‌اند. گروه‌های پولی و مالی بر تفکر صندوق بین‌المللی پول حاکم‌اند و به مسائل مربوط به فقر واقعی نمی‌گذارند و حاضر است میلیاردها دلار بابت ضمانت مالی به بانک‌ها بپردازد، ولی مبلغی ناچیز برای یارانه مواد غذایی آن‌هایی که به خاطر سیاست‌های صندوق بیکار شده‌اند، ندهد. گروه‌های تجاری بر سازمان تجارت جهانی مسلط‌اند و تجارت بر هر چیز دیگر ارجح می‌باشد.

جهان جای پیچیده‌ای شده و بیان افراد برحسب منافع عمومی نیست. رییس بانک مرکزی روز خود را با نگرانی از تورم و نه فقر آغاز می‌کند و وزیر بازرگانی نگران ارقام صادرات است و به شاخص‌های جمعیتی توجهی ندارد. کارگران نگران شغل و دستمزد خود هستند و بانکداران به نرخ بهره و بازپرداخت وام‌هایشان توجه دارند. نرخ بهره بالا برای طلبکاران خوب است، اما از نظر کارگران به معنای رکود در اقتصاد و بیکاری است. از نظر بانکداران، خطر واقعی تورم است، زیرا ارزش پولی که به آن‌ها پرداخت می‌شود، همانی نیست که وام داده‌اند.

دولت‌ها می‌توانند در تخفیف نارسایی‌ها (بزرگ‌ترین نارسایی بازارها، تنزل دوره آن‌ها - رکود و کساد - است که باعث بیکاری کارگران و بلااستفاده ماندن بخش بزرگی از سرمایه‌ها هستند) نقش اساسی داشته باشند و همچنین از وجود عدالت اجتماعی اطمینان حاصل نمایند. با ایجاد آموزش و پرورش باکیفیت

برای همه، ایجاد عمده زیربناهای نهادی مانند نظام قضایی برای درست کار کردن بازارها، قانون‌مند کردن بخش پولی و مالی، ایجاد تور ایمنی برای فقرا و توسعه دانش فنی از ارتباطات تا کشاورزی. زیرا مداخله صحیح دولت، کارایی بازار را بالا می‌برد. البته منظور از مداخله، شکل دهی و هدایت بازارها و دخالت در مواقعی است که بازارها از مسیر خود منحرف می‌شوند و نه دست‌کاری در مکانیزم قیمت‌گذاری و تولید. دولت‌ها می‌بایستی اطمینان حاصل نمایند که اقتصاد در مسیر درست در حال حرکت است و در عین تولید ثروت، توزیع ثروت نیز به درستی در حال انجام است و با جلوگیری از انحصارطلبی‌ها و سوداگری‌ها در مسیر عدالت اجتماعی قدم بردارند.

همچنین با دقت نظر و انضباط مالی در تدوین و هزینه‌کرد بودجه، از اختلال در نظام اقتصادی جلوگیری نماید. بازار و دولت، مانند دو شریک‌اند که با هم کار می‌کنند. دولت‌های ضعیف و یا دولت‌های بیش‌ازحد مداخله‌گر در بازار، هر دو به ثبات و رشد لطمه می‌زنند. در عین حال که سخت‌گیری بیش از اندازه مانع رشد است، آزادسازی بازارها و رها شده از قید و بند نیز به بی‌ثباتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی منجر می‌گردد.

مداخله دولت از این نظر ضروری است که بازارها به خودی خود، کالاهای اساسی عمومی مانند کالاهای دفاعی را تولید نمی‌کنند و یا در زمینه پژوهش و تولید علم، یا پرداخت وام به دانشجویان و یا تربیت نیروی انسانی، به خودی خود سرمایه‌گذاری انجام نمی‌دهند. بازارها غالباً خودتنظیم‌شونده نیستند، یعنی گاهی با رکود یا رونق مواجه‌اند و دولت نقش اساسی در تثبیت اقتصاد دارد.

در کنار عملکرد هر کشوری، تعادل اقتصادها و تأثیر آن‌ها بر یکدیگر، نقش جهانی‌سازی را پررنگ‌تر کرده است. جهانی‌سازی به این معناست که عرصه‌هایی وجود دارد که تأثیراتش جهانی است و اقدام جمعی ضروری است و نظام‌های اداره امور در سطح جهانی از لوازم اساسی‌اند. جنگ‌ها، مسائل زیست‌محیطی و گرم شدن کره زمین، درمان و بهداشت جهانی، توجه به فقر و گرسنگی در سطح دنیا و همچنین توجه به دانش به عنوان یک کالای عمومی جهانی، چرا که انتشار و ثمرات تحقیقات می‌تواند به نفع همه باشد.

ناکامی‌های جهانی‌سازی ناشی از نفوذ گروه‌های مالی و تجاری در تنظیم قواعد و ضوابط سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی می‌باشد. صندوق فقط با ترتیبات فنی میان بانکداران سروکار ندارد، بلکه اقدامات صندوق بر زندگی و معیشت میلیاردها انسان در کشورهای در حال توسعه اثر می‌گذارد. پس اساسی‌ترین تغییر جهت عملکرد صحیح در امر جهانی‌سازی، تغییر در نحوه اداره این سازمان‌هاست. تغییراتی که موجب شود فقط صدای وزرای بازرگانی در سازمان تجارت جهانی و یا وزرای اقتصاد و دارایی در صندوق و بانک جهانی شنیده نشود. در صندوق و بانک جهانی ۲۴ کرسی وجود دارد که مثلاً کل آفریقا فقط چند کرسی دارند. کشورهای در حال توسعه به کمک کشورهای پیشرفته می‌توانند اتاق فکری مستقل از سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی ایجاد کرده و نسبت به تدوین راهبردها و مواضعشان اقدام نمایند تا در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی، جایی برای ارائه و گوش شنوایی داشته باشند. شاید نتوان حق رأی‌ها را به آسانی تغییر داد، اما می‌توان با شفافیت و علنی بودن کارها در این سازمان‌ها و نظارت

افکار عمومی و مطبوعات آزاد، که همیشه ثابت کرده افکار عمومی با قدرت کار می‌کند، اعمال نفوذ کرد.

متأسفانه علم اقتصاد خیلی از اوقات با ایدئولوژی جایگزین می‌شود. این ایدئولوژی به طور گسترده‌ای با منافع جامعه پولی و مالی هم‌خوانی دارد. تمایز میان ایدئولوژی و علم این است که در روش علم، همواره شک و تردید وجود دارد، ولی در مقابل، ایدئولوژی، علاقه‌ای به بحث گذاشتن تردیدها در خصوص سیاست‌های اخذ شده ندارد و طوری عمل می‌کند که گویا تقریباً به خطاناپذیری خود اعتقاد دارد (طرز تفکر صندوق بین‌المللی پول). در ژانویه 2002 آرژانتین وارد بحران شد. ضمانت‌های مالی صندوق کارساز نشد و سیاست‌های بودجه‌ای انقباضی تحمیلی، آن را به رکود عمیق‌تر فرو برد. صندوق هیچ‌گاه از خود نپرسید چرا الگوهایش منظم‌اً رکود را عمیق‌تر می‌کند و سیاست‌هایش دائماً در حال شکست خوردن هستند. مشکل این است که امور به محوریت همان سازمان‌ها و دولت‌هایی که طی ۵۰ سال اخیر، جهانی‌سازی را هدایت کرده بودند، انجام می‌پذیرد.

جهانی‌سازی کنونی حاصل جایگزینی استبداد قدیمی طبقه ممتاز با استبداد جدید به سرکردگی تشکیلات پول و مالیه بین‌المللی است. آشکارا به کشورها گفته شده اگر شرایط مشخصی را تأمین نکنند، به آن‌ها وام داده نمی‌شود (پولی که از هیچ خلق می‌شود و در دست عده‌ای اربابان پول و سیستم بانکی است). پس مجبور هستند بخشی از حاکمیت ملی خود را واگذار نمایند و اختیار را در خدمت بازار سرمایه دمدمی مزاج از جمله سوداگرانی بگذارند که تنها به رشد کوتاه‌مدت اهمیت می‌دهند و نه رشد بلندمدت و بهبود زندگی مردم و باید آن‌چه

را که به ایشان دیکته می‌شود، بی چون و چرا بپذیرند. کشورهای آسیای شرقی، از سخت‌گیری‌های صندوق اجتناب کردند و نسبت به کشورهای مطیع صندوق، رشد سریع‌تر و نابرابری و فقر کمتری را تجربه کردند. به منظور تأمین منافع عموم، فرآیند سیاست داخلی هر کشور می‌بایستی به دست نمایندگان مردم آن انجام پذیرد و نه دیوان‌سالاران بین‌المللی. ایدئولوژی بازار آزاد می‌بایستی با تحلیل‌های علم اقتصاد جایگزین شود که نسبت به نقش دولت دیدگاه متعادل-تری دارد و حاصل فهم نارسایی‌های بازار و دولت است. توسعه زمانی صورت می‌گیرد که تصمیمات به صورت مردم‌سالارانه و با مشارکت تعداد زیادی اقتصاددان، مقامات مملکتی و کارشناسان انجام پذیرد و نه توسط افرادی معدود در پشت درب‌های بسته دیکته بشود. توسعه به مفهوم تحول جوامع، بهبود زندگی فقرا، فراهم آوردن امکانات برای همه به طوری که شانس موفقیت و دسترسی به درمان و بهداشت و آموزش و پرورش را داشته باشند، باید در دستور کار قرار گیرد. در این رابطه، کشورهای در حال توسعه می‌بایستی اقدامات و اصلاحات موردنیاز را انجام داده و برای رفاه حال خودشان هم که کم شده، قبول مسئولیت نمایند.

۱- بودجه خود را در حد امکانات و ظرفیت کشور تنظیم کنند (در بخش بودجه به تفصیل توضیح داده شده است).

۲- موانع حمایتی را حذف کنند، گرچه برای گروه‌های خاصی، منافع سرشار دارد ولی مصرف‌کننده می‌بایستی هزینه بیشتری پرداخت نماید (توجه به بحث یارانه‌ها).

۳- مقرراتی وضع کنند و خود را در مقابل سوداگران خارجی و سوءرفتار شرکت‌های داخلی مصون کنند.

۴- دولت کارا انتخاب نمایند.

۵- قوه قضاییه مستقل و قدرتمند تشکیل دهند.

۶- روحیه مسئولیت‌پذیری مردم‌سالارانه حاکم شود.

۷- باز بودن فضای رسانه‌ای سالم، شفافیت و رهایی از فساد اداری

۸- قوانین ورشکستگی و ساختارهای منطبق با مقتضیات خود را مصوب

نمایند.

۹- از قبول قالب‌هایی که کشورهای توسعه یافته مخصوص خودشان طراحی

کرده‌اند، اجتناب کنند.

۱۰- سیاست‌های پایدار، مساوات‌گرایانه و مردم‌سالارانه را که دلیل توسعه و

رشد می‌باشد، در دستور کار خود قرار دهند.

درکنار تمامی این اقدامات، لزوم توجه به قالب‌های اجتماعی و فرهنگی

جامعه بعنوان سازه و زیرساخت حائز اهمیت است.

تمامی فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که تعیین‌کننده موفقیت

یا عدم توفیق برنامه‌های توسعه‌ای است، حیاتی می‌باشد. راهکارهایی همچون:

۱- حمایت از انواع نهادهایی که پایه‌های مردم‌سالاری را تشکیل می‌دهند.

۲- ایجاد محافل اندیشمندی

۳- ایجاد فضای لازم برای گفت‌وگوهای عمومی

۴- پشتیبانی از وسایل ارتباط جمعی مستقل

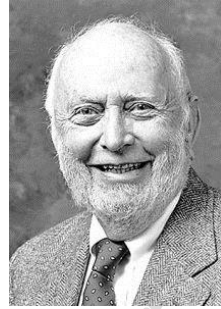
۵- آموزش نسل جدید در جهت شناخت مردم‌سالاری

۶- حمایت فکری و مالی از جوانان مشتاق

۷- جلوگیری از اضمحلال طبقه متوسط

نکته پایانی آنکه در باب قابل اجرا بودن مسیر توسعه، سیاست‌های اقتصادی در عین حال که می‌بایستی منافع تمامی گروه‌های جامعه را در نظر داشته باشد و به عدالت اجتماعی و رفاه عمومی توجه نشان دهد در مقابل نباید طوری تنظیم شود که فقط بر یک دنیای آرمانی قابل اطلاق باشد، بلکه باید بر دنیا به همان ترتیب که هست قابل اجرا باشد. مسیری که کشورهایی همچون چین طی کردند که علاوه بر آنکه بازار را به حال خود رها نکردند و سیاست‌های توسعه پایدار و همه‌گیر را در پیش گرفتند در عین حال در جهت جریان‌های بین‌المللی سوار شده و از مزایای آن بهره‌حداکثری بردند.

ممنوع است



داگلاس سیسیل نورث (Douglass Cecil North)

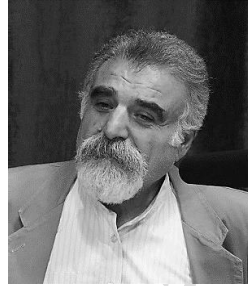
زاده ۵ نوامبر ۱۹۲۰ - درگذشته ۲۳ نوامبر ۲۰۱۵ : اهل ایالات متحده آمریکا در زمره مهم‌ترین و پرنفوذترین اقتصاددانان و تاریخ‌نگاران اقتصادی انتهای سده بیستم بود. او در سال ۱۹۹۳ (به همراه روبرت ویلیام فوگل) جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. جایزه نوبل از آن رو به نورث و فوگل تعلق گرفت که «تحقیق در تاریخ اقتصادی را با به‌کارگیری تئوری اقتصادی و روش‌های کمی، به منظور توضیح تغییرات اقتصادی و نهادی، بازسازی کردند». دو سال پیش از آن نیز سیسیل نورث به عنوان اولین تاریخ‌نگار اقتصادی توانست جایزه جان آر کامونز را بگیرد و سه سال بعد در اکتبر ۱۹۹۶ نخستین استادی لقب گرفت که موفق شده Spencer T. Olin Professor - بالاترین کرسی استادی دانشگاه واشینگتن در سن لوئیس را به‌دست آورد. زندگی علمی بیش از نیم قرن او می‌تواند در چند کلمه خلاصه شود «کاوش»، «جست‌وجو»، «کندوکاو» و... که حاصل بی‌تابی و دغدغه و سؤالی عمیق بود که در پس چند سال تردید و مطالعه در میانه جنگ جهانی دوم در وجودش جوانه زد؛ وقتی نورث بیست و اندی ساله مردد بود چه رشته‌ای را برای تحصیلات تکمیلی ادامه دهد و اقتصاد را برگزید. خودش این دغدغه را چنین بیان می‌کند :

من با هدفی کاملاً مشخص به دانشکده تحصیلات تکمیلی برگشتم؛ آنچه می‌خواستم در زندگی‌ام انجام دهم این بود که جوامع را بهبود ببخشم و راه آن

این بود که بفهمم چه عواملی موجب موفقیت یا شکست نظام‌های اقتصادی بوده‌است؟ معتقد بودم به محض اینکه به درکی از عامل تعیین‌کننده نحوه عملکرد نظام‌های اقتصادی در طول زمان برسیم می‌توانیم عملکرد آن‌ها را بهبود ببخشیم.

به جرات می‌توان گفت بیش از نیم قرن پژوهش‌های او، تلاش برای یافتن پاسخ به این سؤال کلیدی بود؛ تمام پروژه‌های علمی و دستاوردهای فکری‌اش را می‌توان قطعاتی برای حل این پازل و معمای پیچیده و شگرف دانست؛ و شاید بیش از هر کسی نورث نود و اندی ساله به طولانی و صعب‌العبور بودن این مسیر آگاه باشد. داگلاس نورث در ۳ آذر ۱۳۹۴ در سن ۹۵ سالگی بر اثر ابتلا به سرطان مری درگذشت.

محقق فقید ، استاد علی رضاقلی در کتاب "اگر نورث ایرانی بود" مسائل ایران را از دید و تئوری نورث ، هنرمندانه و موشکافانه بررسی کرده و این اثر ارزشمند را به نگارش درآورد . استاد در طول عمر پربار خود آثار مکتوب غنی ای همچون "جامعه شناسی نخبه کشی" ، "جامعه‌شناسی خودکامگی" و "نورث اگر ایرانی بود" برای ما به یادگار گذاشت. توجه به تئوری نهادگرایی نورث به قدری در تدوین نقشه راه توسعه ایران حیاتی و ضروری است که بر خود لازم دانستم بخشی از کتاب خود را با ذکر منبع ، به چکیده کتاب "اگر نورث ایرانی بود" اختصاص دهم.



علی رضاقلی در تیر ۱۳۲۶ در شمیران زاده شد. در سال ۱۳۴۶ تحصیل در رشته ادبی را به پایان رساند و در همان سال به رشته علوم سیاسی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ دانشنامه کارشناسی شد. در دوران تحصیل در جلسات سخنرانی حسینیه ارشاد شرکت می کرد. پس از خدمت سربازی در سال ۱۳۵۳ جهت ادامه تحصیل به دانشگاه سوربن و سپس مدرسه سیاسی مطالعات عالی پاریس رفت و در مقطع کارشناسی ارشد، جامعه‌شناسی سیاسی خواند. پس از انقلاب ۱۳۵۷، پایان‌نامه دکترای را نیمه‌تمام رها کرد و به ایران بازگشت و به‌طور غیررسمی به مطالعه و پژوهش در حوزه جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی ایران پرداخت.

با وجود اینکه عمده فعالیت‌های پژوهشی و مطالعات علی رضاقلی به صورت غیرآکادمیک صورت می گرفت، اما نتایج مطالعات او از سوی مراجع دانشگاهی، اساتید و دانشجویان مورد توجه بوده و مورد نقد علمی قرار گرفته و مرجع بسیاری از تحقیقات حوزه علوم انسانی می باشند.

علی رضاقلی با «ثریا همت آزاد» (زاده ۱۳۲۳)، نویسنده و شاعر ازدواج کرد که از شاگردان علی شریعتی بود. او دانش‌آموخته تئاتر در فرانسه، قرآن‌پژوه و مولاناپژوه است. «درد عاشقی»، «کدامین آدمی» و «منتخب مثنوی» از آثار اوست.

دیدگاه

علی رضاقلی می‌گوید هیچ راهی برای رهایی اقتصاد ایران از توسعه‌نیافتگی سراغ ندارم جز اینکه اقتصاددان تاریخ بدانند، سیاست‌مدار پاسخ‌گو باشد و مردم ناظر. رضاقلی اقتصاد سیاسی را تاریخی می‌داند. از جهل نئوکلاسیک‌ها در این باره انتقاد می‌کند. شاهنامه را یک اثر اقتصاد سیاسی می‌داند و معتقد است بدون خواندن تاریخ و چرخه‌های شوم آن یافتن راه حل برای رهایی از دام توسعه‌نیافتگی امکان‌پذیر نیست. او اساس کار خود را از شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری شروع کرد تا به این ترتیب نظریه اصلی خود را یعنی توجه به تاریخ برای شناخت بیشتر جامعه و مسائل و پیچیدگی‌های چند وجهی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ابراز نماید. نتیجه این تحقیق و جستجوی فراوان تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش بود که در قالب کتاب ارزشمند جامعه‌شناسی خودکامگی منتشر گردید و از جمله آثار پرمخاطب و پرفروش حوزه علوم انسانی شد.

چکیده کتاب "اگر نورث ایرانی بود"

متاسفانه ایران نتوانست به شکل اصلاح طلبانه‌ای وارد چرخه تکاملی اقتصادی - سیاسی شود و بعد از آن مجبور شد تا حد خفگی فشارهای کشورهایی که این چرخه را پشت سر گذاشته بودند، تحمل کند. با دست زدن به ۲ انقلاب در یک قرن هم چیزی پدید نیامد و با اضافه شدن یک منبع عظیم اقتصادی بدون زحمت (پول نفت) چیزی نصیبش نشد و این مقداری هم که از ایران باقی مانده است، حاصل زحمات گروه اندکی از وطن‌دوستان است که در دوره‌های مختلف و در عرصه‌های گوناگون، از هیچ زحمت و ایثاری دریغ نوزیدند. ولی به خوبی مشهود است که این افراد نتوانسته‌اند در حد نصاب از عهده انبوه هم‌وطنان وطن‌نادرست و انبوه دشمنان خارجی برآیند. چاره چیست؟ چاره حداقلی ابتدا در فهم دقیق مشکلات، فهم دقیق فرآیند تحول، فهم دقیق سازوکارهای تحقق تحول است.

اقتصاد و عملکرد آن از ساختارهای اجتماعی به شدت تأثیر می‌پذیرند. کلید نواقص بازار اقتصادی در بازار سیاسی نهفته است. چون بازار سیاسی است که رانت مولد و غیرمولد را توزیع می‌کند و تخصیص‌ها را از حالت بهینه برخوردار خارج می‌کند و حقوق مالکیت را کارا یا غیرکارآمد و پرهزینه می‌کند. در اقتصاد نهادگرای جدید، تاریخ مفهوم دیگری پیدا کرده و تاریخ خیلی مهم شده است؛ زیرا در نگاه این مکتب، نهادها بر عملکرد اقتصاد تأثیر می‌گذارند و نهادها همان قواعد بازی جمعی هستند. نهادهای دیروز بر انتخاب‌های امروز تأثیر می‌گذارند و انتخاب‌های امروز بر تصمیمات آینده اثر خواهند گذاشت. نهادگرایی جدید ما را قادر می‌سازد که در یک بستر تاریخی، پاسخ مسائل اقتصادی و سیاسی خود را جستجو کنیم و از حقوق مالکیت، هزینه مبادله، قانون و بسیاری از مسائل مشترک دیگر پرسش‌گری داشته باشیم. لذا در این مسیر، نظریه و روش نورث

که همان نظریه نهادگرایی جدید است، با شرایط ایران تطبیق داده شده است. همچنین چگونگی ریشه‌دار شدن پدیده «وابستگی به مسیر طی شده» و «تصلب ساختار نهادی» کشورمان را با استفاده از تحلیل‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی مورد بررسی قرار داده است. لذا این نکته برای اقتصاددانان و سیاستمداران بسیار حیاتی است که به تاریخ نهادی مسلط شوند و بی‌اطلاع از آن حداقل در سطح نظری، نمی‌توانند نسخه‌ای شفاف‌بخش برای کشور بنویسند. ما نیاز داریم اقتصاد سیاسی گذشته را خوب بشناسیم تا بتوانیم اکنون را بفهمیم و این می‌شود آغاز کار و بعد از این نوبت به فهم فرآیند تحول می‌رسد. زیرا جامعه «سرشار از گذشته و آستن آینده» است و رفتار آدمی از تجربه حیاتی او در همه عرصه‌ها تأثیر می‌پذیرد و به قول مرحوم بازرگان باید پرسید که «ما چگونه این‌گونه که هستیم، شده‌ایم» و اینکه «اجماع ما چیزی جز حاصل جمع نطفه انسان اولیه با مجموع تأثیرات محیط و معاش و اعتقادات و تربیت و حکومت و غیره که طی چندین هزار سال بر اجداد ما وارد شده است، نیست».

در ایران، ۷۵ تا ۹۰ درصد مردم کشاورز بوده‌اند. شهرهای ما نه مراکز معدنی بوده و نه مراکز صنعتی و نه مراکز تجاری که از خود قدرت تولید داشته باشند و حداکثر تولیدات صنعتی آن‌ها، صرف ضروریات خودشان می‌شده است. لذا اصل دهات بوده و دهات همه‌کاره بوده‌اند و همیشه سیل کالا و آدم‌ها از سوی ده به شهر، روان بوده است. این مجموعه با عوامل خارجی، روحیه ملی و محیط اجتماعی انسان ایرانی امروز را درست کرده است.

اوصاف اصلی ایرانیان در آغاز قرن بیستم از نظر بازرگان

۱- **بردباری:** ناشی از شرایط فوق‌العاده سخت می‌داند (سرما، گرما، گردوغبار، سروکار با درخت، زمین، آب و حیوان که پوست کلفتی می‌طلبد) که این امر برای وی، الگوی زندگی انطباقی و منفعل می‌آورد.

۲- شلختگی: در حالی که صنعت و تجارت، با نظم و دقت و حساب و کتاب و روبروست، کشاورزی این الزامات را ندارد. این شلختگی و بی‌نظمی را به صورت مشهود میان صنعتگر و تجارت‌پیشه و روستایی ایرانی می‌توان دید.

۳- وارهایی: گرچه درآمد صنعتگر به تلاشش بسته است، ولی درآمد کشاورز آن قدر که تحت‌تأثیر محیط و جو، کم‌آبی، پرآبی، سرما و گرما و ... است، موجب می‌شود که کشاورز از خود استعفا دهد و سر را منحرف به سمت تقدیر کند.

۴- نوسان‌های زندگی: سال‌های وفور و سال‌های کم‌محصول، هم قناعت و هم وارفتگی را به او می‌آموزد.

۵- زمین‌گیری: وابستگی او به زمین که سرمایه اصلی اوست، وی را وامی‌دارد که برای نگه داشتن زمینش، همه‌گونه خفتی را از طرف اربابان و دولتی‌ها تحمل کند.

۶- تک‌زیستی: برای ساکنان یک ده دورافتاده که کم‌وبیش نیازهای ضروری اولیه زیستی را خود تهیه می‌کنند، روستا به مثابه یک کشور مستقل است و همین امر یک روحیه انزواطلبی به روستاییان می‌دهد.

اوصاف فرعی ایرانیان در آغاز قرن بیستم از نظر بازرگان

۱- سازگاری: انسان ایرانی با هر شرایطی سازگاری می‌کند. آقایی و نوکری و تحمل ننگ و نکبت برای آنکه زنده بماند. وقتی بنا شد با دشمن و هرکس و ناکس کنار بیاییم، اعراب که می‌آیند کاسه داغ‌تر از آش بشویم، ترک‌ها که می‌آیند مدح آن‌ها را بگوییم، غلام حلقه به گوش چنگیز و تیمور بشویم و به هرکس و ناکس تعظیم کنیم، دلیلی ندارد از صفحه روزگار محو بشویم. در حمله مغول، شرق ایستادگی کرد و با خاک یکسان شد، فارس تسلیم شد و سالم ماند. ما اهل نبرد و کوشش برای رقابت و مسابقه با دیگران و اهل جنگیدن و جان‌کندن در کشمکش با ملیت‌ها و فرهنگ‌های بیگانه نیستیم؛ تقلید و سازگاری را ترجیح می‌دهیم.

۲- روح مذهبی: روحیه غالب ما، استعفا از کار و کوشش و انتقال دادن هرگونه تصمیم و تقدیر به گرداننده افلاک است که مقدرات را وارد اسلامان کرده است (که البته اسلام نبوی و علوی، هیچیک از اینها را قبول ندارد) و بیشتر بسط روحیه صوفی‌گری است.

۳- تباین شهر و ده: ده و روستا واحد مستقل کوچک و بسط‌نیافته است و شهرنشینی هم به لحاظ تاریخی، اصالت و نقش مثبتی نداشته است و شرایط اجتماعی شهرهای ما، آدم‌نگهدار و آدم‌پرور نبوده و حکم غربت ستان را داشته است. روحیه ملی به معنای محلی وجود داشته، گو اینکه مملکت و دولت برایش بیگانه و تحمیلی بوده است. وطن‌شناسی ما در حد روستا و ده بوده است و یک خوی بی‌وطنی برای ما شکل گرفته است.

۴- زود و زور: ما همه چیز را سریع می‌خواهیم و منطق دستیابی ما هم عمدتاً زور بوده است. ایرانی حوصله برنامه‌ریزی و کار بلندمدت و نظم را ندارد و هر چیزی را زود می‌خواهد و هر کاری را نیز تحت زور انجام می‌دهد.

مرحوم استاد علی‌رضا قلی در ادامه و با توجه به مبحث اقتصاد نهادگرایی نورث می‌آورد که بدون توجه به نهادهای تاریخی ایران به‌ویژه نهادهایی که تا امروز همچنان حیات دارند، نمی‌توان مشکلی را حل کرد و برای آن برنامه‌ریزی کرد. ساختمان زیستی آدمی تعیین‌کننده تمامی رفتار و کردار او نیست، بلکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها را فرد از شئون اجتماعی می‌گیرد. نحوه تولید یا پایه اقتصادی با داشتن اوصاف خاص، طبقات خاصی را در جامعه پدید می‌آورد و این طبقات به نوبه خود موجب تشکل و تحول نهادهای سیاسی و عقیدتی می‌شوند. بنابراین شیوه‌های نگرش ماتریالیستی، نگاه خود را به نحوه ارتزاق یا شیوه معاش یا ساختار اقتصادی می‌اندازد. خلاصه آنکه «افراد، الگوی شخصیت، ارزش، اهداف، پسند و ناپسند و رفتار اجتماعی‌شان را از تجربه زندگی اخذ می‌کنند و

لذا تفاوت تکنولوژی‌ها و شرایط اقتصادی به تفاوت اشکال روان‌شناسی و اجتماعی منتهی خواهد شد». هدف، یافتن عوامل روحیه‌ساز ایرانی است. بنیان جدید زندگی، در تقسیم‌کار و تخصص‌گرایی و مالکیت فردی است که هیچ شکل آن به صورت جدی در ایلات و دهات ایران که رکن اقتصاد و سیاست بودند، وجود نداشت. تقسیم‌کار، ارزش افزوده و ثروت تولید می‌کند و تقسیم‌کار، تولید و دسترسی به بازار، موجب تحقق سودهای ناشی از مبادله می‌شود. در ایل، نهادهای اجتماعی و سیاسی یا صور حیات جمعی، بسیار ساده و ابتدایی است، چون علتی برای به وجود آمدن آن‌ها نیست. تا تقسیم‌کار و مبادله گسترده به وجود نیاید، آن نهادها شکل نمی‌گیرد. همچنین نبود مالکیت فردی، الگویی از ساختار انگیزشی ایجاد می‌کند که افراد را به سوءاستفاده از ثروت عمومی تشویق کند و منافی شکل یافتن ساختار مالکیت کارآمد است.

مالکیت کارآمد، بنیان اقتصاد نوین است و عامل اصلی و مشوق ساختارهای انگیزشی، محرک فعالیت و ابداع نوآوری است. وقتی افرادی بتوانند به هزینه دیگران زندگی کنند، ترجیح می‌دهند کار نکرده بهره ببرند تا زحمت بکشند. به زبان نورث، الگویی از ساختار انگیزشی به وجود خواهد آمد که هیچ‌کس رغبت به کار نخواهد داشت و تولید نخواهد کرد و مبادله صورت نخواهد گرفت و سودهای ناشی از مبادله محقق نخواهد شد، در نتیجه اقتصاد توسعه‌یافته تحقق نخواهد یافت و به تبع اقتصاد، هیچ‌یک از شئون حیات جمعی نیز بسط نخواهد یافت، از حکومت گرفته تا علم. اگر محدودیت‌های غیررسمی (مثل همه هنجارها، اخلاق، ایدئولوژی) مکمل محدودیت‌های رسمی (قوانین) نباشند، آن‌ها را از کار می‌اندازند که در ایران از کار انداخته‌اند. به گفته بازرگان، تاریخی به ارث رسیده مثل نهادمند شدن بی‌انضباطی و شلختگی، تنبلی، مسئولیت‌ناپذیری و همه و همه بر عملکرد اقتصادی تأثیر می‌گذارند و هزینه‌های مبادلاتی را افزایش می‌دهند و موجب عدم مبادله و در نتیجه موجب توسعه‌نیافتگی می‌شوند. چون

عموماً آن عادات با تقسیم‌کار و تخصصی شدن منافات دارد. تعرض به حقوق مالکیت که در بطن روابط اقتصادی و اجتماعی ایل نهفته بود با هرگونه فکر توسعه و پیشرفت منافات داشت. نورث اعتقاد دارد نهادها توسط آدمها و در محیط‌های متفاوت، ساخته و پرداخته شده‌اند و همین که پرداخته شد، الگویی می‌شود برای سازمان دادن فکر، ذهن و عمل انسان. در واقع خارج از نهادها، کار نمی‌توان کرد. نهادها شکل می‌گیرند تا عدم اطمینان در مبادله را کاهش دهند و از هزینه‌های مبادله بکاهند. هزینه‌هایی که می‌توانند آن قدر افزایش یابند تا از انجام مبادله جلوگیری کنند و در نتیجه مانع تحقق سودهای ناشی از مبادله شوند و به تبع آن مانع رشد اقتصادی گردند. نهادها، قوانین بازی در جامعه‌اند یا به عبارت سنجیده‌تر، قیودی وضع شده توسط بشر هستند که روابط متقابل انسان‌ها را با یکدیگر شکل می‌دهند و حد و مرز مجموعه انتخاب‌های افراد را تعیین می‌کنند. در مقابل، نهادها ممکن است به گونه‌ای طراحی شده باشند که خود آن‌ها هزینه‌های مبادلاتی را سنگین کنند. عملکرد و تفاوت اقتصادها در طول زمان اساساً از تغییر و تحول نهادهاست. توجه به این نکته ضروری است که رشد و نمو نهادها نوعاً تدریجی است و نه گسسته. اگرچه ممکن است قوانین رسمی یک شبه در نتیجه تصمیم‌گیری‌های سیاسی یا قضایی تغییر کنند، اما محدودیت‌های غیررسمی که جزو سنت‌ها، رسوم، اصول و قواعد رفتاری شده‌اند، در مقابل سیاست‌های سنجیده و آگاهانه، مقاومت بسیار می‌کنند

مدل پرسش این است که چه نهادهایی اجازه داده‌اند تا سودهای ناشی از مبادله تحقق یابند و چه نهادهایی این اجازه را نداده‌اند.

نهادها ضرورتاً یا حتی معمولاً به این منظور ساخته نمی‌شوند که به لحاظ اجتماعی - اقتصادی کارا باشند، بلکه نهادها یا دست‌کم قوانین رسمی به این منظور ایجاد می‌شوند تا در خدمت منافع کسانی باشند که برای طرح قوانین جدید، قدرت چانه‌زنی دارند. اگر هزینه معاملات صفر باشد، توان چانه‌زنی بر

کارایی نتایج تأثیر نمی‌گذارد از خودم: به همین منظور در جوامع پیشرفته و صنعتی، با شکل‌گیری NGO ها و اصناف و تشکل‌های کارفرمایی و کارگری و ... هر کدام در جهت حفظ منافع گروه خود، دارای قدرت چانه‌زنی در پارلمان‌ها و در نتیجه اعمال نظر در سیستم اجرایی و قوانین جاری کشور هستند و این پراکندگی و تکثر قدرت، مانع از به وجود آمدن «اقتصاد رانتی» یا به قول استاد فقید علی‌رضا قلی، «اقتصاد غارتی» می‌گردد. متأسفانه در سیستم انتخاباتی پارلمانی ایران به علت محلی و قومی قبیل‌های بودن، شاهد حضور نمایندگان ضعیف، بی‌هدف و رانت‌جو هستیم که پیگیر مطالبات تأمین‌کنندگان مالی حوزه انتخاباتی‌شان بوده و درک و سواد نسبی به معضلات اساسی کشور و نقشه راه توسعه ایران ندارند. اگر انتخابات پارلمانی در سطح وسیع‌تری انجام بپذیرد و نمایندگانی از جانب تشکل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی استانی و ملی به مجلس راه یابند، آن‌گاه شاهد تصویب قوانینی در جهت منافع تولیدکننده و سرمایه‌گذار خواهیم بود و این نقطه آغازین مسیر توسعه و بهره‌وری در اقتصاد کشور است.

اگر بازارهای اقتصادی و سیاسی کارا بودند (یعنی هزینه مبادله در آن‌ها صفر بود) آن‌گاه همه انتخاب‌ها نیز کارا می‌شدند؛ یعنی بازیگران صحنه بازار، همیشه مدل‌های صحیح در اختیار داشتند و حتی اگر در ابتدا مدل آن‌ها غلط بود، بازخورد اطلاعات، مدل را تصحیح می‌کرد. حال اگر مدل ذهنی بازیگران ناقص باشد، ممکن است به تداوم این قبیل حقوق مالکیت (ناکارا) منجر شود. زیرا انسان رمزگشایی از محیط را از طریق پردازش اطلاعات و به کمک سازه‌های ذهنی از قبل آماده شده انجام می‌دهد. سازه‌های ذهنی تاریخی که صافی تصمیم‌گیری‌ها هستند و تصمیم‌گیری‌ها از خلال آن‌ها انجام می‌پذیرد.

با توجه به موارد مطروحه، در کشوری مانند ایران، برآیند اطلاعات ناقص در کنار سازه‌های ذهنی ناصحیح ناشی از غلبه فرهنگی مورددار به همراه انگیزه‌های

شخصی و گروهی در انتخاب‌ها، همه این‌ها موجب شکل‌گیری نهادهایی می‌گردد که به صورت ناقص عمل کرده و منافع عموم را تأمین نمی‌کنند و به علت آنکه هزینه مبادله صفر نمی‌باشد، در نتیجه چانه‌زنی (رانت) قدرت پیدا می‌کند. به جهت آنکه نهادها و ساختارهای ذهنی ناشی از فرهنگ قالب (سازمان‌ها) تأثیر متقابل و توأمان بر یکدیگر دارند، لذا راه‌حل، اصلاح تدریجی نهادها (زیرا نهادها بر تصمیم‌گیری تأثیر دارند) در کنار افزایش سطح آگاهی و ارتقای فرهنگی جامعه است که گام گذاشتن در این مسیر، موجب می‌گردد جنبشی ایجاد گردد که مکرراً و تدریجاً نهادها و رفتارها بر ساختار نهادها تأثیر مثبت گذاشته و تکامل پیدا کنند.

طبق نظر آدام اسمیت، هزینه مبادلاتی اندک یا نزدیک به صفر، حقوق مالکیت را کارا، تخصیص منابع را بهینه، ساختارهای انگیزشی را پرتحرک و سازنده می‌کند. در مقابل، هزینه‌های مبادلاتی سنگین که از حقوق مالکیت ناکارآمد که خود نیز ناشی از طراحی رانت‌خوارانه حاکمان است نشأت می‌گیرد، ساختار انگیزشی را به سمت دلالی و توزیع مجدد می‌برد - اتفاقی که در ایران رخ داده - و هزینه نهایی در مقابل منافع نهایی برابر یا حتی بیشتر می‌شود که موجب ناکارآمدی مالکیت و از بین رفتن ساختارهای انگیزشی تولید و گرایش به دلالی می‌گردد.

به نقل از نورث در آمریکا، هزینه‌های مبادلاتی در نیمه دوم قرن بیستم، ۴۵ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص داده است و این رقم که شامل هزینه‌های مربوط به بانکداری، بیمه، مالیات، امور مالی و یا نهادهایی است که مبادله را تسهیل می‌کنند، در اول قرن، ۲۵ درصد بوده است و این هزینه‌ها، بخشی از هزینه‌های تولید است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، زیرا هزینه‌های تولید عبارتند از هزینه‌های تبدیل بعلاوه هزینه‌های معاملاتی. آپس هرچه نهادها کارا تر و بهره‌وری بیشتر باشد، هزینه تولید کمتر، در نتیجه منافع و انگیزه افزایش پیدا

می‌کند و این خود باعث افزایش تولید، تجمیع ثروت و سرمایه‌گذاری مجدد و در نهایت توسعه می‌گردد، زیرا نهادها، ساختاری برای مبادله در اختیار ما می‌گذارند که همراه با دانش فنی به کار گرفته شده، هزینه معامله و هزینه تبدیل را تعیین می‌کند.

این ساختار از قوانین به وجود آمده است و وظیفه قوانین، تسهیل مبادله سیاسی و اقتصادی است. ذکر این نکته ضروری است که چنانچه تکثر منابع و منافع وجود داشته باشد، بر روی ساختار حقوق تأثیر می‌گذارد. نورث می‌گوید اگر توان چانه‌زنی را ثابت فرض کنیم، گستردگی تکثر سیاسی - اقتصادی منافع، بر ساختار قوانین تأثیر می‌گذارد، زیرا امکان تشکیل اکثریت یکدست غیرممکن می‌شود و گروهی خاص توان تعریف حقوق مالکیت را به نفع خود نخواهد داشت و امکان رانت‌خواری گروه خواص کم می‌شود و حقوق مردم نیز بیشتر تأمین می‌شود و هزینه‌های معاملاتی تقلیل می‌یابد. قوانین سیاسی به قوانین اقتصادی منجر می‌شوند (تأثیر متقابل است) و این کارایی بازار سیاسی است که به حقوق مالکیت کارا منجر می‌شود. قوانین از حکومت‌ها به حقوق مالکیت و از آنجا به قراردادهای شخصی تسری پیدا می‌کنند. ناتوانی در بسط شیوه‌های کارآمد و کم‌هزینه اجرا (قراردادها و قوانین)، مهم‌ترین عامل رکود تاریخی در جهان سوم است.

در خصوص ایران، حقوق مالکیت مؤثر به دلایلی تحقق کامل نیافت و در نتیجه به بروز بنگاه‌هایی که کارفرمایان آن قدرت چانه‌زنی داشته باشند و بتوانند در تغییر و تحول، سهمی داشته باشند، نرسیدیم. چارچوب نهادی گذشته ایران به وضوح تولید، تکنولوژی و ذخیره دانش را ترجیح نمی‌داده است. چهره غالب و درخور توجه زندگی دلالی بوده است که خود حاکی از ناامنی فوق‌العاده زیاد سرمایه‌گذاری بر روی زمین است، جایی که سرمایه می‌بایستی به زمین پیچ شود و چندان راحت قابل انتقال نباشد و نیاز به مخفی شدن نداشته باشد.

نهادها، فرصت‌های مناسب در اختیار کارآفرینان می‌گذارند و این‌ها نیز به دنبال فعالیت بیشینه‌ساز خود، تقاضا برای دانش می‌کنند و کنش متقابل بین فعالیت‌های اقتصادی سازمان‌یافته و ذخیره دانش و چارچوب نهادی، موجب تغییرات ذره ذره نهادهای رسمی می‌شوند - به نفع حقوق مالکیت کارآمد و مؤثر - و همین امر به نوبه خود به تغییرات نهادی منجر می‌شود. در این حالت، افراد تصمیم می‌گیرند در کنار سرمایه‌گذاری در بسط فعالیت خود، منابعی را برای تغییر قوانین و مقررات تخصیص دهند و به صورت مستقیم، تغییراتی به وجود آورند که در نهایت فکر می‌کنند به این شیوه، منافع آن‌ها بهتر تأمین می‌شود. عوامل تغییر در نظریه نهادگرایی، کارفرمایان هستند.

در ایران، تغییر از اوایل دوره قاجار و به صورت چشمگیر از اوایل پهلوی شروع شد که عوامل آن هم عمدتاً برون‌زا بوده‌اند. تغییر درون‌زا (کشورهای صنعتی) تغییری است که به کوشش دائمی و فعالیت مستمر کارفرمایان و از طریق فرصت‌هایی که نهادها در اختیار قرار می‌دهند، به وجود می‌آید. تغییرات برون‌زا و ناشی از عوامل خارجی، همراه خود مشکلات فوق‌العاده جدی به وجود می‌آورند، به‌ویژه در کشورهایایی که نهادهای رسمی و غیررسمی در برابر آن‌ها استقامت می‌کنند (مثل ایران) آپس می‌بایستی تغییرات و انقلابات درونی باشند و نه وارداتی. ما نیاز به یک مدرنیسم واقعی و از جنس خودمان داریم و نه یک شبه‌مدرنیسم وارداتی که با روحیات و عادات جمعی ما سازگاری ندارد. به نظر می‌رسد در ایران یک تعادل تخریبی برقرار بوده است که زندگی ایلی، جغرافیایی، اقتصادی و نظام سیاسی و خشکسالی‌ها، آفات طبیعی، آشوب‌ها و جنگ‌ها در آن به صورت فعال مشارکت داشته‌اند.

نورث، عامل انقلاب اقتصادی دوران اول و گذار از اشکال جمع‌آوری میوه و شکار به کشاورزی و افزایش بهره‌وری و بسط بعدی بازارها را حاصل شکل‌های حقوق مالکیتی می‌داند که نسبتاً کارا بودند و در عرصه اقتصاد کشاورزی ظهور

کردند و موجب بهبود ساختار انگیزشی و جلوگیری از سواری مجانی مرحله مالکیت مشاع شدند. جهش دوم نیز که موجب انقلاب صنعتی یا انقلاب دوم اقتصادی گردید به جهت کاستن از عدم اطمینان طرفین قراردادها از حقوق مالکیت شروع شد. اصلاح موازین حقوقی و تقلیل هزینه‌های معاملاتی، موتور محرکه‌ای برای کاستن عدم اطمینان طرفین قرارداد است. با به وجود آمدن طرف سوم (سیستم قضایی) بی‌طرف قراردادها که حامی سرمایه‌گذاری و تقلیل-دهنده هزینه‌های معاملاتی بود، در کنار اصلاح نظامات حقوقی و بی‌طرف کردن دولت و جلوگیری و مانع ایجاد کردن بر سر عملیات مالی پادشاهان انگلیس، یک مرتبه بذر رونق مالی و ظهور سازمان‌ها و کارفرمایان رشد کرد. قضاتی که ذهن اصلاح‌گر غیرایدئولوژیک داشتند.

اما داستان حقوق مالکیت در ایران، سابقه غم‌انگیزی دارد. داستان تکراری رانت - غارت؛ اقتصاد دلالی با توزیع مجدد رانتی و غارتی است. از همه چیز خبری بوده جز حقوق مالکیت کارا و هزینه‌های معاملاتی آن‌قدر سنگین، که مانع فعالیت اقتصادی می‌شده است. کاش! آرای نئوکلاسیک‌ها که بازار را بدون اصطکاک می‌بینند، در مورد ایران صدق می‌کرد و ما می‌توانستیم بدون وجود نهادها و وابستگی به آن‌ها و تنها به کمک اهرم‌های پولی، از این‌گردنه‌های مخوف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عبور کنیم. حال که چنین نیست، بیاییم آرزو داشته باشیم که ای کاش اقتصاددانان ما، موانع نهادی سر راه خود را وارد مدل‌های تحلیل کنند. نهادهایی از تاریخ خود به ارث برده‌ایم که تقریباً همگی معارض توسعه و عامل هزینه‌های سنگین معاملاتی هستند.

حال هرچه بوده‌ایم، چگونه می‌توانیم از شر آن خلاص شویم؟ رهنمود چیست و از کجا باید شروع کرد؟

مبحث، وابستگی به مسیر طی شده است. مسیر طی شده به معنی آن است که تاریخ اهمیت دارد و تا تکامل تدریجی نهادها را دنبال نکنیم، قادر نخواهیم

بود انتخاب‌های امروزمان را فهم کنیم. داستان‌های موفقیت در تاریخ اقتصادی، توصیف نوآوری‌های نهادی هستند که از هزینه‌های معاملاتی کاستند و تصاحب بیشتر سودهای حاصل از تجارت را امکان‌پذیر ساختند و بدین ترتیب، بازارها را توسعه دادند. این تشکیلات سیاسی است که حقوق مالکیت بازار اقتصادی را مشخص می‌کند و به اجرا درمی‌آورد.

اما نوآوری‌هایی که هزینه‌های معاملاتی را کاهش دادند، متشکل بودند از

۱- نوآوری‌هایی در ابزار و فنون خاص

۲- در خصلت‌های اجرایی

۳- نوآوری‌های سازمانی

قابل ذکر آنکه قید و بندهای غیررسمی بسیار تأثیرگذارند و سرچشمه می‌-

گیرند از:

۱- انتقال فرهنگی ارزش‌ها

۲- بسط قوانین رسمی و به کار بستن آن‌ها برای حل معضلات خاص

مبادله، ایجاد سنت‌های سخت‌کوشی و صداقت (که هزینه‌های مبادلاتی را به شدت کاهش می‌دهد) و همچنین ایدئولوژی‌ها که زیربنای آن‌ها نهادها هستند و به آن‌ها استحکام می‌بخشند.

و اما برای تغییر نیاز داشتیم به جمعیت و منابع، تخصص و بازار، سازمان-

های زیربسط، صرفه‌های اقتصادی نسبت به مقیاس، حل مشکل نمایندگی تجاری، توسعه اوزان، معیارهای استاندارد واحدهایی برای حسابداری، واسطه‌های مبادله، دفاتر اسناد رسمی، دادگاه‌های تجاری، حمایت بی‌طرفانه طرف سوم از قراردادهای سرمایه ثابت، نظم سیاسی قهار و هزینه‌های کم معاملاتی، بیمه، بانک، دفاع از حقوق مالکیت، اعتمادسازی و دانش تخصصی. اما در مقابل در ایران، شبکه‌های خویشاوندی با بکارگیری نفوذ سیاسی و اعتبار خانوادگی می‌توانستند از پرداخت مالیات بگریزند، از حضور در محکمه‌ها طفره روند و از رانت موجود، نهایت بهره را

ببرند. توفیق یا شکست در عرصه اقتصادی، همیشه به رابطه تولیدکننده و مقامات سیاسی بستگی داشته و دارد.

می‌دانیم که اقتصاد محصول تعاون پیچیده‌ای از مجموعه‌ای از نهادهاست. پس باید نظریه‌ای بسازیم که تأثیر ساختارها را بر عملکرد اقتصادی نشان دهد، یعنی اوصاف و خصایصی از اجتماع را که بر عملکرد اقتصاد تأثیر می‌گذارد. در واقع سؤال مرکزی نورث، حل معضل تعاون بشری است و اینکه چه نهادهایی به تعاون کمک می‌کنند و پیشرفت را موجب می‌شوند و چه نهادهایی مانع تعاون می‌شوند و اقتصاد را واگرا می‌کنند؟

بنابر نقل ساده نورث، گروه‌های متفاوت بشری با توجه به منابع و اقلیم‌های متفاوت و قابلیت‌های گوناگونی که داشته‌اند، دارای ویژگی‌های متفاوتی شده‌اند. زیرا منابع است که موجب تفاوت نوع تعاون و همکاری است و ذخیره دانش متفاوت و تکنولوژی متفاوت و سازمان‌یافتگی کاری متفاوت و روابط تولیدی متفاوت ایجاد می‌کند. مثلاً نظریه‌های اقتصادی غرب، عوامل تولید را در زمین، سرمایه و نیروی انسانی می‌بیند، ولی «آب» را نمی‌بیند. ولی در ایران، منبع اصلی تنش، «آب» می‌شود و در مقابل زمین، فراوان و رها شده است. پس در دو نوع سرزمین، دو نوع نهاد و دو نوع ذخیره و دانش تأسیس خواهد شد. در ایران، تکنولوژی از حد ساده و تاریخی خود عبور نکرده است زیرا انقلاب اقتصادی اول به صورت کامل در ایران رخ نداد و انقلاب اقتصادی دوم هم به صورت درون‌زا اصلاً رخ نداد. دو انقلابی که موجب بازدهی‌های صعودی و افزایش بهره‌وری منابع و در دسترس قرار گرفتن منابع جدید جهت رفع نیاز جمعیت شدند. در انقلاب اقتصادی اول، به علت کم شدن منابع و افزایش فشار جمعیت، احتمالاً آموزش و یادگیری، بشر را به سمت کشاورزی و اهلی کردن حیوانات سوق داده است. انتقال به کشاورزی، انتقال از مالکیت مشاع به مالکیت فردی است. امکان سواری مجانی کم می‌شود و از آنجا که منافع ابداع و نوآوری را به مالک برمی‌گرداند،

مالک شروع به اصلاح منابع از زمین و نور می‌کند و در نتیجه بهره‌وری را افزونی می‌دهد. هرچه امنیت انحصارگونه حقوق مالکیت بیشتر باشد، ساختار انگیزشی کارآمدتری را تشویق و ترغیب می‌کند و فرد بیشتر تشویق به ابداع و نوآوری می‌شود. در ادامه، نورث، انقلاب اقتصادی دوم را نیز از عرصه دولت و حقوق قضایی و استقلال قضاوت و مسائل مشابه شروع کرد و تا این‌ها سامان جدی نگیرند، بنا بر رأی نهادگراها، امکان سامان دادن اقتصاد نیست. در غرب دیدیم همین که مشکلات از سر راه برداشته شدند، امر نوآوری و ابداع شدت گرفت و در انقلاب اقتصادی دوم، علم در خدمت توسعه درآمد و این تفاوت در عملکردها، ناشی از تفاوت در فرهنگ‌ها و بینش‌هاست. «فرهنگ انطباقی» ایرانی میل به زندگی در کنار طبیعت و تن دادن به قضا و عدم تغییر را مقایسه کنید با «فرهنگ تسخیری» اروپایی‌ها و کشورهای توسعه‌یافته که به عزم سواری گرفتن و لذت بردن از طبیعت بنا شده است. به همین دلیل علوم جدید در ایران نرویدند.

ضرورت نظریه دولت

هرجا که تولیدی صورت گیرد، مسئله توزیع آن هم مطرح می‌شود. در نتیجه پای طرف سوم و نظریه دولت در اقتصاد در مبادله به میان خواهد آمد. این دولت است که ساختار حقوق مالکیت را تعیین می‌کند و مسئول کارایی ساختار حقوق مالکیت است. مانند کشورهای پیشرفته‌ای که حقوق مالکیت کارآمد با هزینه‌های معاملاتی پایین و بازار روان دارند. در آنجاست که بازار کم-اصطکاک، روان و کم‌هزینه است. اطمینان از اجرای قراردادهای زیاد بوده یا قراردادهای به سمت قراردادهای خوداجراشونده حرکت می‌کنند و در مجموع، مبادله کم‌ترین هزینه را به وجود می‌آورد.

در نظریه نهادگرایی، در واقع اقتصاد، اقتصاد سیاسی است و بدون نظریه دولت، کاری را نمی‌توان سامان داد. خصوصاً در ایران، آن هم دولتی نفتی با

سابقه تاریخی و نهادهای غیررسمی فوق‌العاده قوی قبیله‌ای. پس در فرض اقتصاد نئوکلاسیک‌ها، «دولت قراردادی» یا دولت بی‌طرف اقتصادهای توسعه‌یافته، یعنی طرف سومی که تلاش برای کارایی حقوق مالکیت می‌کند، در اینجا وجود خارجی ندارد.

سابقه تاریخی ما، حکایت دولت‌های قبیله‌ای است. تا اوایل قاجار که دولت خود را مالک می‌داند و در همه سطوح وارد می‌شود (بی‌طرف عمل نمی‌کند) و به دنبال افزایش سود دستگاه آمران است و حقوق مالکیت را به شدت ناکارآمد می‌کند و رانت دستگاه حاکمیتی را افزایش می‌دهد و هزینه‌های معاملاتی را تا آنجا افزایش می‌دهد که کار را به تعطیلی فعالیت اقتصادی می‌کشد و عرصه قراردادهای فوق‌العاده ناامن می‌کند، دولتی «رانتی» یا به تعریف دقیق «غارتی» است؛ اعمال قدرت و کشتار و اعمال خشونت، بی‌حد و حصر بوده است، نه از قانون خبری بوده و نه از محکمه‌ای. به تبع همین بی‌قانونی، محمدشاه، میرزا ابوالقاسم قائم مقام راه ناصرالدین شاه، میرزاتقی خان امیرکبیر و رضاشاه یک‌یک رجال درجه اول ایران را حذف می‌کرد و می‌کشت. دادگستری وارداتی، مخروبه است (به تعبیر رییس وقت قوه قضاییه در جلسه تودیع) و نهاد قانون اساسی هر دو ناکارآمد و وارداتی هستند. پس پوشیده نمی‌ماند که نورث، کلید مهم ناکارایی بازار و مبادله را که ناشی از هزینه‌های مبادلاتی سنگین است، در عدم کارایی بازار سیاسی می‌بیند.

در خصوص پرورش هنجارهای لازم اخلاقی و معنوی (زیرا برای داشتن اقتصادی مبتنی بر قراردادهای خوداجراشونده، نیاز به بنیان‌های قوی اخلاقی است) واقعیت این است که هم در بخش خصوصی هم دولتی، به چنین سمتی حرکت نمی‌کنیم. طفره‌روی از قراردادهای فرصت‌طلبی (یعنی به هزینه دیگران سود بردن)، اختلاس و ... در بازار سیاسی آن‌قدر گسترده، غیر قابل محاسبه، کم‌اطلاع و پرهزینه است که رأی‌دهنده نمی‌داند حاصل رأی چیست و رأی‌برنده

هیچ تعهدی به رأی‌دهنده ندارد. با این اوصاف، مشروعیت دولت‌های ایران از نظر اجرایی فوق‌العاده کم و در حدود هیچ است. این امر اجرا را بسیار پرهزینه می‌کند و نظارت را از نظر هزینه، آن قدر سنگین می‌کند که در جایی به صرفه است که رها شود. در مراحل بعد به علت ناتوانی، مجدداً نظارت کمتر و خودسری ذی‌نفعان بیشتر خواهد شد و این قصه دردناک تاریخ ایران تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که از کار بایستند و به سقوط اقتصاد و سیاست می‌کشند و بعد نوبت به دولت بعدی می‌شود که با تعهدهای صرفاً شفاهی یا با زور، کار را دست بگیرد و سپس شروع به بهینه کردن سود خود به هزینه دیگران کند. پس از نظر نورث، بررسی دولت حیاتی است، چون دولت از طریق وضع اجرای قوانین، مرکز اقتصاد و کنترل‌کننده اقتصاد است. در ایران، دولت قراردادی به معنای دولت بی‌طرف که بیشینه‌کننده ثروت جامعه است، وجود نداشته و دولت‌های غارتگر مجموعه حقوق مالکیتی را تعریف و تعیین می‌کنند که درآمد گروه صاحب قدرت را بدون توجه به پیامدهای آن بر ثروت کل جامعه به حداکثر برساند. دولت‌های تاریخی ایران هیچ وجه شباهتی با دولت‌های قراردادی که الگوی اقتصاد بازار و مبادله هستند ندارند، بلکه نشان دولت استعمارگر و بیشینه‌کننده ثروت گروه حاکم را دارد و به عواقب آن هم نمی‌اندیشد.

دولتی که قراردادی است، در واقع دولت تاجر است. دولت تاجر، خدماتی ارائه می‌دهد (مثل امنیت، عدالت، قانون) که نه تنها هزینه‌های آن پوشش داده می‌شود، بلکه منافع آن برای دولت و جامعه فوق‌العاده زیاد و درخور توجه است. هزینه دولت‌های تاجرگونه (قراردادی) در اروپا با صرفه‌های نسبت به مقیاس، مواجه بوده است، ولی در جامعه ما به دلیل پراکندگی فوق‌العاده دهات و محل‌های سکونت، ارائه خدمات عمومی، امنیت، عدالت و قانون به دلیل هزینه‌های فوق‌العاده سنگین رها شده بود. در اروپا رقبای باثبات، محکم و ثروتمند، قدرت پادشاه را محدود می‌کردند، اما در ایران، رقبا، ایلات با نهادهای خود غارتی بودند

که رعایا به رؤسای ایلات مجاور برای حداقل جور و ظلم پناه می‌بردند. بدین‌گونه کشور در چپاول ایلات دست به دست می‌گشت. رعیت «به امان خدا در دست ناامنی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فساد اداری رها می‌شد و حاکمان هم به دنبال رانت! [غارت] و «بازی یک بار برای همیشه» و «فرار با سودها» تکرار می‌شد.

احال چه باید کرد؟ زیرا می‌دانیم که با انباشت سرمایه و حتی تغییر در تکنولوژی، تا زمانی که دولت «رانتی» یا به عبارتی «غارتی» وجود داشته باشد، تغییری به وجود نمی‌آید. راه‌حل، گذار از «فرهنگ انطباقی» به سمت «فرهنگ تسخیری» در قسمت فرهنگ عام مردم است. در قسمت ساختار دولتی، می‌بایست با وضع قوانین و ایجاد دستگاه قضاء مستقل و بی‌طرف، نسبت به بهبود وضعیت حقوق مالکیت و کاهش هزینه‌های معاملاتی گام برداشته و در پی توسعه علم، دانش و تکنولوژی که ماحصل آن افزایش بهره‌وری است، امید به توسعه و پیشرفت داشته باشیم.

زیرا در اقتصادی که حقوق مالکیت کاراست:

- ۱- بازار سیاسی به نسبت کم‌هزینه است. ۲- اقتصاد رقابتی است. ۳- هزینه مبادله کم و بازار کم‌اصطکاک و روان است. ۴- تخصیص به نحو بهینه صورت می‌گیرد. ۵- اتفاقات زیادی از طریق پس‌انداز و انباشت سرمایه می‌افتد.
- در ایران، این دولت‌های رانتی و استثمارگری حیات دارند و این داستان تکرار می‌شود تا اینکه پول نفت مقداری از سختی کار می‌کاهد و هم دولت و هم تا اندازه‌ای مردم را فارغ می‌کند، ولی از ساختار نسبتاً قابل قبول، کاهش هزینه‌های معاملاتی، رونق نفتی غیر رانتی و حقوق مالکیت کارا خبری نیست. تدارک سرمایه (از پول نفت یا استقراض) و سوار کردن آن بر نهادهای پیشین، ساختار را بیش از پیش رانتی می‌کند و نه کارآمدتر و کم‌هزینه‌تر. تحلیل وضعیت را می‌-

بایستی از هزینه‌های معاملاتی شروع کرد که کار را به ساختار حقوق مالکیت و ساختار انگیزش و تخصیص منابع می‌کشد.

زیربنای معامله چیزی است که آن را امکان‌پذیر می‌کند و آن هم ساختار پیچیده قانون و اجرای آن است. طرفین معامله، حقوق مالکیتی دارند (که جوهر آن انحصار است) و باید بتوانند این حقوق را به کم‌هزینه‌ترین وجه ممکن تأمین و ضمانت آن را اجرا کنند و این نیاز به یک دادگاه و مجموعه‌ای از قوانین (نهادی رسمی) و مجموعه‌ای از هنجارهای قضایی (نهادهای غیررسمی) دارد.

در عین حال، تکنولوژی بر روابط کار و بر شکل، نوع و اندازه سازمان تأثیر می‌گذارد، مثلاً فناوری برای نظام اندازه‌گیری، بخش مهمی از تاریخ اقتصاد است. در واقع این دور بودن از تکنولوژی اندازه‌گیری، هم معامله را پرهزینه کرده بود و هم دولت را از مستمری مشخص محروم کرده بود. این چیزی است که هنوز هم در نظام مالیاتی ایران مشکل‌آفرین است. بسیاری از پرداخت مالیات می‌گیرند و بسیاری توان بیش از اندازه می‌دهند و در ضمن، مالیات‌دهندگان با تبانی کارگزاران دولت، بسیاری از منابع درآمدی دولت را هدر می‌دهند. متأسفانه در ایران نه تکنولوژی اندازه‌گیری و نظارت داریم که در نهایت به علت هزینه بالای آن از نظارت صرف‌نظر می‌شود و نه اصول معنوی و اخلاقی اجتماعی که خمیرمایه ثبات اجتماعی است. می‌دانیم که قوانین ایران وارداتی است، از قانون اساسی گرفته تا شکل قراردادها و می‌دانیم که این‌ها از نهادهای غیررسمی تأثیر می‌پذیرند، یعنی سنت اجتماعی بی‌قانونی، از اجرای آن‌ها جلوگیری می‌کند. حال این سؤال مطرح می‌گردد که چرا در ایران هزینه‌های معاملاتی تقلیل نمی‌یابد؟ چرا این مهم از طریق دولت‌ها پیگیری و اجرا نمی‌شود؟

فرمانروا در پی بهینه کردن موقعیت شخصی خویش از طریق منابع عمومی است و می‌داند که اگر اقتصاد رونق یابد (در پی تقلیل هزینه‌های معاملاتی) رانت او افزایش می‌یابد، اما منافع بلندمدت خود را در وجود دستگاه‌های ناکارآمد می‌

بیند و می‌داند با کارآمدی آن‌ها و کارآمد شدن دیگر بخش‌ها، احتمال بسیاری زیادی دارد که قدرت چانه‌زنی «رعیت» تغییر کند و بخواهند ساختار حقوقی مالکیت را تغییر دهند و تعریف انحصاری او را در حقوق مالکیت تقلیل دهند و در نتیجه قدرت انحصار او را کم کنند و از این رو، او از تغییر ممانعت می‌کند و از رویه‌های تقلیل هزینه حمایت نمی‌کند و این «سر» آن چیزی است که در بسیاری از ناکارآمدی‌ها دیده می‌شود و سؤال می‌شود که اینکه چیزی مشهود است، چرا در پی اصلاح آن بر نمی‌آیند؟ در واقع در بن آن تعارض منافع نهفته است. یک مدیریت اجرایی قوی دولتی (اگر یافت شود)، یک نظام پارلمانی قوی (اگر آدم‌های آن یافت شوند)، از جهاتی عاقبت نامحمود دارد، زیرا منجر به تغییر هزینه‌های معاملاتی می‌شود و در نهایت، تغییر در قدرت چانه‌زنی و تغییر در تعریف حقوق مالکیت را در پی دارد. نظام قضایی قوی و مستقل، به سمت و سوی می‌رود که در نهایت جلو دادگاه‌های فرمایشی و شعب فرمایشی گرفته خواهد شد و این منافع رانتی بسیاری را به خطر خواهد افکند.

اگر بخواهیم به زبان نورث سخن بگوییم و عقب‌ماندگی ایران و پیشرفت غرب را تبیین کنیم، این‌گونه می‌شود: به علت ساختار ناکارآمد حقوق مالکیت که ناشی از هزینه‌های معاملاتی بالاست - که بخش اعظم آن در حال حاضر ناشی از بی‌کفایتی ساختار سیاسی و دولت در تأمین حقوق مالکیت کاراست - به مرور دچار کاهش نسبی درآمد سرانه نسبت به غرب بوده‌ایم. یعنی نسبت به دولت - هایی که ساختار حقوق مالکیت را کارآمد کرده‌اند و از تخصیص بهینه و تقسیم بهتر نیروی کار و تولید و بازار مناسب‌تر برخوردار شده‌اند و بهره‌وری بیشتر سرانه و در نتیجه درآمد بیشتر را موجب شده‌اند. دولت‌ها می‌توانند چه به صورت نسبی (در مقایسه با دولت‌های رقیب) و چه به صورت مطلق، راه افول را طی کنند.

نتیجه آنکه اقتصاد امروز و بدون پول نفت، تبدیل به اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر با حداکثر ۲۵ میلیون جمعیت، همچون گذشته خواهد شد. در عرصه

سیاست، هیچ پیچیدگی و پیشرفتی در ارکان نهادی سیاسی پیش نیامد و همیشه یک خان بود و یک جفت سبیل. تقسیم کار اجتماعی بسط نیافت، تخصص‌گرایی به وجود نیامد، مبادله و بازار به معنی امروز و تولید انبوه صورت نگرفت. هیچ‌وقت دولتی که کالای عمومی امنیت و عدالت و قانون عرضه کند و صرفه‌های ناشی از مقیاس آن، هم نصیب ملت و هم دولت شود، به وجود نیامد و دولت توانایی تعریف و اجرای حقوق مالکیت کارا را نداشت.

اگر وابستگی به تاریخ نبود، کار توسعه فوق‌العاده آسان می‌شد، ولی اکنون تاریخ‌شناسی نهادی می‌بایست جز ارکان کار اقتصاددانان باشد، زیرا بازار اقتصادی امروز از بازار سیاسی تبعیت می‌کند و اگر هزینه مبادلات در بازار سیاسی سنگین باشد، حقوق مالکیت غیرکارا می‌شود و ساختار انگیزشی به کارهای غیرمفید منحرف خواهد شد.

مروری کوتاه بر جامعه‌شناسی تاریخی اقتصاد ایران

ما مردمانی هستیم که به دلایل و علل گوناگون تاریخی از تولید گریزان شده‌ایم و به حداقل معیشت بسنده کرده‌ایم. «اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر» لاقل تا مقطع انقلاب مشروطه بوده است و اینکه حیات فعالیت اقتصادی ما به اقتصاد دلالی گرایش داشته است.

امنیت که مسئله‌ای اساسی و «راهبردی» در سرزمین ایران بوده به آن میزان نبوده که بتواند از حقوق مالکیت دفاع کند و دارایی‌ها در معرض خطر بوده‌اند، خصوصاً دارایی‌هایی که به زمین وصل می‌شده است و امکان جابجایی آن نبوده است. مانده توسعه منابع آبی، کشاورزی، صنایع و هزینه تأمین حقوق مالکیت این‌ها به حدی بوده است که هزینه‌های آن بیش از منافع آن بوده و هزینه سنگین حقوق مالکیت جهت تخصیص منابع را تغییر و سرمایه‌گذاری را جهت می‌دهد و همین امر موجب می‌شده که سرمایه‌ها در جاهایی متمرکز شوند

که امکان پنهان کردن و جابجایی آن زیاد باشد. در نتیجه (که البته این تنها علت نبوده) تولید به آن صورتی که در جاهای دیگر بسط یافت، در ایران و خاورمیانه و آسیای میانه جان نرفت.

واقعیت این است که ما وارث نهادهای تاریخی هستیم که برای بخش تولید دردسرزا بوده و تولید را آن قدر پرهزینه می‌کنند که هزینه از منافع پیشی می‌گیرد و هزینه‌های حقوق مالکیت و آثار مترتب بر آن است که به مولدها می‌گوید تولید کند یا متوقف کند.

شکل دیگر تعارض میان منافع حاکمان و رعیت در تعریف حقوق مالکیت است. در واقع حاکم حقوق مالکیت را می‌تواند به گونه‌ای تعریف کند که رانت فرمانروا و طرفداران او افزایش یابد یا حقوق مالکیت را به گونه‌ای تعریف کند که خود به عنوان نفر سوم قرارداد، ناظر بر اجرای حقوق مالکیت باشد و هزینه‌های معاملاتی را به نفع افزایش تولید کاهش دهد که در این صورت منافع فرمانروا هم کم می‌شود و این تنش دائمی میان منافع فرمانروا و منافع رعیت است.

«در واقع داستان موفقیت در تاریخ اقتصادی، توصیف نوآوری‌های نهادی هستند که از هزینه‌های معاملاتی کاستند و تصاحب بیشتر سودهای حاصل از تجارت را امکان‌پذیر ساختند و از سوی دیگر، تشکیلات سیاسی هستند که قوانین را تعریف و تصویب کرده و به اجرا درمی‌آورند. بازار اقتصادی در بازار سیاسی نهفته است.»

نظام سیاسی ایران اغلب یک نظام ایلی و بدون هیچ‌گونه قوانین تنظیم‌کننده رفتار بوده که فرهنگ غارت در آن محیط اقتصادی را ناامن کرده و همین که مال انباشته‌ای در جایی پیدا می‌شد، هوس غارت را تحریک می‌کرد و بالطبع، عکس‌العمل آن بود که از انباشتن مال و تحریک حس غارتگری جلوگیری شود و در نتیجه پنهان کردن مال و سپس به صورت گنج به دست دیگران افتادن از

تبعات آن بوده است. دو اتفاق اساسی و بنیادی برای توسعه پایای اقتصادی در اروپا اتفاق افتاد که در ایران هرگز رخ نداده است:

اولین رخداد انقلاب اقتصادی اول بود که تغییری بنیادی در افزایش موجودی منابع و ارتقای نرخ بهره‌وری به وجود آورد و آن با انقلاب در عرصه حقوق مالکیت بود که در ایران رخ نداد و غلبه با مالکیت انحصاری اجتماعی و سواری مجانی و مسائل تبعی آن و تسلط زندگی ایلی بود. دومین رویداد انقلاب اقتصادی دوم در راستای انقلاب اقتصادی اول و تحکیم حقوق مالکیت بود که موجب شد تا برای دانش، منحنی باکشی ایجاد شود. این انقلاب علی‌رغم انقلاب اقتصادی اول که نصفه و نیمه در ایران تحقق یافت، از جهاتی هرگز در ایران رخ نداد و در نتیجه کلیه علوم و صنایع جدید وارداتی هستند و موانع جاگیر شدن و بومی شدن آن‌ها در ایران نیز همان موانعی است که در واقع موانع تولید و بسط آن‌ها بودند و بستر مناسب آن‌ها نیز فراهم نبود.

برنامه تغییر و آغاز توسعه از لحاظ نظری از اینجا شروع می‌شود:

- ۱- حقوق مالکیت مؤثر ۲- اجرای آن ۳- کاستن از هزینه‌های معاملاتی ۴-
- توجه به منابع و جمعیت ۵- تغییر تکنولوژی و تغییر قیمت‌های نسبی ۶-
- رخدادهای سیاسی و ایدئولوژی

حال می‌بایست دید که عوامل تعیین‌کننده تفاوت ایران با کشورهای توسعه-

یافته چه هستند و از کجا سرچشمه می‌گیرند؟

تولد در یک خانواده، در یک محل خاص با امکانات خاص موجب می‌شود فرد، سازه‌های ذهنی، زبان و ایدئولوژی و هنجارهای اجتماعی خاصی را فرا بگیرد. دورکیم (۱۹۶۹) وقتی می‌گفت مردگان سهم بیشتری در حکومت جامعه دارند، منظورش همین بود که قیود تاریخی اجازه نمی‌دهند که هر جامعه‌ای، هر کاری می‌خواهد بتواند انجام بدهد.

هرگاه نهادی را مستقر کرده و هزینه تأمین آن را تحمل کنیم، بازدهی آن نهاد برای جامعه و فرد، پس از تأسیس، بازدهی صعودی خواهد بود، چه مثبت و یا منفی. اگر نهادهای مستقر سیاسی بی‌هزینه بودند و به راحتی تغییر می‌کردند، آنگاه می‌توانستیم به راحتی از یک نظام استبدادی ناامن به یک نظام دموکراسی مطلوب حرکت کنیم. آن چیزی که نمی‌گذارد، نهادهای تاریخی هستند. آنچه نهادها را محکم می‌کند، هزینه تأسیس و ماتریس روابط جدی و بازدهی صعودی آن‌ها هستند و طی زمان، نهادها و سازمان‌ها به هم متصل می‌شوند و این چسبندگی، خشکی و انعطاف‌ناپذیری ایجاد می‌کند و در نهایت امر تعدیل و تغییر را بسیار سخت و مشکل و در بسیاری از موارد ناشدنی می‌کند، همین‌طور در بازار سیاست.

عواملی که دست در دست هم می‌دهند تا این روش‌ها و راه‌حل‌های ناکارآمد تثبیت شوند، عبارتند از:

- ۱- هزینه‌های اولیه ثابت برای تأسیس نهادها
- ۲- اثرات یادگیری که به مرور کارگزاران بیشتر آموزش می‌بینند و رویه کارها آسان‌تر می‌شود از تقلب در انتخابات گرفته تا قاچاق، دزدی و ...
- ۳- اثرات تشریک مساعی با کسان دیگری که درگیر در مجموعه یک فعالیت با یک اعتقاد هستند.

۴- اثرات انتظارات تطبیقی؛ مثلاً زمانی که بی‌اعتمادی و ناامنی گسترش می‌یابد، بسط پیدا می‌کند و به صورت متقابل عمل می‌کند و نهادمند می‌شود. این چهار سازوکار موجب می‌شوند که نهادهای تاریخی به صورت عرف‌های ماندگار و سخت در برابر تغییرات ایستادگی کنند. ما در چنین حالتی، به مسیری که جامعه طی کرده است، وابستگی شدید پیدا می‌کنیم و در واقع در یک «تله تاریخی» گیر می‌افتیم. - به زبان فنی نورث «وابستگی به مسیر طی شده».

در کنار این مسائل، محدود کردن نظری و عملی قدرت‌هایی است که انحصار خشونت را دارند و وجود کسانی که بتوانند در عمل با «قدرت چانه‌زنی» خود، قدرت انحصاری را محدود کنند. هرچقدر مراکز چانه‌زنی بیشتر و متعدد شود، قدرت مرکزی استقلال خود را برای یک‌طرفه تعیین کردن قدرت و روابط اقتصادی به نفع خودش از دست می‌دهد. در کشورهایی که این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند، معمولاً تغییر از بستر اجتماع و از محیط‌های فکری و کاری با پیدایش تخصص‌گرایی، تقسیم‌کار و پیچیده شدن روابط اجتماعی و ظهور افراد قدرتمند اقتصادی و تعریف منافع آن‌ها با تصویب حقوق مالکیت آغاز شده است. همراه با این تحول آرام و تدریجی، قدرت قضایی مستقل برای رسیدگی به نقض قراردادها و حقوق به وجود آمده است و دولت هم به عنوان طرف ناظر قراردادها و هم ضامن اجرای آن در کنار قوه قضاییه سازمان یافته است. یعنی بدون نفر سوم بی‌طرف (در قراردادها، حقوق و نظارت بر آن‌ها) و قوه قضاییه مستقل، امکان پیدا شدن دموکراسی وجود ندارد. در اینجا غیر از نیاز به «نهاد»‌های حقوقی و قوانین و مقررات و سازمان‌های ذی‌ربط، باید نهادهای غیررسمی یا محدودیت‌های فرهنگی متناسب با این نهادها نیز وجود داشته باشد و در عین-حال ذهن جمعی و ایدئولوژیک نیز باید متناسب آن‌ها شده باشد. علاوه بر این‌ها می‌بایست انواع نهادهای آموزشی متناسب و پشتیبانی‌کننده آن را نیز داشت و این مجموعه چیزی نیست که یک مرتبه بروز و ظهور کند.

در جامعه ما، ایلات حکومت می‌کردند. زندگی ایلی سخت، معیشت فوق-العاده ابتدایی و طبیعی و بهره‌وری و تولید و مبادله و تقسیم‌کار و تخصص‌گرایی و امثال این‌ها، اصلاً به صورت نظام‌مند وجود نداشته و زندگی بسیار طبیعی و نزدیک به طبیعت و نزدیک به شکل گیاهان، حیوانات و فوق‌العاده ابتدایی بوده است. افراد به دنبال حیوان، حیوان هم به دنبال گیاه از این طرف به آن طرف می‌رود. زندگی یک ایل پنجاه سال قبل با پنج هزار سال قبل مشابه بوده است.

رؤسای ایلات زمانی که به حکومت می‌رسیدند، قدرت خود را بر شهرها و روستاها نیز اعمال می‌کردند و قدرت فرهنگی شهر را از نظر روابط اقتصادی - سیاسی به هم می‌ریختند. قدرت آن‌ها نامحدود و تعریف نشده بود و در چنین نظام حکومتی‌ای، دستگاه کارشناسی و بوروکراتیک و دیوان‌سالاری‌ای که به سمت عقلانیت بیشتر حرکت کند، نمی‌توانسته شکل بگیرد. در چنین سیستم رانته‌ای، هیچ تصمیم کارشناسی محلی از اعراب ندارد.

یک رییس بانک مرکزی وقتی می‌تواند سیاست‌های پولی مناسب اعمال کند که بتواند از طرف گروه‌های ذی‌نفوذ مورد حمایت قرار بگیرد و استقامت کند و آن‌ها هم نمایندگان سازمان‌های مولدی باشند که قدرت چانه‌زنی قابل ملاحظه - ای در نظام اقتصادی - سیاسی داشته باشند؛ در غیر این صورت، آن رییس نمی‌تواند سیاست لازم را اعمال کند و تمامی منابع پولی ملی که در اختیار بانک‌ها است، از طرف افراد رانته‌ای جابجا می‌شوند بدون اینکه کسی بتواند جلوی آن را بگیرد و کوچک‌ترین گوشمالی رییس بانک مرکزی‌ای که از حمایت بی‌بهره است و می‌خواهد مقاومت کند، اخراج است و هرگز به کاری در این سطح دعوت نشدن نیز امری طبیعی در آینده‌ی شغلی او خواهد بود.

کارشناسی در عمق خود یک نحوه اعمال قدرت کارشناسانه است که با بسط تدریجی، قدرت رییس و رفتارهای غیرکارشناسانه او را در هر شکل کنترل کرده و از لاقیدی ممانعت می‌کند. کارشناسی از جنس قدرت است و با تکیه بر قدرت علم و عقل در مقابل قدرت بی‌رویه می‌ایستد و باید همراه بسط قدرت در گروه - های اجتماعی و عملاً ذی‌نفع شکل بگیرد و آرام آرام جلو برود.

کنترل اعمال قدرت بی‌حساب حاکم از مزایای اعمال نظر کارشناسانه است. در کشورهایی که پیشرفت زیادی کرده‌اند، زمان زیادی برده تا توانسته‌اند حاکمان را به رفتار خردمندانه مقید کنند و «خشونت را کنترل» نمایند. پایه اصلی تمدن، کنترل خشونت است؛ هر جامعه‌ای که توانسته «خشونت» را به

صورت نسبی کنترل کند، به همان نسبت هم موفق به ارائه نظم و امنیت شده است و در آن شرایط، تعاون بهتر و بهره‌وری شکل گرفته و نسل‌های متمادی برای هم ثروت اندوخته‌اند و برای هم به ارث گذاشته‌اند تا ثروتمندتر شوند. در صورتی یک کشور ثروتمند می‌شود که هر نسلی بیش از آنچه دریافت کرده برای نسل بعدی بگذارد، نه اینکه هیچ چیز تولید و انباشت نکند و از درآمد بادآورده بهره‌بردار یا اقتصاد را در حد معیشتی نگه دارند. این کارها متأسفانه ویژه تاریخ ایران است و برای ساختن و اصلاح آن هم هیچ راهی جز صبوری و آن هم با زحمت زیاد و تلاش علمی مستمر نهادسازی باکیفیت وجود ندارد. ما اصلاح یک شبه با یک تحول سریع در جایی سراغ نداریم. حزب کارگر انگلیس از زمانی که تشکیل شد و نماینده به پارلمان فرستاد تا زمانی که حکومت تشکیل داد، یکصد سال طول کشید. این صبوری برای گروه‌های سیاسی متکی به قدرت‌های سیاسی و ذی‌نفع لازم است و اگر گروه‌ها صرفاً عقیدتی، سیاسی و ایدئولوژیک باشند، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دوام نمی‌آورند. وقتی دارای منافع اقتصادی می‌شوند، می‌مانند. تنها گروه سازمان‌یافته تاریخی که در انقلاب ایران ماند و کار خودش را کرد، «گروه سازمان‌یافته واسطه‌ها» بود که پیوند عمیق اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک با سیاست داشت و اقتصاد کشور را هم تا آنجا که می‌توانست به نفع واردات تخریب کرد؛ چون منافع آن‌ها در واردات بود. چون در ایران فضای تولید و امنیت لازم برای آن به شدت مسئله‌دار است.

این رانت‌خواری و غارتگری تا جایی ادامه پیدا می‌کند که دیگر منابع موجود مملکتی کفاف رانت‌های اطرافیان را نمی‌دهد و کارکنان جزء هم که تذبذب اموال ملی را می‌بینند، به کار بی‌رغبت‌تر می‌شوند و مردم هم که در بخش خصوصی مشغول هستند و با کارکنان دولت سروکار دارند، برای حل مشکلات خود به مفاسد اداری می‌گرایند و هزینه نظارت بر مردم و دستگاه اداری فوق‌العاده سنگین می‌شود. دولت از ارائه خدمات پایه‌ای اولیه و مسئولیت‌های اولیه‌اش که

تأمین حداقلی حقوق امنیتی و قضایی است، سرباز می‌زند و به تدریج هزینه فرصت مردم ایجاد می‌کند که به رقیبی دیگر پناه ببرند که بتواند این خدمات را ارزان‌تر ارائه دهد [پس مشاهده می‌کنیم که نه با انقلابات پرهزینه پی‌درپی ره به جایی خواهیم برد و نه با تنبلی و انفعال. تنها راه، افزایش آگاهی عمومی است و اینکه مردم دقیقاً بدانند که چه طلب کنند و خبگان نیز با توجه به زیرساخت‌ها و نهادهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور، نقشه راه توسعه را تنظیم و تدوین کنند. تا ندانیم مشکل عدم توسعه‌ی مان کجاست با عوض شدن نظام‌ها و دولت‌ها اتفاق چندانی را شاهد نخواهیم بود، زیرا معضل بستری است که نباید باشد و راهی جز تغییر در ساختار ذهنی جمعی مان نداریم].

طبقه حاکمه، تنها طبقه‌ای است که به ضرب زور، به ضرب قانون، به ضرب عرف یا با رضایت طرف‌های دیگر یا با اشکال متعدد دیگر با دستگاه اداری، سیاسی، قانونی، اقتصادی که دارد، می‌تواند منافع انحصاری مردم در قالب حقوق مالکیت را به گونه‌های متفاوت تعریف کند. اگر این منابع و منافع را به نفع خودش تعریف کند و رانت طبقه حاکمه را افزایش دهد، حقوق مالکیت را برای عموم مردم ناکارآمد تعریف می‌کند و هزینه‌های مبادلات از هر نوع را سنگین می‌کند که در آن صورت به ضرر مردم و در بلندمدت به ضرر خود حکومت خواهد بود، چون از منابع توسعه‌ای و درآمدی محروم می‌شود، اما اگر حقوق مالکیت یعنی حقوق انحصاری بر دارایی‌های مردم را کارآمد تعریف کند که مردم بتوانند با هزینه کم از درآمد خود بهره‌برداری کنند و هزینه تعاون مردم و دادوستد مردم و تأمین حقوق مردم را کم کند، آنگاه این امر، مردم را تشویق به افزایش دارایی و افزایش بهره‌وری می‌کند و در بلندمدت دولت از توسعه دارایی‌ها و مالیات‌ها بهره‌مند می‌شود و کشور هم ثروتمند و قوی می‌شود. در این حالت، تعادل نیروی کشور هم با رقبای خارجی که توانسته‌اند بهره‌وری را بالا نگاه دارند به سوی قابل‌قبولی حرکت می‌کند. در واقع یکی از نقطه‌های شروع تمدن‌سازی و

قدرتمند شدن و توسعه یافتن از همین جا آغاز می‌شود (نورث، والیس و وینگاست، ۱۳۸۵). اما یک نکته خیلی ساده باقی می‌ماند و آن اینکه مگر فهم این مسئله اینقدر سخت است که اولیای امور نمی‌فهمند؟ اینکه چیز ساده‌ای است، پس چرا عمل نمی‌کنند؟

در اینجا دو مسئله فوق‌العاده مهم وجود دارد: مسئله اول اینکه منافع رانتهی طبقه حاکمه و حواشی آن اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. اجازه بدهید با یک مثال، این را باز کنم. اگر افراد خاصی بتوانند بازار آهن یا برنج را در قبضه خود درآورند، قیمت آهن را با ترفندهای ساده دو برابر می‌کنند و برنج را چهار برابر و هزینه به عهده مردم می‌افتد و این گروه‌ها دارای منافع هستند و متنفذ و همراه دیگران در طبقه حاکمه و خود از طبقه حاکم هستند. این‌ها مافیای داخلی هستند، منافع این‌ها نمی‌گذارد که حقوق مالکیت به نفع مردم تعریف شود و منافع مردم در این‌گونه دادوستدها لحاظ شود.

مسئله دوم اینکه اتابکان فارس یا ضحاک می‌دانستند اگر حقوق مالکیت را به نفع توده مردم تعریف کنند که توسعه بلندمدت امکان‌پذیر شود، این امر موجب می‌شود که «قدرت چانه‌زنی» مردم هم تغییر کند و آن‌ها بتوانند با اتابک اعظم وارد چانه‌زنی بشوند و در صورت لزوم به خلع او مبادرت کنند و این همان چیزی است که او را می‌ترساند. قدرتمند و ثروتمند و هماهنگ شدن اقشار ملت یعنی افزایش قدرت چانه‌زنی آن‌ها که برای حاکم غیرقابل تحمل می‌شود! می‌گویند کنت نرماندی قوی‌تر از پادشاه فرانسه بود و اگر میان آن‌ها جنگی درمی‌گرفت کنت برنده می‌شد، همین قدرتمندی کنت و دوک پادشاه را ملزم می‌کرد که قراردادهای، از جمله قراردادهای سیاسی را رعایت کند. در هر صورت دولت با دو دسته رقیب روبرو است و یک تنگنای فوق‌العاده جدی درآمدی و تعریف حقوق مالکیت نیز دارد. اگر دولت موفق به تنظیم مناسب این مجموعه نشود، آن وقت فرار مغزها و فرار سرمایه شروع می‌شود و آرام‌آرام نطفه سرنگونی حاکم

از جانب عدم اعتماد مردم شروع می‌شود و افزایش هزینه نظارت و افت بهره‌وری شروع می‌شود. در بلندمدت و در میان کشورهای جهان، هزینه نظارت بر مردم و هزینه اجرای قراردادها و میزان بهره‌وری حرف نهایی را می‌زند. افت بهره‌وری و افزایش هزینه نظارت بر مردم یعنی عقب‌ماندگی و در جا زدن نسبت به دیگران و این داستان همیشگی ما در تاریخ بوده است

وقتی بنا به روایت احمد اشرف، در چهل سال اول سلطنت ناصرالدین شاه ۱۶۴ شورش داشتیم، یعنی هزینه، یعنی نامنی، یعنی افت بهره‌وری، یعنی استعمار شدن! در بعد ملی، تمام خودسری‌های اقتصادی یعنی هزینه و نامنی و آن‌هایی که این‌ها را نداشتند، موفق‌تر و محکم‌تر و ثروتمندتر می‌شوند.

مهم‌ترین عامل افزایش هزینه‌های نظارت بر مردم و دستگاه‌های دولتی، بی‌اعتقادی مردم به دستگاه اجرایی و عدم همکاری با آن است. دولت برای تأمین نیازهای مالی خود، شروع به افزایش مالیات می‌کند یا برای یافتن منابع مالی جدید به سرزمین‌های دیگر حمله‌ور می‌شود. (شما می‌توانید درآمد نفت را از زاویه‌ای مشابه همین منابع بدانید).

برگردیم به بحث کارشناسی! در خاطرات ابوالحسن ابتهاج، رییس بسیاری از ادوار حکومتی مهم زمان شاه از جمله سازمان برنامه آمده است:

من در جلسات مکرر که در حضور شاه تشکیل می‌شد، رأی خودم را با صلابت و استواری می‌دادم و شاه هم نمی‌پسندید. شاه برای من پیغام فرستاد به صورت ضمنی که در جلسات زیاده‌روی می‌کنم. وقت گرفتم و به حضور رفتم. عرض کردم می‌خواهید مثل بقیه وزرا مثل کرم ساکت بنشینم و اگر کار خراب شد، آن وقت می‌فرمایید مقصر شما هستید و شما کردید! بالاخره سرنوشت ابتهاج را هم دیدیم.

زمانی می‌رسد که برای اصلاح هم دیر شده است. در خاطرات اسدا.. علم می‌خوانیم که گهگاه با ظرافت مطلبی به شاه گفته می‌شد، آن هم با اطوار

ندیمه‌ها، نمی‌پذیرفت و سرانجام آن را دیدیم. می‌گفتند همه جا موج اسلام‌گرایی تشدید شده، می‌گفت این‌ها مارکسیست اسلامی هستند. حاضر نبود بپذیرد که در بطن جامعه، تحولات زیادی در حال صورت گرفتن است که با این نوع سیاست‌گذاری یک‌تنه و خودکامه سر سازگاری ندارد.

کشورهایی که توفیق قانونمند کردن رفتار قدرتمندان را پیدا کرده‌اند، از روابط اجتماعی پیچیده‌ای برخوردارند و مؤسسان واقعی تقسیم‌کار و تخصص‌گرایی هستند و همراه این تخصص‌گرایی و تقسیم‌کار برای تنظیم روابط اجتماعی وارد تعریف و تنظیم این روابط شده‌اند و به منظور پیشگیری از فرصت‌طلبی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موازینی درخور این روابط تعریف کرده‌اند. و برای نقض این قوانین و تشخیص آن و کیفر ناقضین نیز موازین دیگر و مرجع رسیدگی تعریف کرده‌اند. در تمامی این فرآیندها هم در پی تشخیص و تعریف و تشبیت و تحقق منافع خود بوده‌اند و این نکته را دریافتند که باید منافع یکدیگر را به رسمیت بشناسند. مجموعه این کار آیین، قانون و دستگاه رسیدگی‌کننده به تخلفات، دستگاه قضایی مستقل، ناظر و مجری بی‌طرف نیز دولت بوده است. این کشورها تلاش کردند هرچه بیشتر نهادهایی را تأسیس کنند و بسط دهند تا هزینه‌های فردی و جمعی زندگی و دادوستد و تعاون مردم کمتر شود و تأمین حقوق مالکیت آن‌ها بر دارایی‌هایشان، سهل‌تر و آسان‌تر و در نتیجه هزینه تولید و سپس هزینه مبادله کاهش یافته و در نهایت سود و ثروت‌اندوزی آن‌ها کمتر و سرمایه‌گذاری مولد بیشتر شده و هرچه در تأمین امنیت، موفق‌تر بوده‌اند، ثروت‌اندوزتر و قدرتمندتر شده‌اند.

فرض مسلم این کشورها هم این بود که برای سود بردن باید مبادله کنند، به گسترده‌ترین معنی، یعنی انواع مبادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. به بیان دیگر، تشریک‌مساعی‌ای می‌خواستند که بهره‌ور باشد، چون در تشریک‌مساعی و تعاون در رفتار، بهره‌وری افزایش می‌یابد و سودهای ناشی از مبادله تحقق می‌یابد

و حاصل همه این‌ها، توسعه اقتصادی است و بعد رفاه اجتماعی، دفاع ملی و ... از نتایج چنین توسعه‌ای است و این فرض را هم پذیرفته بودند که توسعه یعنی خلق و ایجاد نهادهایی که بتوانند هرچه بیشتر هزینه‌های اجتماعی اقتصادی - سیاسی مبادله و روابط را کم کرده و مبادله را توسعه دهند و هزینه موارد نقض را سنگین کنند تا افراد دست از فرصت‌طلبی بعد از عقد قرارداد بکشند. از خلال این‌گونه نهادها و نهادهای پشتیبانی‌کننده آن، «کارآیین‌هایی» سر برآوردند که نام قانون گرفتند و همراه آن اجرا و داوری دستگاه مستقل با کم‌ترین هزینه نیز به وجود آمده، این کار در کشورهایی که توسعه‌یافته‌اند یا قدم‌های موفقی در مسیر توسعه برداشته‌اند، محقق شده است.

خلاصه آن چنین است که در محیط ناامن هیچ‌کس نمی‌داند چه تصمیمی صحیح است و چه کاری به صلاح است و اگر در یک چنین محیطی تصمیم‌گیری شود، احتمال دارد که هزینه آن بسیار سنگین باشد، در این صورت ترجیح داده می‌شود تصمیم نگیرند، اقدام به تولید نمی‌کنند و مبادله صورت نمی‌گیرد تا دچار هزینه‌های غیرمترقبه نشوند. تعبیر دیگر آن، درجا زدن دائمی است. از نظر سیاسی و بازار سیاست هم ورود قانون، رفتارهای سیاسی را قانونمند می‌کند، رفتارهای مفید به حال جامعه را سودمند و رفتارهای زیان‌مند را پرهزینه می‌کند و احتمال سوءاستفاده از قدرت نظامی را صفر می‌کند و کنترل خشونت، قانونمند می‌شود.

در اینجا، آن قدر هزینه دادوستد و تعاون سنگین می‌شود که افراد صلاح خود را در انجام ندادن کار می‌بینند تا از عواقب آن در امان باشند، البته در این حالت، کار تولیدی کمتر می‌شود و فعالیت‌های بازار به سمت توزیع مجدد، دلالی و رانت حرکت می‌کند.

در بازار سیاسی کارآمد، کسی رأی می‌خرد و در قبال آن تعهد انجام کار می‌سپارد و کسی رأی می‌هد و در قبال آن از انجام تعهدی منتفع می‌شود. اگر

کسی تعهدی سپرد یا انجام می‌دهد یا صحنه را ترک می‌کند. به لحاظ تاریخی، حکومت‌های ایران «مسئولیت‌ناپذیرند» و در نتیجه مردم هم «حکومت‌ناپذیر». چون مشروعیت اجرایی حکومت را نمی‌پذیرند و همراهی نمی‌کنند و هزینه اداره کردن آن‌ها فوق‌العاده سنگین می‌شود.

وقتی جامعه به سمت روابط عادلانه حرکت می‌کند که دست‌کم مجموعه قوانینی وجود داشته باشد و دستگاه قضایی مستقل. دستگاه قضایی نباید شعب خاصی داشته باشد که پرونده‌های سیاسی را برای نقره‌داغ کردن یا تبرئه به شعب خاص بفرستد، این از حیث سیاسی است؛ از حیث عمومی، طرفین نباید بتوانند بر ماهیت دعوا و فرآیند آیین دادرسی تأثیر بگذارند، اجرای دادگستری نباید تحت تأثیر قدرت اقتصادی طرفین یا قدرت سیاسی طرفین قرار گیرد و قدرت اجرای بعضی از احکام را اصلاً نداشته باشد و مسائل بی‌شمار دیگر. به قول امیرالمؤمنین علی (ع) که درود خداوند بر او باد، جامعه مورد پسند خداوند آن است که مظلوم بدون لکنت زبان بتواند حقوق خود را از ظالم بستاند، نه اینکه نتواند و به فحش متوسل شود.

زبان ابزاری است برای ورود به جامعه. زبان گفتاری جزئی از رفتار اجتماعی است. در این صورت، «فحش»، «طنز» (یعنی جوک‌سازی و مسخره کردن) و نفرین معنی پیدا می‌کند. بعید می‌دانم که در فحاشی زبانی از زبان ما غنی‌تر باشد. مهم‌ترین علت این رفتار، ناتوانی در احقاق حق به صورت واقعی و عملی است. سعدی می‌گوید: هرکس دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید. بشر وقتی که از احقاق حق نومید می‌شود، شروع به فحش دادن و نفرین کردن می‌کند.

دروغ:

گزارش خلاف واقع است برای پنهان‌کاری و فرصت‌طلبی از قراردادهای اجتماعی و در واقع بیانگر نوعی ناامنی و کاهش اطمینان است. مبادله و روابط

اجتماعی را در اصل پرهزینه می‌کند و در نهایت، مبادله را تعطیل می‌کند، یعنی مشارکت و افزایش بهره‌وری را مسئله‌دار می‌کند. در جوامع استبدادی، دروغ یکی از ابزارهای ضروری برای گریز از تنگناهاست. مخصوصاً دروغ و تزویر و کلی‌گویی، تملق، مبهم‌گویی کارشناسی! هر قدر قراردادها در روابط اجتماعی به سمت خوداجرایی بیشتر بروند و تحقق آن‌ها کم‌هزینه‌تر باشد، دروغ بیشتر از روابط اجتماعی رخت برمی‌بندد.

توکل غیرعارفانه و از روی ناچاری:

هرچقدر در تاریخ به عقب برمی‌گردیم، حجم دعاها بیشتر افزایش پیدا می‌کند. برای همه چیز دعا داریم. به مرور که بتوانیم با نهادهای اجتماعی و تکنولوژی این‌ها را درمان کنیم از سطح این‌گونه ادعیه کاسته می‌شود.

اگر در نظام حکومتی که خود سازمان است، امنیت برقرار نباشد و رویه‌های قانونی حاکم نشود، «فرصت‌طلبی» و «رانت‌خواری» بیش از سازمان‌های دیگر پا می‌گیرد. این امر جای رویه‌های قانونی متکی بر ارزش را می‌گیرد و سرکار آمدن و رفتن رویه‌های کارشناسانه خود را از دست می‌دهد، ناامنی شغلی و وابستگی آن به ائتلاف‌های زودگذر سیاسی اوج می‌گیرد.

ساختار نهادی و الگوی تعامل اقتصاد و سیاست

مسئله اصلی همه جوامع در طول تاریخ و هم امروز، «کنترل خشونت» است. هر جامعه‌ای در مرحله نخست باید بتواند خشونت را کنترل کند و اگر چنین کند، امنیت را به ارمغان می‌آورد و فرض بر این است که در عدم خشونت، تولید سامان گیرد و مبادله و تقسیم کار صورت پذیرد و در نهایت، توسعه امکان‌پذیر شود.

بعد از این مرحله، مسئله بعدی، تعاون و نحوه تشریک‌مساعی افراد جامعه است که این‌ها مطابق چه ضابطه‌ای با یکدیگر وارد مبادله شوند و با هم کار کنند

که کارکردشان باصرفه باشد. این وقتی است که در مجموع بتوانند، مبادله‌ای کم-هزینه داشته باشند تا تعاون آن‌ها بهره‌ور باشد.

در واقع، فرض بر این است که با پیدایی دولت و حکومت، خشونت کنترل شود؛ یعنی امنیت پیدا شود و با تشکیل سازمان حکومت چه سلطنتی و چه غیر آن و تجهیز این سازمان به افراد کارشناس، بهره‌وری خودش و جامعه افزایش یابد و باب توسعه باز شود.

حکومت‌ها با خشونت، مازاد تولید جامعه یا بیشتر از آن را به کمک زور از مردم می‌گرفتند، انحصار رانت برای خودشان به وجود می‌آوردند و با همین رانت، هزینه کنترل جامعه را تأمین می‌کردند و تا اندازه‌ای امنیت ارائه می‌کردند، اگر می‌توانستند این حکومت‌ها دو سر طیف بودند، یک سر طیف خشن‌تر و سرطیف دیگر کمی ملایم‌تر. آن سر خشن‌تر که امنیتی ارائه نمی‌کرد را راهزن سیار نام گذارده‌اند و آن سر طیف دیگر را که تا اندازه‌ای امنیت ارائه می‌داد راهزن ساکن (اولسن، ۱۳۸۲). منافع راهزن سیار در این بود که بگیرد و ببرد و بخورد و تخریب کند. شبیه ابتدای کار مغول، راهزن ساکن منافعش در این بود که حداقل خدمات امنیتی ارائه دهد تا حداقل تولید صورت گیرد و برای مشتریان خود، کمتر عدالتی و امنیتی تأمین کند تا تولیدی صورت گیرد و بتواند باج و خراج بستاند - مثل بقیه دولت‌های ایلی ایران. آرام‌آرام و به تدریج حکومت‌های راهزنان ساکن تبدیل به سلطان حداکثرکننده سود رسیده و صندوق رانت باثبات‌تر و دستگاه حکومتی سازمان‌یافته‌تر تشکیل می‌شود؛ و هیئت حاکمه منافع خود را در آن می‌بینند که بخورند و با هم کنار بیایند و میان خود امنیت و قرارداد و حقوق را برقرار کنند، این شبیه حکومت‌های سلطنتی است و آدم‌های این دستگاه، منافع خود را در آن می‌بینند که با یکدیگر در صلح مسلح زندگی کنند و در صورتی که هرکدام از آن‌ها به دلایلی و عللی دارای قدرت چانه‌زنی بیشتر می‌شدند، حقوق مالکیت را به نفع خود تغییر می‌دادند، این اتفاق به تدریج

به نفع اقشار تجارت پیشه و صنعتگر پیش آمد و به مرور قدرت چانه‌زنی بیشتری پیدا کردند و منافع خود را در آن دیدند که تغییراتی در داخل حکومت بدهند و در ادامه در داخل حکومت، نزد حاکمان حداکثرکننده سود، پویایی و تحرک بیشتری به وجود آمد که به تدریج به انتهای مرحله سوم می‌رسیم؛ افرادی در رأس پدید آمدند که منافع مشترک گروهی خالص برای تعقیب داشتند. این هماهنگی بین اعضاء، تمرین هماهنگی است که کم کم به صورت قرارداد و عرف قراردادی به دیگران نیز سرایت کرده و دایره قراردادها و رعایت آن، بسط و نفوذ خود را ابتدا در میان اعضاء گسترش داده و خشونت را میان دست‌کم اعضاء حاکمیت قابل کنترل می‌کند و کم‌کم به کل جامعه بسط می‌دهد. با از میان رفتن خشونت مطلق و پیدایی خشونت نسبی، نظم اجتماعی متجلی می‌شود که معمولاً همراه با شناخت و تحکیم و بسط حقوق مالکیت انحصاری است که در واقع، به تدریج همراه انقلاب اقتصادی اول رخ داد.

این پیدایی حقوق مالکیت انحصاری و خصوصی برای پیدایش توسعه فوق‌العاده مهم بود. چون چسب همه توافقات است، یعنی به رسمیت شناختن منافع یکدیگر در عرصه مبادلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. در چنین حالتی، منافع همگان در این قرار می‌گیرد که ارزش دارایی‌های خود را بالا ببرند و از طریق تشویق تجارت و تخصص و تقسیم‌کار و افزایش بهره‌وری این کار را می‌کنند و البته این هم یک طیف دارد که به تدریج پیشرفت می‌کند، از پادشاهی‌های قدرت‌مدار اولیه شروع می‌شود و با تمرین‌های ابتدایی پارلمانی، که در واقع پارلمان‌های اشرافی سابق هستند تا می‌رسد به نمایندگان مردم. مثلاً حزب کارگر انگلستان که محصول دوران صنعتی و کارگری بود.

حکومت‌های ایران چیزی هستند متحرک بین دو سر طیف، راهزن سیار و راهزن ساکن.

در مجموع نهادهایی که دولت‌های ایلاتی برای ما به ارث گذاشتند، اجازه ندادند که حتی ما با قاطعیت وارد مرحله سوم شویم که حداقل میان ارکان عالیه مملکتی و رجال درجه اول حاکمیت، مالکیت انحصاری و صلح مسلح برقرار شود. این داستان مصادره‌ها و قتل‌های رجال مملکت میان خود شاهان مثل نادر و لطفعلی خان و خاندان درجه یک آن‌ها مثل پسر نادر و افراد درجه اول زندیه تا نخست‌وزیران و ... تا انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد.

در میان اعیان هم امنیتی برقرار نبود چه رسد به مردم، سرنوشت میرزا ابراهیم کلانتر نخست‌وزیر آقا محمدخان هم طراز بود با قتل قائم‌مقام به عهد محمدشاه، قتل میرزا تقی خان به عهد ناصری، حصر مصدق به عهد پهلوی ننگین‌تر از قتل افرادی همچون شهید مدرس و دیگران مثل سردار اسعد بختیاری و غیره.

نادرشاه را شب در چادر کشتند، مگر شاه نبود و ۱۶ سال بین ایلات درگیری بود تا کریم‌خان توفیق سرکوب کردن دیگران را پیدا کرد. لطفعلی‌خان گرفتار آغامحمدخان شد و از وسط او را دو نیم کردند، آغامحمدخان خودش در چادرش به خاطر یک قاچ خربزه کشته شد. احمدشاه را انگلیسی‌ها بردند و رضاشاه را آوردند و بردند و پسرش را آوردند و این چه شاهی و چه وزارتی و این چه امنیتی است. شیخ ما سعدی در این باب، نکته‌ای می‌گوید بس دردناک که انسان احساس خفت شدید می‌کند. می‌گفت: « گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام »

دولت‌ها امکانات نامحدود برای اداره مملکت ندارند و همه بودجه‌ها محدود است و به اضطرار بودجه در جایی که نمی‌باید هزینه می‌شود و از جایی که می‌باید کسر می‌شود. یک مثال به‌روز بزنیم، برگردیم به آمار فوق‌العاده سنگین کشتار در جاده‌های کشور و هزینه تأمین امنیت راه‌ها و نظارت بر امر ترافیک. اگر مردم رعایت می‌کردند، هزینه نیروی انسانی اداره راهنمایی و رانندگی بسیار

کمتر از این می‌شد. تخلف و عدم تعاون و عدم تشریک‌مساعی موجب افت بهره‌وری می‌شود. یکی از مبان‌ی آن به اعتقادات، جهان‌بینی، ایدئولوژی و صافی‌های ذهنی برمی‌گردد. هزینه انقلاب اسلامی، بسیار بسیار پایین بود و برای شاه، هزینه حکومت کردن بسیار سنگین؛ مردم از پرداخت هزینه انقلاب برآمدند و شاه از پس هزینه نظارت برنیامد. اعتقادات و ایدئولوژی در سنگین و سبک کردن هزینه‌ها، فوق‌العاده مؤثرند.

نکته بعدی موثر در تخلفات، میزان، نوع و نحوه اجرای پاداش و کیفرهایی است که برای رفتارهای قاعده‌مند و غیرقاعده‌مند افراد، در چارچوب نهادی درج شده است. ممکن است نهادها رفتار کارشکن را تشویق کنند. مثل تقلب، چک بی‌محل، کلاهبرداری، کارشکنی و ... در این حالت، فرصت‌طلبی یعنی به هزینه دیگران زندگی کردن شایع می‌شود و افراد از زحمت و سخت‌کوشی و صداقت دست می‌کشند و به فرصت‌طلبی روی می‌آورند و اوج فرصت‌طلبی هم رانت-خواری و غارت است. توسعه با این رفتارها دست‌نیافتنی است. تاریخ توسعه عبارت است از تاریخ تحولات نهادی به گونه‌ای که ابداع و اختراع نهادهای جدید بتواند از هزینه مبادله بکاهد. شما هرکجا بتوانید هزینه‌ها را از مبادله بکاهید یا بستانید، به توسعه کمک کرده‌اید.

هرگاه دزدی چنان برای دزد پرهزینه شود که دیگر جرأت بردن اموال مردم را نداشته باشد، آن وقت هزینه نیروی انتظامی، دادگاه‌ها، زندان‌ها کاهش می‌یابد و هر اتومبیلی نیاز ندارد به ده جور دزدگیر و قفل فرمان و قفل پای و پولی که باید در راه توسعه هزینه شود، نه در راه نگه‌داری از یک اتومبیل.

نوبلیست‌های نهادگرایی امروزی می‌گویند وقتی نهادها مستقر می‌شوند دارای بازدهی صعودی می‌شوند، مخصوصاً وقتی که شکل ماتریس به خود بگیرند و با نهادهای دیگر، تشکیل شبکه بدهند. تأسیس یک بانک خصوصی ایرانی! را در نظر بگیرید. افرادی که استخدام می‌کند، ساختمان‌های گران که می‌خرد، پول-

هایی که جمع می‌شود، بهره‌هایی که می‌دهند، واسطه‌هایی که به وجود می‌آیند و الی ماشاءالله مسئله‌ها از زوایای گوناگون به هم وابسته می‌شوند و اگر آن‌ها را رها کنید، به تدریج بسط بیشتر پیدا می‌کنند و بازدهی برای خودشان صعودی می‌شود. پس به مرور بازار رقابتی را به صورت صعودی غیرکارآمدتر می‌کنند، همین‌طور بازار سیاسی را. این‌ها پول مردم را جمع می‌کنند و به بازار توزیع می‌برند و بازار سیاه و رعیت را فلج اقتصادی می‌کنند. تورم که ایجاد کنند، زندگی بسیاری از افراد، مخصوصاً افراد حقوق‌بگیر مختل می‌شود. معلم خوب درس نمی‌دهد والدین مجبور به گرفتن معلم خصوصی می‌شوند، همه این‌ها از عهده مخارج تحصیلی فرزندان خود بر نمی‌آیند، فاسدتر می‌شوند. یک مرتبه می‌بینید با یک شبکه یا ماتریس فسادآور و فزاینده روبرو هستید که هر روز پیچیده‌تر می‌شود و روز اول که مثلاً تأسیس بانک بود و کمک به اقتصاد، حاصل آن به هزاران فساد وابسته به یکدیگر تبدیل می‌شود. شیخ می‌فرماید: سرچشمه شاید گرفتن به بیل / چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل؛ پس تا ناهنجاری‌ها نهادمند نشده، آسان‌تر می‌توان با آن برخورد کرد.

اگر سازمان دولت «غارتی» شود، یعنی حقوق مالکیت را برای هیئت حاکمه کارآمد کند و برای رعیت بلدان ناکارآمد، آن وقت نهادها به رفتار هنجارشکن و غارتی و فرصت‌طلبانه پاداش می‌دهند و این به نوبه خود تبدیل به هنجار عمومی می‌شود.

آن سه بزرگوار (قائم‌مقام، میرزاتقی‌خان، مصدق) منشأ اصلاح شدند و تلاش کردند ساختارهای رانتی، غارتی، نامنی و ... را اصلاح کنند که به خاطر بسط فوق‌العاده ناهنجاری و درختی که ریشه گرفته بود، بالاجبار محکوم به بی‌توفیقی شدند.

سخن پایانی

تعبیر «غارث» که بیان اوج فرصت‌طلبی و زیستن رانتهی به هزینه دیگران است، نحوه‌ای معیشت است در بازار غیررقابتی و با ابزارهای غیرعقلانی. پس بایستی هزینه درونی آن را آن‌قدر سنگین کنیم تا دزدان از دزدیدن منصرف شوند. ساختارهای ایدئولوژیک، صافی‌های تصمیم‌گیری، نهادهای مستقر و ساختارمند که به غارت پاداش می‌دهند و بازده صعودی دارند، می‌بایستی حذف شوند. زیرا ساختارها و نهادهای اجتماعی تأثیر عمیق بر تربیت انسان دارد. به همین دلیل است که ایرانی در ایران یک رفتار بروز می‌دهد و در اروپا یک نوع دیگر، چون نهادها آن‌ها را هدایت می‌کنند. تا انقلابی از جنس مفهوم عمیق ناشی از منقلب شدن از بطن جامعه اتفاق نیفتد، کاری از پیش نمی‌رود. به قول جلال خدایامرز، اسم یک بلوای سیاسی (منظورش مشروطه بود) را انقلاب بگذارند، که انقلاب نمی‌شود، رضاشاه می‌شود. پس این هم‌افزایی بازدهی صعودی ناهنجاری‌های پرهزینه را که بیشتر روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را تحت-تأثیر قرار می‌دهد، چگونه می‌توان اصلاح کرد؟ رأی داگلاس نورث که دستی قوی در تحلیل اقتصاد سیاسی و توسعه تاریخی اقتصادی دارد و نوبل برده است، بر این است که هر جا ممکن است در قوانین و قراردادها، در عرف و ایدئولوژی، در هر جای ممکن در سطح کلان، در سطح خرد، در هر میدانی، چنان‌چه می‌توانید هزینه سنگین مبادله را تقلیل بدهید. باید چنین کرد.

دلیل اصلی این سنگینی مبادله: ۱- نبودن گروه‌هایی است که قدرت چانه‌زنی نسبی داشته باشند. ۲- نبود اطلاعات چون کسب آن خیلی پرهزینه است. ۳- نداشتن ابزارهای اجبار برای گروه دیگر که موارد نقض را بررسی و مرتکب خلاف را تنبیه کنند.

می‌بایستی مبادله در بازار سیاست را تا حد ممکن کم‌هزینه کنیم و این جز با دانایی و کسب اطلاعات و تأمین نهادهای لازم پشتیبانی‌کننده و افزایش قدرت چانه‌زنی متکثر در برابر قدرت یکپارچه دولت، راه دیگری ندارد.

اگر نهادها، هزینه تخلف را پایین بیاورند و امکان زندگی در رانت و غارت را گسترش بدهند، چون مردم خرده هوشی و تنک عقلی دارند، به خوبی و به زودی این مسیرها را شناسایی می‌کنند و به آن‌ها پاسخ می‌دهند و در نتیجه ترجیح می‌دهند غارتی - رانتی زندگی کنند.

اگر رییس شدن با کودتا شانس برای حکومت بیاورد، همه افسران ارشد سعی در کودتا می‌کنند. اگر به شکل و رنگ خاصی درآمدن و رییس شدن هزینه‌ای نداشته باشد و اگر هم سر کار، هر کار و هر حیف و میلی بشود، هزار سال کشور عقب بیفتد و الگوی مصرف، مصرفی‌تر و الگوی تولید، پرهزینه‌تر شود و مؤاخذه‌ای نباشد، همه هوس می‌کنند رنگ عوض کنند و رییس بشوند. اگر نشوند که چیزی نباختند و اگر شوند «ملت بازنده، آن‌ها برده‌اند».

پس می‌بایستی هزینه تخلفات را آن قدر افزایش دهند تا تخلف، کار باصرفه‌ای نباشد و در عین حال، به اصلاح نهادها و نظام ارزشی و انگیزشی هم پرداخته شود و برای آموزش هم سرمایه گذاری شود تا به سمت اصلاح و بهبود حرکت کنیم.

اگر هیئت حاکمه، کج‌روی، رانت‌خواری، بی‌مسئولیتی و خیانت کرد و به حقوق دیگران تعرض کرد و به هزینه دیگران زیستن را پیشه کرد، چه باید کرد؟ هزینه آن‌ها را چگونه می‌توان بالا برد؟ هر روز که نمی‌توان انقلاب کرد، تازه اگر امکان پذیر هم بشود، علیه نهادهای تاریخی چگونه می‌توان انقلاب کرد؟ بسیاری از تغییرات ماهیتاً تدریجی هستند و با هزینه بسیار سنگین.

نهادگرایان، راه چاره را شناسایی عمیق قفل‌های تاریخی و ریشه‌های تنومند وابستگی به مسیر طی شده می‌دانند و از این حیث، دیدگاه همراه با امید

بیشتری برای اصلاح عرضه می‌کنند. به گمان ایشان، پس از نیل به آن شناخت عمیق و همه‌جانبه، تلاش‌ها می‌بایست صرف کارآمدسازی بازار سیاست، فراهم آوردن شروط آستانه‌ای و عبور از شرایط توسعه‌نیافتگی باشد.

مهرمانه / نشر مهنوع است



برای رسیدن به جامعه ای مدرن و صنعتی با اقتصادی پویا راهی جز درک جریانات اقتصادی جهان پیرامونی در کنار شناخت عوامل جامعه شناسی عقب ماندگی های قرون اخیرمان نداریم. هر جامعه خواهان تجدد می بایستی خود را به دانش و درک مسائل در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مجهز نماید. بررسی و مطالعه عوامل پیشرفت کشورهای جهان اول ضروری است اما کافی نیست. زیرا انطباق استراتژی های توسعه ای با قالب های فرهنگی، اجتماعی، تاریخی هر ملتی متضمن موفقیت بوده و بسیار ساده انگارانه است که برخی به دنبال لگوبرداری صرف از نقشه راه ژاپن، چین یا هر کشور دیگری می باشند. در همین راستا کتاب پیش رو که حاوی مطالب اساسی اقتصادی و به روز شامل پشت پرده اقتصاد جهانی، رفتار پول و سرمایه، نحوه سازوکار سازمان های بین المللی اقتصادی، مکانیزم دوران های رکود و رونق اقتصادی و چگونگی برنامه ریزی برای مواجهه با بحران های مالی جهانی و ملی و در نهایت نقشه راه توسعه اقتصادی کشور می باشد، به رشته تحریر درآوردیم تا کمکی باشد هرچند اندک برای کسب و کارها و فعالین اقتصادی این مرز و بوم.

**Economic
Climate**